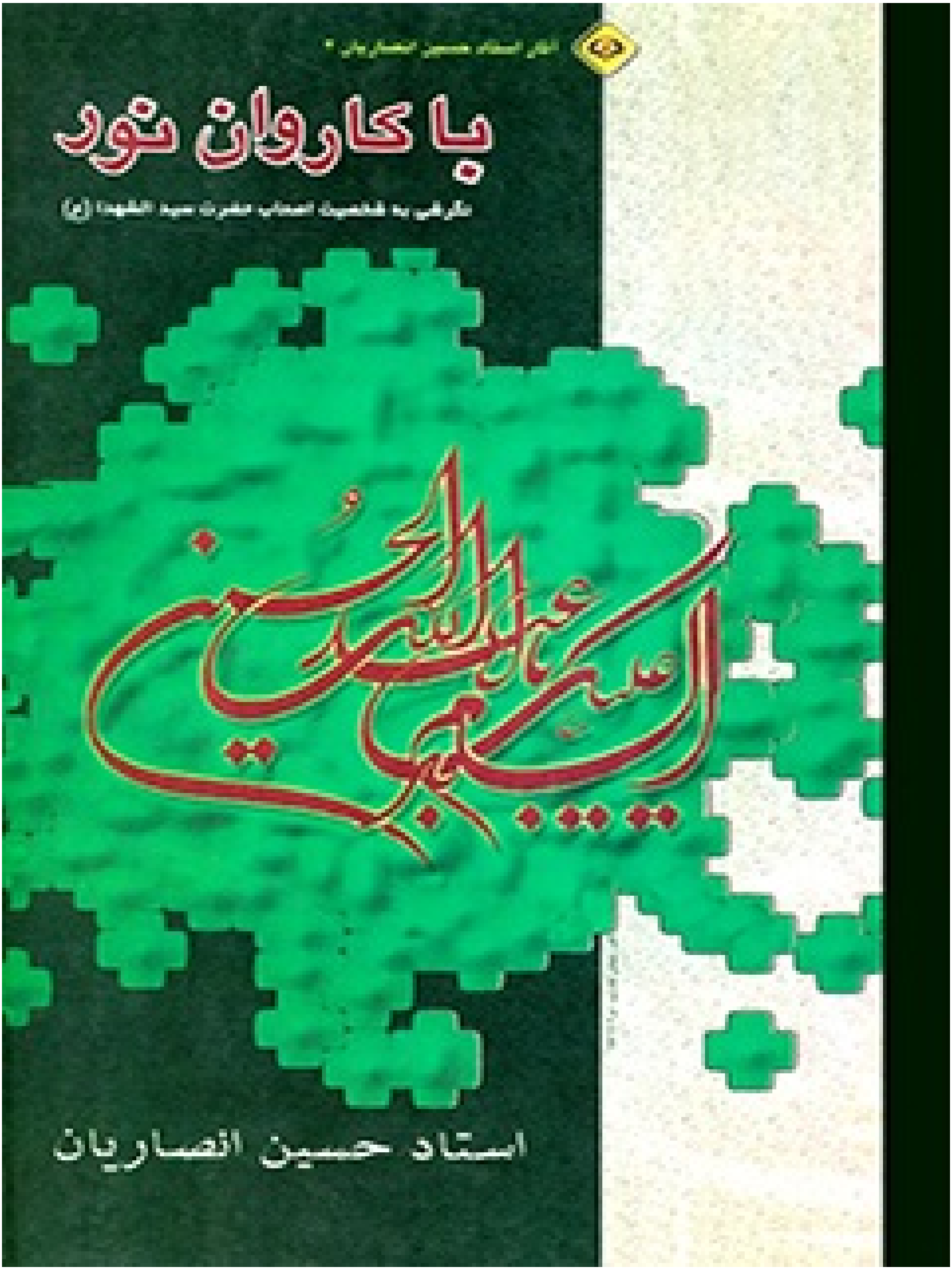

آثار استاد حسین انصاریان
با کاروان نور
نگرشی به شخصیت اصحاب حضرت سید الشهدا (ع)
استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

با کاروان نور

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

با کاروان نور

مشخصات کتاب

شابک:۱۴۰۰۰ریال:۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۴-۸

شماره کتابشناسی ملی:م ۸۲-۳۵۹۵۴

عنوان و نام پدیدآور:با کاروان نور/ مولف حسین انصاریان؛ تحقیق و ویرایش محمدجواد صابریان، استخراج منابع عبدالرضا محیی الدینی

مشخصات نشر:قم: دار العرفان، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری:ص ۱۸۰

فروست:(آثار استاد حسین انصاریان ۴)

یادداشت:پشت جلد به انگلیسی:Hussain Ansarian: with the caravan of light.

یادداشت:عنوان روی جلد: با کاروان نور: نگرشی به شخصیت اصحاب حضرت سیدالشهدا(ع).

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان روی جلد:با کاروان نور: نگرشی به شخصیت اصحاب حضرت سیدالشهدا(ع).

موضوع:حسین بن علی(ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴ق.-- اصحاب

موضوع:واقعه کربلا، ۶۱ق.-- شهیدان

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵۳۷

رده بندی کنگره:BP۴۲/الف ۸۳ب ۲

سرشناسه:انصاریان، حسین، - ۱۳۲۳

شناسه افزوده:صابریان، محمدجواد

شناسه افزوده:محیی الدین، عبدالرضا

وضعیت فهرست نویسی:فهرستنویسی قبلی

ص :۱

اشاره

مقدمه ناشر

بسمه تعالی

تبیین شخصیت افراد مؤثر در تاریخ، و بیان حالات آنها و بیان شخصیت و هویت و پرداختن به کنش ها و واکنش هایی که از آنها صادر می شود ، امری بسیار ظریف، دقیق و دشوار است.

پرداختن به شخصیت هایی که در طول تاریخ تأثیرهای مثبت داشته اند تحدید مواضع و شخصیت آنها کاری دشوارتر از تاریخ نگاری و نگاه به حیات آنها از جنبه تاریخی است.

در شیوه علمی تاریخ نگاری، مورّخ موظف است بر اساس مدارک و مستندات صحیح در حد بضاعتش بدون حب و بغض وقایع را بنگارد ، نظر نمی دهد ، قضاوت نمی کند ، و صرفاً بیان می نماید.

لکن شخصیت پردازی به جهت بیان مواضع در مقامی حساس قرار خواهند داشت .

از دیر باز علمای شیعی و دانشمندان عامّه و حتی مستشرقین سایر ملل ، پیرامون شخصیت سید الشهداء و اصحاب او سخن ها گفته و مقالاتی تدوین نموده اند و هزاران کتاب به رشته تحریر درآورده اند ، و هر چند بیشتر این کتب حاوی نکات ارزنده و تازه ای است لکن آن همه بیانگر گستره ابعاد وجودی آنان نخواهد بود.

لذا پرداختن به این موضوع بخصوص در عصر کنونی که عصر انفجار فن آوری های مادی است و تکنولوژی با سرعت هرچه بیشتر پیشرفت می نماید و هر لحظه در زندگی بشر پر رنگ تر می گردد بیش از هر زمان مورد نیاز می باشد.

چرا که امروز نیاز معنوی بشر وفقر روحی او بیش از هر زمان است.

ص:۷

اندیشـمند فرزانه و محقق متتبع حضـرت اسـتاد حسـین انصاریان در مکتوب حاضـر سـعی نموده اند که شخصیت اصحاب سید الشـهداء را مورد بحث قرار داده و اگر اشاره به بعضـی از شخصیتهای این حادثه به صورت خاص شده است جنبه زندگی نامه و تاریخ نگاری مد نظر نبوده است و از این اشارات نیز برای تبیین هرچه بیشتر شخصیت و ابعاد وجودی آنان بهره گرفته است.

این اثر بـا تـوجه به اینکه برگرفته شـده از قلم عالمـانه ایشـان می باشـد در نـوع خـود اثری پر قیمت و تحقیقی در این موضـوع خواهد بود .

امید است بر اهل تحقیق دری برای ورود به شـناخت اصـحاب آن حضـرت و برای اهل حال و عمل اسوه ای برای آراسته شدن به فضائل آن بزرگان باشد.

واحد تحقیقات دار العرفان

ص:۸

پیشگفتار

اینجانب در رابطه با اصحاب باکرامت حضرت سید الشهداء علیه السلام ، که به خاطر روح بزرگ و ایمان و اخلاق و عملشان اسوه انسان ها در همه ادوار شدند ، و به فرموده سالار و مولایشان سید الشهداء علیه السلام : بهتر از آنان در همه عالم وجود ندارد ؛ و به فرموده رسول حقّ صلی الله علیه و آله و سلم : اختران کویش تو گویی ستارگانند و در قیامت بزرگان شهدای امّت من هستند ؛ و به فرموده حضرت باقر علیه السلام : گذشتگان از آنان پیشی ندارند ، و آیندگان به آنان نمی رسند ؛ قدرت قلم زدن و بیان واقعیّت را ندارم .

در عین عجز و ناتوانی نسبت به توصیف این بزرگ انسان های بی نظیر ، در ده شب عاشورا به سال ۱۳۶۶ شمسی هجری مطالبی را در یکی از جلسات مذهبی تهران ایراد کردم . من خبر از نکات برجسته آن سخنرانی ها نداشتم . مؤسسه تحقیقاتی دار العرفان پس از توجّه و دقّت به محتوای آن سخنرانی ها مرا به نکات عمیق آن توجّه داد ، و از من خواست تا پس از پیاده شدن متن سخنرانی ها و تبدیل آن مجموعه با تحقیقی کامل به کتاب ، این مجموعه را به چاپ برساند .

خداوند عزیز بر من منّت نهاد تا مطالب را در حدّ لازم بدین صورت که پیش روی شماست درآورم . امید است برای خوانندگان عزیز قابل استفاده باشد ، و بزرگوارانی که در مجالس مذهبی به خصوص ایّام عاشورا برای اقامه حقّ سخن می گویند ، مطالب این کتاب را برای مردم نقل کنند ، باشد که مستمعین از پرتو وجود اصحاب حضرت حسین علیه السلام و شعاع نورانی آن بزرگواران بهره وافر معنوی ببرند و از این طریق سعادت دنیا و آخرت خود را تضمین نمایند .

ص:۹

در این نوشتار بجز آیات قرآن و روایات و شرح حال بعضی از یاران امام آنچه می خوانید برداشت اینجانب از شخصیت ایمانی و اخلاقی اصحاب حضرت حسین علیه السلام است . در صورت مشاهده نقص ، اینجانب را از طریق مؤسسه تحقیقاتی دار العرفان آگاه ، تا در چاپ های بعدی اصلاح شود .

در ضمن از جناب حجه الاسلام آقای حاج سید محمد جواد هاشمی سرپرست محترم نشر دار الصّادقین که برای اولین بار این اثر را به زیور طبع آراستند قدردانی می نمایم .

امید است همه ما به گونه ای حرکت کنیم که خداوند متعال در دنیا و آخرت ما را جزء یاران واقعی حضرت سید الشهداء علیه السلام قرار دهد ، و برای برپایی دین حقّ و اقامه واقعیات توفیق عنایت فرماید .

کمترین خادم حضرت حسین علیه السلام

فقیر حسین انصاریان

۱۳۷۵/۱۲/۲۸

ص:۱۰

حادثه ای بی مانند

سخن از برپا کننـدگان حادثه ای بی مانند ، واقعه ای عظیم ، اتفاقی عبرت آموز و حقیقتی بی شبه و مثل است ، که برای تمام انسان ها ، در همه ادوار حیات و زندگی ، منبعی سرشار از پند و موعظه و نصیحت و درس است .

اهـل مُلک و ملکوت ، و ساکنان زمین و آسـمان ، برپا کننـدگان چنین حادثه ای را جز یک بار ندیدنـد و به غیر از یک مرتبه واقعه ای بـدین صورت ، و به این کیفیت در تمام فضای باعظمت حیات اتفاق نیفتاد ! ! دگر تا جهان هست بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمین

تحقق این واقعه بی نظیر در سرزمین کربلا بر دو طایفه تکیه داشت ، گروهی زمینی محض ، و قومی آسمانی خالص .

گروه آسـمانی در عرصه گـاه حیات خود ، جز خـدا محوری ، عشق به حقّ ، ادای مسؤولیت در راه رضای دوست ، برپا کردن پرچم حقیقت ، روشن نگاه داشـتن چراغ فضـیلت ، برانداختن کاخ سـتم و بیداد ، ریشه کن کردن شـجره خبیثه و سـرسبز نگاه داشتن شجره طیّبه ، اندیشه دیگر نداشتند .

و آن گروه دیگر ، یعنی طایفه مادّی مسـلک و قوم زمینی ، در جولانگاه زنـدگی خویش ، جز طاغوت محوری ، پیروی هوای نفس ، تعطیل وظایف اخلاقی ، از کار انداختن چرخ اندیشه و فکر ، دنبال کردن برنامه های شـکم و شهوت و افتادن در لذّات بی در و پیکر حیوانی فکر دیگر در سر نمی پروراندند .

ص:۱۱

آسمانیان بی نظیر

آن چهره های عرشی و ملکوتی ، که به رهبری حضرت حسین علیه السلام به تعداد هفتاد و دو نفر در سرزمین نینوا و عرصه گاه کربلا و سرزمین بهشتی مقام ماریه ، خیمه کرامت و شرافت و خرگاه ایمان و استقامت برپا کردند ، در عین این که در قالب جسم و چهارچوب بدن به سر می بردند ، ولی در عصمت و پاکی ، هم چون فرشتگان عرش نشین و بلکه به نظر رسول باعظمت اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از مَلک مقرب و کعبه مشرّفه برتر و بالاتر بودند .

الْمُؤْمِنُ اکْرَمُ عَلَی اللهِ مِنْ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبِیْنَ (۱) .

مؤمن در پیشگاه خداوند ، از فرشتگان مقرّب گرامی تر است .

و در روایت دیگر حرمت و عظمت مؤمن را از کعبه عظیم تر دانسته :

الْمُؤْمِنُ اعْظَمُ حُرَمَةً مِنَ الْکَعْبَه (۲) .

و چه مؤمنانی برتر و بالاتر از آنان که برای آبیاری درخت دین ، و تداوم فرهنگ توحید ، و پابرجایی زحمات انبیا و اولیا در سخت ترین شرایط ، با شور و نشاطی وصف ناشدنی جان شیرین را در طبق اخلاص گذاشته ، و خون مقدّس قلب خود را نثار کردند .

آنان ، بدون بیم و هراس از دشمن نابکار ، در میدان جهاد فی سبیل اللّه در کنار حضرت سید الشهداء علیه السلام قیام لِلّه کردند ، تا به ادای دین خود نسبت به حقّ

۱- (۱) - کنز العمال : ۱ / ۱۶۴ .

۲- (۲) - خصال: ۱ / ۲۷، حدیث ۹۵؛ روضه الواعظین: ۲ / ۳۸۶؛ بحار الأنوار: ۶۵ / ۱۶، باب ۱۵، حدیث ۲۰.

و حریم انسانیّت موفق شوند ، و کشتی به طوفان خورده آدمیّت را به ساحل نجات برسانند .

آنان ، از دانشگاه وحی و از آیات کتاب حقّ ، به معلّمی رسول الهی و هدایت اهل بیت علیهم السلام ، درس زندگی آموخته بودند ، و آنچه را تعلیم گرفته بودند با کمال اخلاص در همه شؤون حیات بکار بستند .

آنان ، در عرصه گاه کرامت و فقاهت و بصیرت ، سرآمد تمام انسان های تاریخند .

آنان در صفای باطن ، نورانیت دل ، ایمان قلبی ، اخلاق اسلامی ، کردار انسانی و دلسوزی نسبت به جامعه بشری در تمام روزگار نمونه و مانند ندارند .

آنان ، راست قامتان عرصه گاه هستی اند که نخواستند با هیچ قیمتی و تحت هیچ شرایطی کمر زیر بار سنگین مسؤولیت خم کنند ، و پشت پهلوانی خود را به خاک پست در اندازند .

آنان ، سایه حقّ ، خمیر مایه حقیقت ، پرچمدار شرافت ، اصول کرم ، نابغه های خلقت و مطلع الفجر تمام حسنات و برکاتند .

علم الهدی سید مرتضی در بخشی از اشعار عالمانه خود که در توصیف این هفتاد و دو نفر سروده می گوید :

این شهیدان ملکوتی و عاشقان جان باخته گرچه بر روی خاک گرم و سوزان دشت کربلا مورد بی اعتنایی قرار گرفتند ، ولی روان و جان آنان در بارگاه الهی به مهمانداری حضرت حقّ جا گرفته و حضرت رب العزّه از آنان پذیرایی می کند .

آن که نسبت به آنان اراده زیان و ضرر داشت ، گویی به سود آنان قدم برداشت ،

و آن که با دم شمشیر تیز آنان را کشت نسبت به حیات و زندگانی آنان کوشید (۱) .

آنان ، مردمی بودنـد که با تمام وجود حضرت حسین علیه السلام را یاری و نصرت دادنـد . به کوه آهن برخورد کردند و با سینه به استقبال سر نیزه ها و با رخسار به سوی شمشیرها شتافتند . در حالی که برای نجات از آن مخمصه و مصیبت و بلا و ابتلا به آنان پیشنهاد امان و مال و منال می شد و زیر بار نمی رفتند ، و با روحیه ای عجیب از آن پیشنهادات سر بر می تافتند و می گفتند :

عذری در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما نیست اگر حسین او کشته شود و از ما مژگانی بهم بخورد (۲) ! !

آنـان ، دریایی بی ساحل از صبر و استقامت ، شکیبایی و بردباری ، عزّت و سرفرازی و غیرت و حمیّت بودنـد ، به طوری که هزاران غـدّار خونخوار و درّنـده پلیـد به قصـد جان آنان ، بر آنان تاختنـد ولی نتوانستند روح الهی آنان را بکشـند ، و هزاران آرزوهای تقوا سوز بر وجودشان آتش ریخت ، ولی نتوانست دامن تقوای آنان را لکّه دار نماید ، و هزاران عامل اخلاق شکن بر آنان تاخت ، ولی قدرت چیره شدن بر اخلاق آنان را به دست نیاورد ! !

۱- (۱)) - لهوف : ۴ . لهم نفوس علی الرمضاء مهمله و انفس فی جوار اللّه یقریها کانّ قاصدها بالضّر نافعها و انّ قاتلها بالسّیف محییها

۲- (۲)) - عن فضیل بن الزبیر...... وکان حبیب من السبعین الرجال الذین نصروا الحسین علیه السلام ولقوا جبال الحدید واستقبلوا الرماح بصدورهم والسیوف بوجوههم وهم یعرض علیهم الأمان والأموال فیأبون ویقولون : لا عذر لنا عند رسول اللّه صلی الله علیه و آله إن قتل الحسین ومنا عین تطرف حتی قتلوا حوله . رجال کشّی : ۷۸ ؛ بحار الأنوار : ۴۵ / ۹۲ ، باب ۳۷ ، حدیث ۳۳ .

عظمت روح و بزرگی جان و رفعت شخصیّت و کرامت و اصالتِ آنان را چه بهتر که از زبان دشمن بشنوید :

به ناپاکی دون مایه و موجودی خود فروخته که در عرصه کار زار کربلا به همراه پسر سعد حاضر شده بود به طعنه گفتند : چرا برای کشتن ذرّیه پیامبر حاضر شدی ، خداوند با تو چه خواهد کرد ؟

در جواب گفت : خاموش ! اگر آنچه را ما به چشم خود دیدیم تو هم دیده بودی ، بدون تردید همان کاری که ما کردیم تو می کردی !

یک دسته نیرومند ، با عصبیّت و غیرت دست به قبضه شمشیر برده ، چون شیران درّنده بر ما حمله می بردند ، سواران را از چپ و راست پایمال و نابود می کردند ، و خود را در آغوش مرگ می انداختند ، و امان نمی پذیرفتند ، و به مال و منال رغبت نشان نمی دادند ، و برای افکندن خود در دریای مرگ و غوطه ور شدن در آن هیچ گونه حائلی برای خود تصوّر نمی کردند ، می گفتند : یا مرگ یا پیروزی و استیلاء .

اگر ما اندکی دست نگه می داشتیم لشگر ما را نابود می ساختند ؛ بنابراین چه می شد انجام داد ، و چه می توانستیم بکنیم (۱) ؟!

زمینیان بی بدیل

آن چهره های منحوس و تاریک دل ، که به تعداد سی هزار نفر ، در میدان نینوا به دستور یک بچه سر راهی که پدری برای او نبود ، و مادرش با هر بی پدری

۱- ((۱)) - قیل لرجل شهد یوم الطف مع عمر بن سعد : ویحک أقتلتم ذریه رسول اللّه صلی الله علیه و آله ؟ فقال: عضضت بالجندل إنک لو شهدت ما شهدنا لفعلت ما فعلنا ثارت علینا عصابه أیدیها فی مقابض سیوفها کالأسود الضاریه تحطم الفرسان یمینا وشمالا وتلقی أنفسها علی الموت لا تقبل الأمان ولا ترغب فی المال ولا یحول حائل بینها وبین الورود علی حیاض المنیه أو الاستیلاء علی الملک فلو کففنا عنها رویدا لأتت علی نفوس العسکر بحذافیرها فما کنا فاعلین لا أم لک. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید : ۳ / ۲۶۳ ؛ عنصر شجاعت : ۱ / ۲۰ .

هم بزم می شـد ، یعنی : عبیـد اللّه ، برای کشـتن برترین مردم و پـاک ترین انسان ها از شـیرخواره و جوان و پیر ، و آتش زدن خیمه هـای ناموس قرآن ، و حرم با حُرمت اولیا ، و به اسارت بردن اسوه های عفّت و پاکی و عصـمت و درستی جمع شدنـد ، طـاغوت زدگـانی بودنـد که به پرسـتش هوا و هوس ، و متابعت از شـهوات ، و دنبال کردن خوی دد منشـی ، و تعظیم در برابر فاسقی شرابخوار و کافری سگ باز و منافقی میمون پرست چون یزید ، زندگی می گذراندند .

آنان ، در مـدرسه بنی امیّه درس درنـدگی ، غارت ، بی رحمی ، بی مهری ، چپاول ، ظلم و سـتم ، کینه و نفاق و منّیت و خود پرستی آموخته بودند .

آنـان ، از پسـتان فسق فجور ، و حرص و حسـد ، بخـل و کـبر ، جهـل و غفلت شـیر خورده بودنـد ، و از حلقوم وجودشـان جز صدای درندگی و پارس وحشت آور ، و ندای شرک و بت پرستی چیزی شنیده نمی شد .

آنان ، در سایه نحس حاکمانی زندگی کردند که جز شـرارت و بدکاری و مادّیگری برنامه ای نداشـتند ، و جیره خواران خود را جز برای تحقّق هوا و هوس خود نمی خواستند .

از زبـان زهیر آن شـیرمرد جهـاد گر و نظـامی بابصـیرت ، وضع آن پست فطرت ها و کرم های لجن خوار ، و گرگان در لباس میش ، و سگان هار را بشنوید :

ای اهل کوفه ! زنهار از عذاب خدا بر شما ، زنهار . راستی ، بر عهده مسلمان واجب است که هر سخنی که خیر دیگری در آن است بدون پیرایه بگوید و از او پنهان ننماید . . .

راستی ، خداونـد ، مـا و شـما را به ذرّیه پیـامبرش در معرض آزمایش در آورده ، تا امتحان کنـد و ببینـد که ما و شـما چه کار خواهیم کرد .

ما شما را دعوت می کنیم به نصرت و یاری ذرّیه پیغمبر ، این یاغی

طاغی ، عبیداللّه پسر زیاد را وا گذارید ، برای آن که از طرف او و پدرش به سراسر روزگار جهانداری آنان ، جز بدی و بد رفتاری به شما عائد نشده و نمی شود .

آنانند که چشم های شما را به میل سرخ از گودی چشم بیرون کرده و می کنند .

آنانند که دست ها و پاهای شما را قطع کرده و می کنند .

آنانند که شما را به مُثله ، گوش و دماغ می بُرند .

آنانند که شما را بر فراز دار کشیده ، به شاخه های بلند خرما آویزان می کنند .

آنانند که خوبان شما را که باید سرمشق توده باشند ، و قاریان قرآن را که نگهداران قرآنند سر از بدن جدا می کنند ، مانند حجر بن عدی و اصحابش و هانی بن عروه و امثالش ! !

چون سخن به اینجا رسید ، سپاه طاغوت و آن از خدا بی خبران ، دشنامش دادند ، و بر عبیداللّه و پدرش - آن فرزند بی پدر - ثناخوانی کرده و گفتند :

ما دست برنمی داریم تا صاحبت را با همه همراهانش بکشیم ، یا او را با همه یارانش نزد امیر بفرستیم .

راستی ، غفلت و جهالت ، و پستی و رذالت ، و زمین گیری و دنائت را ببینید که به جای سرور جوانان اهل بهشت ، دریای لطف و کرم ، منبع صدق و درستی ، مایه عزّت و شرف ، حضرت سید الشهداء علیه السلام ، چه موجود پلید ، و جرثومه کثیف ، و متکبّر مغرور ، و حیوانی پست را به امیری و رهبری پذیرفته بودند ؟ ! !

زهیر در مرحله دوّم شروع به سخن کرد و گفت :

ای مردم ! اولاد فاطمه به موّدت و دوستی و یاری ، از پسر سـمیّه (۱) زنی که خانـدان او به گردن ما حقّی ندارند ، و خاندانی که مادران آن ها نام نیکی برای اعقاب ما به ارث نمی گذارند ، سزاوارترند .

اگر یاریشان نمی کنید پناه بر خدا از این که به کشتن آنان حاضر باشید .

پس راه باز کنید و کار این مرد بزرگ را با یزید به خودشان وا گذارید ؛ زیرا قسم می خورم که او از شما بدون کشتن حسین هم راضی می شود .

سخـن که به این پـایه محکم رسـید ، جز مـداخله اراذل و اوبـاش کـار را آشـفته نمی کنـد ، از این جهت شـمر مـداخله کرد و هیمنت این سخن استوار را از خاطر سپاه جنگجو درهم شکست .

شمر تیری به جانب زهیر انداخت و گفت :

ساکت شو! خدا نفست را بگیرد ، ما را به پُر گویی خویش خسته کردی.

زهیر جهت سخن خود را گرداند و در پاسخ شمر گفت :

ای کرّه شتر که تـا چشم بـاز کرده ای پـدری برای خود جز آن چهـار پـا که به عقب بول می کرد ندیـده ای ! با تو من سـخنی نـدارم ، تو بیش از یـک حیوان زبـان بسـته ای نیستی ، به خـدا سوگنـد گمـان نمی کنم که از کتـاب خـدا دو آیه را درست و پابرجا بدانی و یا بخوانی ، بشارت و نویدت بدهم به رسوایی روز قیامت و شکنجه های دردناکش .

شمر در جواب گفت :

خدا تو را و صاحبت را پس از یک ساعت دیگر خواهد کشت .

زهیر گفت :

۱- (۱)) - زنی زانیه مادر زیاد ابن ابی سفیان .

مرا از مرگ می ترسانی ؟ به خدایم سوگند که مردن به همراه او و در رکاب وی را گواراتر و محبوب تر دارم از زندگانی جاوید به همراه شما.

پس از آن رو به مردم کرد و گفت :

ای مردم ! این دیوانه وش گستاخ و همراهانش شما را از دین و آیینتان گول نزنند ؛ زیرا واللّه به شفاعت محمّد نخواهند رسید آن مردمی که خون ذرّیه و اهل بیتش را بریزند (۱) .

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب می گوید :

حسین علیه السلام بر سر کشته زهیر آمد و بالای سرش ایستاد ، و گفت :

« خداوند تو را از ما دور نکند و کشندگانت را لعنت کند آن چنان که آنان را مسخ کند ، مانند دور افتادگانی که خداوند آن ها را به صورت میمون و خوک مسخ کرده » !

در کلام زهیر و مولایش ملاحظه شد که از آن سی هزار نفر تعبیر به گستاخ ، گول خورده ، دیوانه ، کرّه شتر ، سوء استفاده چی و میمون و خوک شده ، و این است معنای گروه زمینی ، ولی زمینیانی که در طول تاریخ در مرحله مادّیگری و دنائت و پستی نمونه نداشتند در حدّی که باید از آنان به عنوان زمینیان بی بدیل یاد شود!

مکاشفه حضرت حسین علیه السلام

دیده حقّ بین حضرت حسین علیه السلام در مکاشفه ای در سحرگاه شب عاشورا حقیقت این دو گروه متضاد را مشاهده کرد ، و بر اساس مکاشفه آن حضرت از گروه حقّ ، تعبیر به گروه آسمانی ، عرشی و ملکوتی ، و از گروه باطل به عنوان زمینی یاد شده است :

۱- ((۱)) - کامل ابن اثیر : ۴ / ۶۳ .

حضرت حسین علیه السلام را در سحرگاه شب عاشورا خواب فرا گرفت ، چون بیدار شد فرمود :

« سگ هایی را دیـدم که بر من حمله ورنـد ، در میان آن ها سگ چنـد رنگی بود که شدیدتر بر من تاخت . گمانم آن اسـت که آن که مرا می کشد و خونم را می ریزد ، پیکرش پیس باشد ! !

و پیکر شمر چنین بود .

سپس جدّم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود :

فرزندم ! تو شهید آل محمّد هستی . سماواتیان و آسمانیان دیدار ترا به یک دیگر مژده می دهند ، فردا افطارِ تو نزد من خواهد بود ، شتاب کن و زود بیـا ، درنگ روا مـدار . . . » (۱)حسـین علیه السـلام فرمان جدّش را اطاعت کرد ، درنگی نکرد و شبی نگذشت که به سوی نیای بزرگوار شتافت .

دو مکاشفه بود و دو نمایش حقیقت .

مکاشـفه نخستین ، پرده را برداشت و حقیقت دشـمنان حسـین را برملا کرد ، سـگان درّنده ای که پیشـرو آن ها سگی متعفّن و پیس بود ، سگی که درونش بر برونش اثر گذارده و او را مجموعه ای از لکّه های ننگ نشان می داد .

۱- (۱)) - فلمـا کـان وقت السـحر خفق الحسـین برأسه خفقه ثم استیقظ فقال : أتعلمون ما رأیت فی منامی الساعه ؟ فقالوا : وما الذی رأیت یا ابن رسول اللّه ؟ فقال : رأیت کأن کلابا قد شدت علی لتنهشنی وفیها کلب أبقع رأیته أشدها علی وأظن أن الذی یتولی قتلی رجـل أبرص من بین هؤلاـء القوم . ثم إنی رأیت بعـد ذلـک جـدی رسول اللّه صـلی الله علیه و آله ومعه جماعه من أصـحابه وهو یقول لی : یا بنی ! أنت شـهید آل محمـد وقد استبشـر بک أهل السـماوات وأهل الصـفیح الأعلی فلیکن إفطارک عندی اللیله ، عجّل . مقتل خوارزمی : ۱ / ۲۵۱ ؛ بحار الأنوار : ۴۵ / ۳ ، باب ۳۷ .

سگ درّنده ، سمبل ظلم و بیدادگری است ، سمبل تعدّی و تجاوز و ستمگری است .

سگ درّنده ، بجز آکنده کردن شکم از گوشت و پوست و استخوان ضعیفان ، کاری دیگر از وی ساخته نیست .

اگر بخواهند مجسّمه ای از ظلم بسازند ، شایسته تر از سگ درّنده نمونه ای بهتر و برتر یافت نمی شود ؛ به ویژه اگر مجموعه ای از لکّه های چرکین ننگ باشد .

دوّمین مکاشفه ، نمایش دوستان حضرت حسین علیه السلام و نشان دهنده راه او و تقدیرنامه ای از مقام مقدّس حضرت حقّ است ، که به وسیله پیامبرش برای حسین فرستاده شده است . چنین کسی شایسته است که آسمانیان ، سماواتیان و ملکوتیان اشتیاق زیارتش را داشته باشند .

سطح فکر زمینی ها ، پایین تر از آن است که حسین را بشناسند ، زمینی حسین را به قتل می رساند ، آسمانی حسین را بالای سر جا می دهد .

هنگامه کربلا ، نبرد میان زمینی و آسمانی بود ، حسین رهبر آسمانیان ! سپاه حسین همه آسمانی و پرواز آن ها به سوی آسمان ها بود .

کربلا ، دروازه و راه بهشت شد ، و کاروان کربلایی به رهبری حسین بهشتی شد .

یزید ، رهبر زمینی ها بود ، همه را با خود به زیر زمین برد و به درون دوزخ جای داد ، و کربلا برای آن ها دروازه جهنم و بدبختی در دو جهان بود .

قرآن ، برای مردم با ایمان شفا است و رحمت ، و برای ظالمین دمار و خسارت ، و کربلا یکی از مظاهر قرآن است .

حسین ، رهبر آسمانیان بوده و هست ، و کسی که راه حسین را بپیماید به آسمان خواهد رفت ، به بالاتر و بالاتر ، تا برسد به جایی که در وَهم نیاید

و حقیقتش از تصوّرش برتر باشد ، زیباتر باشد ، شیرین تر باشد (۱) .

دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

حضـرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در قسمتی از خطبه ۱۳۳ نهـج البلاغه به جهل و کور دلی زمینیان که عامل شقاوت و بـدبختی آنان در گذرگاه حیات و علّت عذاب ابدی آخرت برای آن هاست ، اشاره می کند ، و به بینایی و بصـیرت آسـمانیان که معلول توجّه آن ها به نبوت و امامت و دقّت در آیات کتاب الهی و عاملی برای سـعادت دنیا و آخرت آنان است آگاهی می دهد .

وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى ، لاَ يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً ، وَالْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ ، وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا ، فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ ، وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ ، وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ ، وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ (۲) .

و غیر این نیست که دنیا « مجموعه امور مادی و ظاهری » دیـدگاه نهایی انسان کوردل است ، او « از دیدن غیر دنیا محجور ، و » بعد از آن و بالاتر از آن را نمی بیند ، ولی انسان بینا و بابصـیرت « و آن که دلش بنور معرفت روشن است » ، نگاهش از دنیا به بـاطن و اعمـاق آن نفوذ نموده ، « و بعـد از این امور مـادی بالاتر و برتر از آن را می بینـد » و میدانـد که آرامگاه و قرارگاه ابدی در ورای این جهان است ، پس بینا از دنیا به آخرت سـفر می کند و نابینا به سوی دنیای محض در حرکت است ، و بینا « برای حیات ابد » از دنیا توشه بر می گیرد ، و نابینا برای دنیای فانی و زودگذر توشه فراهم می نماید .

ص:۲۲

۱- ((۱)) - پیشوای شهیدان مرحوم آیت اللّه صدر : ۱۹۵ ، با کمی تغییر .

۲- ((۲)) - نهج البلاغه : ۱۹۱ ، خطبه ۱۳۳ .

وجود آدمی با آن همه استعدادها و عظمت ها که در امتداد تاریخ از خود نشان داده ، و ادیان الهی آن ها را اثبات ، و حکما و دانشمندان آن ها را توضیح داده اند ، نمی تواند سر از این خاکدان بیرون بیاورد ، و مقداری از مواد پاکیزه طبیعت را به مدفوع تبدیل نموده ، و مقداری البسه بپوشد و معادن و سرمایه های زمین را مستهلک بسازد ، و لحظاتی بخندد و لحظاتی بگرید ، و ساعت هایی شادان و ساعت های دیگر اندوهگین گردد ، روزی پیروز و روزی دیگر با شکست مواجه شود ، و سپس یک یا چند عدد مانند خود ، موجوداتی بی هدف را روی این کره خاکی برای کشتن و کشته شدن و بردگی به هوا و لذّت رها کند ، و سپس اعضای کالبد بدن خود را با آن همه استعدادها و امکانات بدون بهره برداری از آن ها به عالم طبیعت که از آن گرفته بود ، به خود همین عالم تحویل بدهد و برود ! !

با این تفاوت که موقع سر بر آوردن از عالم طبیعت به وسیله فعّالیت های مثبت و شکوفایی قوانین هستی وارد عرصه زندگی می شود ، و موقع رفتن ، همه اجزای موجودیت خود را بدون اختیار و دو دستی تقدیم مار و مور و سایر حشرات زمینی می نماید ، و در بعضی جوامع همان اجزا را طعمه آتش می نمایند که به خطای وجود خود پی ببرد ، بعد از این هرگز به فکر شکوفایی وجودی نیفتد ، نه ! هرگز حقیقت چنین نیست که کامل به حرکت بیفتد و در پایان کار ، در بدترین سراشیب پستی ها سقوط کند (۱) !

ولی زمینیان چنین تصوّر نابجا و خطرناکی دارند که بر مبنای آن تصوّر ، زندگی می کنند و سپس به اسفل سافلین سرنگون می شوند .

اما آسمانیان که از بینایی و خرد بهره مندند ، از واقعیات این دنیا وسایلی برای پرواز به رشد و کمال خود اتّخاذ می کنند ، و مطلوب ترین و محبوب ترین واقعیات

۱- (۱)) - شرح نهج البلاغه جعفری : ۲۳ / ۲۲۸ .

دنیا را بهترین وسیله برای پرواز تلقّی می نمایند .

زمینیان ، خودبین و آسمانیان ، خدابین هستند .

مادّیگران جز شکم و شهوات نمی بینند و ملکوتیان غیر حقّ مشاهده نمی نمایند .

زمینیان فقط در جستجوی عناصر مادّی هستند ، و عرشیان در تعقیب رضای دوست .

کوردلان ، فدای ابزار مادّی می گردند ، و فرشته خویان ، فانی در حضرت یار .

زمینیان ، مرده متحرّک و منبع رذایل و خباثت ، و آسمانیان ، زنده و جاوید و آیینه اسما و صفات حقّند .

آسمانیان ، آزاد از هوا و هوس ، و زمینیان اسیر امیال و شهوتند .

عرشیان فرش نشین با تمام وجودشان سراینده حقیقت ، و زمینیان کوردل ، زمزمه کنندگان وَهم و خیالند .

آسمانیان ، خانه تن را با کار و کوشش در راه خدا و جهاد فی سبیل اللّه و عمل صالح به ویرانی می برند ، تا کاشانه دل ، آباد شود و مرغ ملکوتی روح از این قفس خاکی به کوی محبوب به پرواز آید ؛ چنان چه حسین علیه السلام و یاران باوفایش به تمام معنی این راه را طی کردند و در ساعات عرشی عاشورا ، آیینه تن شکستند تا جز محبوب ، احدی در میانه نماند .

حکیم الهی قمشه ای در این زمینه بر اساس معارف اسلامی به صورت نظم از آخرین لحظات پیشوای عاشقان خبر می دهد :
ای دل و دلدار و دل آرای من

گر أرِنِی گوی به طور آمدم

آری ، این هفتاد و دو نفر صبغه حقّ به خود زدند و عاقبت ، حقّ شدند ، خانه گِل بگذاشتند و صاحب دل شدند ، بر مرگ خندیدند و حیات جاوید یافتند .

حجاب نفس به یک سو زدند و در نتیجه صاحب نفس مطمئنّه و راضیه و مرضیه شدند ؛ زیرا وقتی هواهای نفسانی در کار نباشد طغیان معنا ندارد ، وقتی حجاب امیال و غرایز بی در و پیکر نفسانی در صحنه نباشد دیدن غیر حقّ در کار نخواهد بود ، زمانی که حکومت نفس در میان نباشد از بندگی شکم و شهوت اثری نخواهد بود .

عاشقان کوی دوست از بدن و شکم و شهوت و کسب و کار و زن و فرزند برخوردار بودند ، ولی برخورد آنان با آن همه امور ، برخوردی صد در صد الهی ، اخلاقی ، عرشی و ملکوتی بود .

آنان ، از این مجموعه برای تأمین قدرت و قوّت ، جهت سلوک الی اللّه و پرواز به کوی محبوب استفاده می کردند .

آنان ، دچار حجاب منیّت ، و پرده غرور ، و گرفتار وساوس و هواجس نفس ، و اسیر بند شیطان و شیطنت نبودند . و خلاصه از هرچه دشمنان حقّ به آن آلوده بودند ، پاک و دارای باطنی روشن و ضمیری منوّر و وجودشان برای همه جهانیان اسوه حسنه و سرمشق الهی بود .

این بود منش حسین علیه السلام و یاران او ، و آن بود کیش یزید و متابعان بدبخت و سیه روز او .

بیاییم به اخلاق و عمل حسین علیه السلام و یاران باوفایش آراسته شویم ، و از روش دشمنان حسین علیه السلام ، تا جان در بدن داریم بپرهیزیم ، که حسین علیه السلام منبع تمام حسنات و فیوضات و برکات ، و یزید انبان تمام خبائث و رذایل و پستی هاست .

به این حقیقت غیر قابل تردید توجّه کنید که : آراستن وجود به اخلاق حسین علیه السلام و یارانش کاری است صد در صد شدنی ، و به دور نگاه داشتن عرصه گاه حیات از رنگ یزید ، امری است قابل تحقق ، که سستی در آراستن و تنبلی در پیراستن ابداً در پیشگاه حقّ به عنوان عذر ، قابل قبول نیست .

ما پس از حادثه باعظمت کربلا ، چهره های زیادی را می توانیم پی بگیریم که در رفتار و کردار ، اخلاق و پندار و عمل و اطوار ، دنباله رو کاروان نور شدند ، و این انقلاب حال و احوال ، معلول همّت بلند و اراده والای آنان بود . و عدّه زیادی را خبر داریم که به دنبال تاریکی و ظلمت رفتند و عمله ظلم و ستم ، و خادم شهوات یزید زمان خود شدند ، و این از جهل و غرور و سستی آنان نسبت به حقّ و ضعف اراده ایشان در جهت حقیقت بود .

حضرت حسین علیه السلام اعلام فرمود که : در همه شؤون حیات من ، برای شما سرمشق هست . این مردمان هر دوره اند که باید با بکارگیری استعدادهای خدادادی ، حیات و زندگی خود را با حیات الهی و عرشی و آسمانی حسین علیه السلام هماهنگ کنند ، چنان که یاران بی نظیر او خود را با آن منبع خیر هماهنگ کردند ، که ایجاد این هماهنگی کار دشواری نیست .

چهره ای برجسته از گروه حسینیان

از جمله کسانی که با عشق و علاقه و با بصیرت و معرفت ، همراه و همراز کاروان نور در زمان خود شد و آثاری برجسته و معنوی از خود به یادگار گذاشت ،

مرحوم آخوند ملا محمد کاشی رحمه الله است .

شخصیت هایی بزرگ ، و مردانی سترک ، هم چون آیت اللّه شهید مدرس ، حاج شیخ مرتضی طالقانی ، حاج آقا رحیم ارباب ، آیت اللّه سید جمال الدین گلپایگانی ، آیت اللّه العظمی حاج آقا حسین بروجردی رحمهم الله ، از دست پروردهای مرحوم آخوند کاشی بودند .

سیّدی کریم النفس و عالمی فرزانه برای این بنده در شهر اصفهان از قول استادش حاج آقا رحیم ارباب قطعاتی ناب از حیات آخوند کاشی را نقل کرد که مرحوم ارباب به خاطر رفت و آمد زیادش با آخوند ، شاهد قسمتی از آن قطعات بود .

آخوند که بیش از هفتاد سال غوطه ور در علم و معرفت ، تدریس و تعلیم ، حال و مناجات و زهد و تقوا بود تمام مدّت زندگی را در حجره ای متوسط در مدرسه صدر اصفهان گذراند .

او دارای روحی آزاد و سرشار از مناعت طبع و قناعت نفس بود . در تنگدستی و گاهی تهیدستی بسر می برد . معاش روز مره اش به سختی تأمین می شد ، ولی از نظر معنی و معنویت دریایی پرجوش و خروش بود . نَفَس و دمی عیسوی داشت که توانست آن چنان بزرگانی را تحویل جامعه دهد .

پول و ثروت نداشت و دستش از مال و مکنت خالی بود ، ولی شعاع فیوضات و برکات وجودش عجیب و غریب می نمود .

او در طول عمر نورانیش تحت تأثیر هوا و هوس و شکم و شهوت قرار نگرفت .

امکان ازدواج برایش فراهم نیامد ، ولی هجوم طوفان آمال و آرزو و تندباد شهوات ، در برابر اراده الهی و اخلاق انسانی او شکست خورد .

غذایش هفته ای یک بار آبگوشت ، و دیگر روزها نان خالی ، نان و پنیر ، نان

و آب و یا نان و سبزی بود .

در کارهای شخصی از کسی کمک نمی گرفت ، و اجازه کمک هم به کسی نمی داد .

در برابر حوادث خم به ابرو نیاورد ، و از علم و عمل و زهد و تقوا تا لحظه آخر حیات دست برنداشت .

از نعمت های الهی تا جایی که سر سفره اش قرار می گرفت به طور مطلوب و شایسته استفاده می کرد ، تا جایی که در پاک کردن سبزی خوردن وسواس به خرج می داد ، که مبادا پَر سبز قابل استفاده ای از نظر دور بماند . می گفت : این پَر سبز ، هزاران فرسخ راه پر پیچ طبیعت را طی کرده تا به انسان برسد . و از انسان به وسیله عبادت ، به حقّ نائل گردد ! !

طلبه تازه واردی به وقت سحر برای نماز شب برخاست ، گویی از تمام در و دیوار مدرسه صدای سبوح قدوس رب الملائکه و الروح به گوشش خورد . از هوش رفت . صبح به محضر آخوند داستان آن ساعت خوش را عرضه داشت ، در حالی که نمی دانست آن ذکر نورانی که از در و دیوار به گوش می رسید ، هماهنگی عناصر با ذکر و ورد سحر آخوند بود . آخوند کاشی به او فرمود : تسبیح موجودات جای تعجّب ندارد ، عجب از گوش تو است که این صدای ملکوتی را از در و دیوار شنیدی !

این است میوه شیرین حسینی شدن ، و ثمره خوشگوار ایمان واقعی ، و اخلاق الهی و عمل صالح که هر کس حسینی مسلک شود آسمانی شده ، و هرکس روی از این کوی بگرداند زمینی می شود ، و هم چون کِرم میان لجن می لولد تا بمیرد .

ص:۲۸

« . . . خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ » (۱).

دنیا و آخرت را از دست داده اند ، و این است همان زیان آشکار .

اگر حسینی نیستیم ، تا مرگ ما فرا نرسیده ، و فرصت در دست است همچون حرّ بن یزید ، زهیر بن قین ، وهب بن عبداللّه ، ابوالحتوف بن حرث و سعد بن حرث ، خود را به این حقیقت برسانیم ، و مشام جان از بوی آن کوی معطّر نماییم . صفات کبریایی را ز مردان خداآموز

اصحاب و یاران حضرت حسین علیه السلام - چنان که در زیاراتشان آمده - اولیای حقّ و اصفیای حضرت ربوبیت اند ، که این دو مقام و دو مرتبه از طریق حسینی شدن ، نصیب آن اسوه های فضیلت و کرامت شد (۲) .

۱- ((۱)) - حج (۲۲) : ۱۱ .
۲- ((۲)) - السلام علیکم یا اولیاء اللّه و احبائه ، السلام علیکم یا اصفیاء اللّه واودّائه . . .

به این کاروان که کاروان نور است بپیوندیم ، مسافر این کوی باشیم ، تا از این سفر بهره های ابدی کسب کنیم ، و به مقصد اعلی و خلاصه لقای حقّ و وصال دوست برسیم ، که سفر اگر جز این باشد ، سفر به سوی پوچی و حرکت به سوی سراب است .

« وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَه وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُورٍ » (۱).

و کافران اعمالشان مانند سرابی در بیابانی مسطّح و صاف است که تشنه آن را [از دور] آب می پندارد ، تا وقتی که به آن رسد آن را چیزی نیابد ، و خدا را نزد اعمالش می یابد که حسابش را کامل و تمام می دهد ، و خدا حسابرسی سریع است * یا [اعمالشان] مانند تاریکی هایی است در دریایی بسیار عمیق که همواره موجی آن را می پوشاند ، و بالای آن موجی دیگر است ، و بر فراز آن ابری است ، تاریکی هایی است برخی بالای برخی دیگر ؛ [مبتلای این امواج و تاریکی ها] هر گاه دستش را بیرون آورد ، بعید است آن را ببیند .

و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده است ، برای او هیچ نوری نیست .

پیمودن راه حسین علیه السلام و قرار گرفتن در عرصه گاه نور ، جز با گسستن زنجیر علایق غلط ، و رفع وابستگی به نفس امّاره ، و خالی شدن از منیّت و آزاد شدن از

۱- ((۱)) - نور (۲۴) : ۳۹ - ۴۰ .

شهوات حیوانی میسّر نیست .

عامل تیره روزی آنان که در کربلا اولیای حقّ را در محاصره قرار دادند ، و آنان را به فجیع ترین وضع به قتل رساندند ، انتخاب حیات فانی دنیا و زندگی زودگذر ، بر حیات جاوید و ابدی آخرت بود ، که این انتخاب ، معلول هوای نفس و افتادن در گرداب شهوات و غفلت از حقّ و حقیقت بود .

قرآن مجید به زیباترین صورت وضع این حیوانات وحشی را به تصویر کشیده است .

« . . . وَلَکِن مَّن شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ * ذَلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَیَاةَ الدُّنْیَا عَلَی الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللّهَ لَایَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ * أُولَئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ * لَاجَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ » (۱).

ولی آنان که سینه برای پذیرفتن کفر گشاده اند ، خشمی سخت از سوی خدا بر آنان است و آنان را عذابی بزرگ خواهد بود * این [خشم و عذاب بزرگ] به سبب آن است که زندگی دنیا [یِ زودگذر] را بر آخرت ترجیح دادند ، و مسلماً خدا مردم کفر پیشه را هدایت نمی کند * اینان کسانی هستند که خدا بر دل و گوش و چشمشان مُهر [شقاوت] زده ، و اینان بی خبران واقعی اند * ثابت و یقینی است که آنان در آخرت زیانکارند .

خسارت آنان در آخرت ، محجوب بودنشان از رحمت و عنایت حقّ ، و محروم

۱- ((۱)) - نحل (۱۶) : ۱۰۶ - ۱۰۹ .

بودنشان از شفاعت اولیا ، و دور ماندنشان از بهشت عنبر سرشت ، و معذّب بودنشان به عذاب ابد الهی است .

در هر صورت زمینیان ، آن مردم تیره روز و بدبختی هستند که از ذکر حقّ - قرآن و چهارده معصوم علیهم السلام - اعراض نمودند ، که این سرپیچی دامن آنان را به انواع آلودگی ها و پلیدی ها ملوّث نموده ، و از آن غافلان بی خرد ، مردمی ظالم ، ستمکار ، غاصب حقّ ، متجاوز و غارتگر بوجود آورد .

آیات سوره مبارکه طه ، هم چون روز روشن ، وضع آنان را نشان داده است .

« وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَعْمَىٰ * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِى أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً * قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ الْيَوْمَ تُنسَىٰ * وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبه وَلَعَذَابُ الْآخِرَهِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰ » [(۱)](#).

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند ، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم * می گوید: پروردگارا ! برای چه مرا نابینا محشور کردی ، در حالی که [در دنیا] بینا بودم ؟ * [خدا] می گوید : همین گونه که آیات ما برای تو آمد و آنها را فراموش کردی این چنین امروز فراموش می شوی . * و کسی را که [از هدایت حق] تجاوز کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده ، این گونه کیفر می دهیم ، و بی تردید عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است .

۱- ((۱)) - طه (۲۴) : ۱۲۴ - ۱۲۷ .

بی نهایت بزرگ ، بی نهایت کوچک

اگر در تعریف یاران پاکباز سرور شهیدان ، جمله بی نهایت بزرگ را بکار ببریم ، عین حقیقت را گفته ایم ، و اگر در باز شناساندن دد منشانی که به آن چهره های الهی و پاسداران حریم قرآن مجید حمله ور شدند ، و بدن ملکوتی آنان را در این سیّاره خاکی به خاک و خون کشیدند ، تعبیر به بی نهایت کوچک کنیم ، سخنی به گزاف نگفته ایم .

آن ملکوتیان ، چون به مقام لقای حقّ ، وصال محبوب و عرصه گاه فنای فی اللّه و بقای باللّه رسیدند ، و جز حقّ از وجودشان باقی نماند بی نهایت بزرگند .

و ناسوتیان ، چون چراغ فطرت در باطنشان خاموش شد ، و قاضی وجدانشان به دهان مرگ افتاد ، و دین و ایمان به شرابخوار و سگ باز و کافری چون یزید فروختند و به تعبیر قرآن مجید دنیای دنی و پست را بر آخرت عالی و باقی اختیار کردند ، و دست به عملی آلودند که در تاریخ هستی بی سابقه بود ، و دلی از امامان و اولیا و پاکان سوزاندند که تا قیامت درد آن التیام پذیر نیست ، بی نهایت کوچک شدند .

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره آن انسان های ملکوتی ، و آزادگان از قید ما سوی اللّه ، و عرشیان برتر از فرشتگان ، و افتخار سماواتیان ، و الگوی فرش نشینان ، در خطابی به عصمت کبری ، مصداق اتّم فضیلت و تقوا ، و منبع کرامت و صفا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود :

وَهُوَ یَوْمَئِذٍ فی عُصْبَهٍ کَاَنَّهُمْ نُجُومُ السَّماءِ یَتَهادُونَ الَی الْقَتْلِ وَکَاَنّی

انْظُرُ الیٰ مُعَسْکَرِهِمْ وَالیٰ مَوْضِعِ رِحٰالِهِمْ وَتُرْبَتِهِمْ (1) .

حسین من در آن روز در جمع گروهی غیرتمند پابرجاست ، آن عاشقان وارسته ، و عارفان از جان رسته ، در کنار خورشید وجود حسینم گویی ستارگان آسمانند ، در فداکاری و جان باختن در راه حقّ ، و هدیه کردن هستی خویش در مقابل امام و رهبرشان بر یک دیگر پیشی می گیرند ، و برای دست یافتن به شهادت ، با هم دیگر مسابقه می دهند ، گویی هم اکنون من لشگرگاه آنان و جای بنه و تربتشان را مشاهده می کنم .

اصحاب سرور شهیدان ، گروهی بودند که جسم و بدن را از طریق طاعت و عبادت به مملکت عشق و معنویت بردند ، و آن چنان این عنصر مادّی را در بوته محبت حقّ ، و آتش بندگی مولا گداختند که غیر یار ، دیّاری در دیار هستی آنان نماند .

آن مرغان باغ ملکوت ، و اختران ملک لاهوت ، و عرشیان جلوه کرده در ناسوت ، همراه محبوبشان در کمتر از نصف روز ، با قلبی پرشور و سوز به حریم قرب معشوق راه یافتند ، و در بهشت لقا جای گرفتند ، و به تمام عقلای عالم ، و منصفان تاریخ ، و آگاهان روشن ضمیر ثابت کردند که بی نهایت بزرگند .

دشمن دین باخته ، گروه مادّیگر ، اسیران خاک ناقابل ، غفلت زدگان شعور از دست داده ، بی خبران بی خرد ، دنیا زدگان وامانده ، میمون صفتان گول خورده ،

1- (1)) - کامل الزیارات : 68 ، باب 22 ، حدیث 2 ؛ تفسیر فرات : 171 ، حدیث 219 ؛ بحار الأنوار : 44 / 264 ، باب 31 ، حدیث 22 .

اسیران کمند شیطان ، زندانیان هوای نفس ، افتادگان در دریای سیه بختی ، تبه روزگاران بیچاره ، طعمه های لهیب آتش بد فرجامی دنیا و آخرت ، انتخاب کنندگان حزب اموی بر اهل بیت پاک و معصوم پیامبر علیهم السلام ، تحلیل برندگان استعدادهای انسانی ، حمله کنندگان به حریم اخلاق ، کارمندان دولت طاغوت ، حمّالان شهوات پسر زیاد بی مادر ، نخبگان شرارت و فساد ، در پیشگاه هستی ثابت کردند که بی نهایت کوچکند .

این حسین عزیز است که با بصیرت و علم و دانش سرشار خود ، در حالی که به مقام عصمت ، کرامت داده ، و حریم انسانیّت را مفتخر فرموده ، و به آبرو ، آبرو داده ، و بر رخسار آدمیّت نشان اصالت نصب کرده ، درباره آن پاک سرشت ها و نیک نهادها با صدایی رسا در شب عاشورا فرمود :

فَاِنّی لا اعْلَمُ اصْحاباً اوْفی وَلا خَیْراً مِنْ اصْحابی (۱) .

من وفادارتر و بهتر از یاران خود ، در همه هستی خبر ندارم .

که این خبر ندارم عین علم و آگاهی است نه رشته ای از بی خبری ، یعنی : چون مانند اینان در عرصه گاه حیات وجود خارجی ندارد ، پس خبری نمی توان گرفت .

نه این که هستند و من خبر ندارم ، و هستند و من نمی شناسم . چون وجود عینی ندارند و نیستند خبر نمی توان گرفت ، که لا اعْلَمُ به این معناست که چون نمونه اینان نیست لا اعْلَمُ ، اگر بود و از آنان خبر نداشتم اعْلَمُ بود ، ولی همانند اینان نیست که می گویم لا اعْلَمُ .

« اگر گفته فیلسوف درباره « قوّه و مادّه » که گوید : هر ذرّه عبارتست از قوّه های نامتناهیه که مانند انجماد آب ، یخ بسته شده است ، و اگر بتوان آن ذرّه را بشکنیم همان قوای غیر متناهیه را استخراج خواهیم کرد و مورد استفاده قرار خواهیم داد ، اغراق به نظر آید ، چون جسم و جسمانیّات متناهی التأثیر و التأثّر است .

۱- (۱)) – ارشاد : ۲ / ۹۱ ؛ اعلام الوری : ۲۳۷ ، الفصل الرابع ؛ بحار الأنوار : ۴۴ / ۳۹۲ ، باب ۳۷ .

ولی این حقیقت درباره جان و روان که قوای خود را در پیکر انسان تمرکز داده و فوج فوج بیرون همی فرستد ، اغراق نیست ، به خصوص در رابطه بـا اصـحاب سـرور شـهیدان بـدون کمترین شک و تردیـد قابل تصـدیق است ، که اینان از آثار عظمت ، مالامالنـد ، و از گریبـان فعّـالیت آنان منطق هایی ابرازاتی پر از عاطفه و پر از حماسه ، پر از رشادت و پر از تسلیت ، با لطافت می جوشـد وماننـد آب روان ، دریـاوار در بستر تاریـخ روی هم می غلطـد » (۱) و پایـان هم نمی پـذیرد ، اگر این معنـای بی نهایت بزرگ نیست پس معنای بی نهایت بزرگ چیست ؟

از بنیه این شاخصـان اصـالت ، و دریای کرامت ، و حریم عظمت ، آزادی ضـبط نفس ، حکومت بر نفس ، شـجاعت ، قانون ، محبّت ، صـلابت ، لطـف و دلسـوزی ، قهرمـانی و رزم آوری ، خـودداری و خود نبـاختن در منطقه قـدرت امویـان آلوده و بد طینت ، و خود باختن در برابر حضرت حسین علیه السلام مرد حقیقت و فضیلت به حد کامل و سرشار توأماً بیرون می ریزد .

این همه حقایق در دنیای روان و جان این غیرتمنـدان نشان دهنده این واقعیّت قطعی است که : اینان در خوبی و وفاداری نمونه ندارند ، و در مرحله ایمان و اخلاق و شخصیّت و عظمت و شرافت و عشق و محبّت ، بی نهایت بزرگند .

و آنان که قدر این ملکوتیان با رفعت را نشناختند ، و در برابر آن رجال الهی چون سگ ها به پارس کردن پرداختند ، و دست به قتـل آنـان زدنـد ، و حرم عصـمت آنـان را به اسارت بردنـد ، و برای ارضای هوای نفس یزیـد و ابن زیاد خود را به شـیطان فروختند ، بی شک و تردید بی نهایت کوچکند .

اینان ، اعتبار و شخصـیت از کسـی وام نگرفتند ، و با بستن خود به دیگری کسب مقام نکردند ، بلکه در سایه قرآن و اهل بیت علیهم السلام از تشخیص صحیح

۱- ((۱)) - عنصر شجاعت : ۲۶ .

برخوردار شدنـد ، و به راه و چاه ، بصـیرت پیـدا کردنـد ، و حقّ و باطل را از هم باز شـناختند ، و با قوّه اراده و نیروی همّت به میـدان آوردنـد ، و تشـخیص بر حقّ خود را ملاک حرکت و عمل قرار دادنـد ، و در آن طوفان سـهمگین فکری و اجتماعی و سیاسـی – که پسـر هنـد جگر خوار و عمرو عاص حیله گر و دین فروختگان پست فطرت بر جامعه تحمیل کرده بودند – به راه درست و صـراط صـحیح رفتند ، و از وجود حضـرت حسـین علیه السـلام قدردانی کرده پروانه وار به دور شـمع وجودش گرد آمدنـد ، و جـان را در راه خـدا بـه محضـر الهی و عرشـی او هـدیه کردنـد ، و کلاسـی ابـدی برای درس گیری جـن و انس با شهادت و فداکاری خود برپا نمودند .

پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله ، به شهیدان کوی جگر گوشه اش حضرت حسین علیه السلام می بالد آنجا که می فرماید :

یَرْتَحِلُ الی ارْضٍ مَقْتَلِهِ وَمَصْرَعِهِ ارْضُ کَرْبٍ وَبَلاءٍ تَنْصُرُهُ عِصابَهٌ مِنَ الْمُسْلِمینَ ، اولئِکَ سادَهٌ شُهَداءِ امَّتی یَوْمَ الْقِیامَهِ (۱) .

حسین من پس از آوارگی به سرزمین قتلگاه و آرامگاه خود زمین کربلا کوچ می کند . در آنجا گروهی فداکار از غیرتمندان مسلمین به او یاری می دهند ، اینان به روز قیامت سروران شهدای امّت من هستند .

ملاحظه می کنیـد که : رسول بـاعظمت اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم اینـان را مـافوق همه شـهیدان قلمـداد کرده است ، شهیدانی که خود مافوق همه امّتند ؛ چرا که خیری بالاتر از شـهادت نیست ، و شـهیدان کوی اسلام از تمام مؤمنان و مسلمانان برترند ، و شهدای کربلا از همه شهیدان بالاتر و بهترند ، و معنای بی نهایت بزرگ جز این نیست .

ص:۳۷

۱- ((۱)) – مثیر الأحزان : ۲۲ ؛ عنصر شجاعت : ۱ / ۸ .

شهیدان منحصر

اهل منطق و اصول می گویند : تعریف باید جامع افراد و مانع اغیار باشد وگرنه تعریف ناقص است و نمی تواند هویت تعریف شده را آن چنان که هست نشان دهد .

تعریف جامع و مانع نسبت به شهیدان کوی حسین این است که : اگر هر کدام از آنان را از جایگاه مخصوص خود برداریم ، در تمام عالم هستی کسی را نمی یابیم که جای او بگذاریم .

اینان هر یک در موضع خاص خود منحصر بفردند ، فرد دیگری در بستر تاریخ همانندشان نیست تا در شخصیت و کرامت جایگزین آنان شود .

عباس ، زهیر ، حبیب ، مسلم ، بریر ، حرّ ، سعید ، و . . . هر یک منحصر به فردند . خلیفه و جانشین و مثل و مانند ندارند ، و شبه و نظیر برای آنان پیدا نمی شود .

این معنی را عموم مسلمانان از قرائت سوره توحید در نمازهای واجب و مستحب درباره حضرت حقّ یافته اند که : «وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً احَدٌ » (۱).

برای حضرت حقّ کفوی نیست و شبیه و مانندی نمی باشد . احدی از موجودات هستی را در برابر او شأنی نیست تا چه رسد که شبیه او یا به جای او باشند .

یاران باوفا و نیکوکار حضرت حسین علیه السلام ، که صبغه الهی دارند گویی همین معنا را - بی کفو بودن - از محبوبشان ، در آسمان وجود خود طلوع داده اند ، تا جایی که مولای عالِم و آگاه و بابصیرتشان در حقّ آنان فرمود :

۱- ((۱)) - توحید (۱۱۲) : ۴ .

فَاِنّی لاٰ أَعْلَمُ اَصْحاباً اَوْفیٰ وَلاٰ خَیْراً مِنْ اَصْحابی (۱) .

شعاع «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْء » (۲)را از افق وجود خود ظاهر کردند ، تا به همه انسان ها بفهمانند که : استعداد و نیرو و قدرت و قوّت آدمی در حدی است که می تواند در معرفت و بینش و اخلاق و عمل و ایمان و فضیلت بی شبه و مثل گردد !

بر کمی عدّه آنان باکی نیست که هر کدامشان جهانی بی نهایت ، و عظمتی بی مثل و مانند بودند .

آنان ، در ابتدای تکوّن وجودشان در رحم مادر ، یک نقطه جوهری بیش نبودند ، ولی با تغذیه پاک از منبع پاک ، به خصوص تغذیه معنوی بعد از ولادتشان از عرصه گاه نبوت و قرآن و امامت ، تبدیل به شجره طیّبه تنومندی شدند که :

« . . أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّماءِ * تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ . . » (۳).

ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است * میوه اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می دهد .

آنان ، در راه آیین از کشته شدن نهراسیدند و برای نیل به شرف ، از رنج سفر باک نکردند .

آنان ، از تساهل و تغافل و آسایش و تنعّم و نکبت اخلاق و عمل می ترسیدند !

دشمنان تیره بختشان ، هر یک در برابر خود هزاران جایگزین از درّندگان و وحشیان و دیوان و ددان داشتند ؛ زیرا از هر گروهی از موجودات پست و خشن و درّنده و هار ، نمونه ای یا نمونه هایی در وجود خود جمع کرده بودند .

۱- ((۱)) - ارشاد : ۲ / ۹۱ ؛ اعلام الوری : ۲۳۷ ، الفصل الرابع ؛ بحار الأنوار : ۴۴ / ۳۹۲ ، باب ۳۷ .

۲- ((۲)) - شوری (۴۲) : ۱۱ .

۳- ((۳)) - ابراهیم (۱۴) : ۲۴ - ۲۵ .

آنان ، مصداق این آیه بودند :

« . . . لَهُمْ قُلُوبٌ لَايَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَايُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ » (۱).

آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند ، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند ، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند ، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند ؛ اینانند که بی خبر و غافل [ازمعارف و آیات خدای] اند .

آنان ، قلب را از خدا خالی کردند ، و به جای آن ، یزید - فرزند زن نصرانیّه بیابانگرد - را گذاشتند . چشم از تماشای جمال ملکوتیان زمان بستند و به جای آن به تماشای ابن زیاد بی مادر مشغول شدند . گوش از شنیدن حقّ بستند و به جای آن ، اباطیل بنی امیّه ملعون را نشخوار کردند .

قلبشان برای عشق دروغین و بی مایه طپید .

چشمشان از چهره های ناپاک و آلوده پر شد .

گوششان منبع مزخرفات و قول زور شد ، و در نتیجه از راه انسانیت عقب گرد کرده ، به سوی پستی و کوچکی رهسپار شدند ، و در این مسیر آن چنان به سرعت تاختند تا به اسفل سافلین رسیدند ، و بی نهایت کوچک شدند .

به جای این که با دو بال ایمان و عمل حرکت کنند و به مقام قرب حقّ برسند ، با دو پای بدن به حرکت آمدند تا به عمق درکات جهنم وارد شدند !

اینان ، چون اسب عصّار خانه به دور تنور هوای نفس ، چشم و گوش بسته ،

۱- ((۱)) - اعراف (۷) : ۱۷۹ .

عمری چرخیدند ، و از وجود خود برای حرارت دادن به شهوت یزید و پسر زیاد حرام زاده ، روغن چراغ فراهم کردند !

ولی یاران حضرت حسین علیه السلام عزیز بر اساس آیه شریفه

« مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ . . . » (۱).

کسی که عزت می خواهد ، پس [باید آن را از خدا بخواهد ، زیرا] همه عزت ویژه خداست . حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد .

با دو بال روح پاک و عمل صالح به سوی معشوق و معبود خود به پرواز در آمدند و به لقای دوست نایل شده ، از همه انسان ها تا روز قیامت دعوت کردند که با کاروان آنان که کاروان نور است بپیوندند .

آنان ، در به دست آوردن عزّت الهی آن چنان از طالبان عزّت مسابقه را بردند که مولای عاشقان ، محور عارفان ، امیر مؤمنان علی علیه السلام به نقل خرائج راوندی از حضرت باقر العلوم علیه السلام در حقّ آنان فرمود :

شُهَداءٌ لا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كانَ قَبْلَهُمْ ، وَلا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ (۲) .

شهدایی هستند که گذشتگان از آنان پیشی ندارند ، و آیندگان به آنان نمی رسند !

آنان ، از هر حسابی غیر حقّ ، دل و جان و ظاهر و باطن پاک کردند ، تا جایی که امیر مؤمنان علیه السلام درباره آنان خطاب به خاک کربلا فرمود :

ص:۴۱

۱- ((۱)) - فاطر (۳۵) : ۱۰ .

۲- ((۲)) - خرائج : ۱ / ۱۸۳ ، باب ۲ ؛ بحار الأنوار : ۴۱ / ۲۹۵ ، باب ۱۱۴ ، حدیث ۱۸ .

وٰاهاً لَکِ ایَّتُهَا الْتُرْبَه ! لَیَحْشُرنَّ مِنْکِ اقْوٰامٌ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ بِغَیْرِ حِسٰابٍ (۱) .

وه ! شگفتا از تو ای خاک اسرار آمیز ! به روز رستاخیز از بستر تو اقوامی برخیزند که به طور حتم بی حساب وارد بهشت خواهند شد !

یاران حضرت حسین علیه السلام بر اساس قطعه بسیار مهمّی که سرور شهیدان از جدّش شنیده بود بنای زندگی را بنا نهادند .

انَّ اللّهَ یُحِبُّ مَعٰالِی الْأُمُورِ وَیَکْرَهُ سَفْسٰافَهٰا (۲) .

خداوند امور عالی و بلند مرتبت را دوست دارد ، و از امور پست و بی ارزش کراهت دارد .

آنان ، با تمام وجود به امور با ارزش روی آوردند ، و در نتیجه فعالیت قلبی و روحی و روانی و اخلاقی و عملی ، با همه ارزش ها متحد شدند ، و دامن حیات از ننگ آلوده شدن به امور بی ارزش حفظ کردند .

ولی دشمنان حقّ و حقیقت ، و حمّالان شهوت بنی امیه ، و بار کشان بار یزید و ابن زیاد بی مادر از هرچه ارزش بود روی گرداندند ، و به هرچه بی ارزش و بی مایه و سست بود دامن زندگی آلوده کردند .

یاران امام ، غرق در رحمت ابد شدند ، و لشگریان یزید ، دچار لعنت همیشگی گشتند .

۱- (۱)) - امالی صدوق : ۱۳۶ ، المجلس الثامن و العشرون ، حدیث ۶ ؛ بحار الأنوار : ۴۴ / ۲۵۵ ، باب ۳۱ ، حدیث ۴ .

۲- (۲)) - عوالی اللآلی : ۱ / ۶۷ ، حدیث ۱۱۷ ؛ جعفریات : ۱۹۶ ؛ وسائل الشیعه : ۱۷ / ۷۳ ، باب ۲۵ ، حدیث ۲۲۰۲۰ ؛ بحار الأنوار : ۷۲ / ۱۳۷ ، باب ۵۲ ، حدیث ۵ .

آنان ، هر کدامشان در پاکی ها و معالی امور منحصر بفرد شدند و اینان در زشتی و پلیدی و آلودگی بی مثل و مانند گشتند !

آنان ، بر مبنای حدیث قدسی :

عَبْدی اطِعْنی حَتّیٰ اجْعَلَکَ مِثْلی (۱) .

خدا گونه شدند ، و ارتش بنی امیّه ، حزب شیطان و منبع ناپاکی و جرثومه خطا و فساد گشتند .

یاران سالار شهیدان ، تبدیل به چراغ روشنی شدند که تا ابد نورش با تندباد هیچ حادثه ای ، و وزش هیچ طوفانی خاموش نشود ، که نور آن ، نور خدا است و نور خدا خاموش شدنی نیست .

« يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ » (۲).

می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور خود است ، گرچه کافران خوش نداشته باشند .

و دوستداران بنی امیّه تبدیل به ظلمت کده ای شدند که با هیچ نوری ظلمت آنان زدوده شدنی نیست !

وجود اصحاب حضرت حسین علیه السلام رفعت طلب شد ، و وجود دشمن ، پستی خواه .

آنان ، با طبیعت رفعت طلبی به حقّ رسیدند ، و اینان با اخلاق پستی طلبی به درکات جهنم پیوستند .

ص:۴۳

۱- ((۱)) - الجواهر السنیه : ۳۶۱ .

۲- ((۲)) - صف (۶۱) : ۸ .

ذرّه ذرّه کاندر این ارض و سماست

یاران امام ، مجذوب حقّ شدند ، و یاران یزید ، مغلوب شیطان گشتند .

یاران امام ، متّصل به جنّت لقا شدند ، و حزب هوا ، منقطع از رحمت الهی گشتند .

آنان ، حسین عزیز را اسوه خود قرار دادند ، و کوفیان و شامیان تیره بخت ، یزید و کردارش را ملاک زندگی گرفتند .

یاران حقّ ، شیطان را از معامله با خود برای ابد نا امید کردند ، و حمّالان باطل تمام راه های نفوذ شیطان را به روی خود گشودند .

اصحاب سالار شهیدان ، از جان و مال و زن و فرزند و تمام هستی خود ، در راه حقّ گذشتند ، و یاران یزید به اسارت مالی اندک ، و لذّتی حیوانی وش در آمدند .

آن نیک اندیشان نیک پندار ، تبدیل به گوهری شدند که تنها خداوند غنی می توانست خریدار آنان باشد .

« إِنَّ اللّهَ اشْتَرَیٰ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ . . . » (1).

یقیناً خدا از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد خریده .

و آن بد سیرتان دیو منش ، مبدل به خَر مُهره ای شدند که برای ابد بی مشتری ماندند .

۱- ((۲)) - توبه (۹) : ۱۱۱ .

آنان که در ایمان و عمل بی نمونه بودنـد ، از مَرکب علایق پیاده شدند ، و از مَحبس تن بیرون رفتند ، تا در جوار رحمت حقّ قرار گرفتند و مورد پذیرایی محبوب و معبودشان شدند .

ولی دشمنان آن ها ، اسیر جسم و بدن شدند ، و به لجنزار شکم و شهوت نشستند ، و تیره بختی ابدی را برای خود خریدند .

دشـمنان ، در مقابـل بهـای انـدک – قطعه ای زمین ، سـرپناهی محـدود ، درهم و دینـاری معـدود ، وعـده هایی پوچ – خود را فروختند ، امّا یاران حقّ خود را با رضا و خوشنودی حقّ که اکبر از جنّت و بهشت قیامت است معامله کردند .

دشـمنان ایمان و عقیـده ، در آتش حکومت بنی امیّه سوختند ، و یاران حضـرت حسـین علیه السـلام ، ابراهیم وار از آتش بدر آمده تمام ملک و ملکوت را بر خود بَرد و سلام و تبدیل به گلستان کردند .

زن ، پـول ، شـهوت ، صـندلی ، مقـام ، لـذّت و اعتبـار ظـاهری ، قیمت انسـان نیست ؛ قیمت و ارزش انسـان در جهت روحی ، رضای حقّ ، و در جهت جسمی ، بهشت عنبر سرشت است .

یـاران حضـرت حسـین علیه السـلام به کمتر از رضای دوست وکمتر از بهشت جاودان خود را نفروختنـد، و محبّان بنی امیّه، به اندک عنصر از دست رفتنی خود را معامله کردند.

حضرت حسین علیه السلام و یارانش به حقیقت زمزمه کردند :

ص:۴۵

تَرکتُ الخَلقَ طُرّا فی هَواکَا .

در هوای تو هرچه غیر بود ترک کردیم (۱) .

و عمر سعد و یارانش نخواستند از اندک مال دنیا و مقام پوچ مادّی گذشت کنند .

پسر سعد بدبخت ، در برابر دعوت حضرت حسین علیه السلام از او برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت پاسخ داد :

اگر ندایت را بشنوم ، و صدایت را آویزه گوش کنم ، و ریاست بر این لشگر را بگذارم و به یاران تو بپیوندم ، خانه ای که به تازگی با سنگ سرخ در کوفه بنا کرده ام به مصادره مأموران پسر زیاد خواهد رفت (۲) !

شما را به خدای بزرگ ملاحظه کنید که این بی خرد نادان ، و این پست فطرت حیوان ، خدا و قیامت و پیامبر و قرآن و اهل بیت وحی را با خانه ای گلی که ظاهر آن را با سنگ سرخ زینت داده بود عوض می کند ! !

امّا حضرت حسین علیه السلام و یارانش برای رسیدن به مقصد اعلی و مقام فنای فی اللّه و بقای باللّه از همه هستی خود گذشت می کنند .

۱- ((۱)) - حافظ علیه الرحمه در وصف عاشقان حقیقت و عارفان به حقایق می فرماید : تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود حلقه پیر مغان از ازل در گوش است بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

۲- ((۲)) - بحار الأنوار : ۴۴ / ۳۸۷، باب ۳۷ .

این هفتاد و دو نفر به تناسب سنّی که هر یک داشتند در برابر تهدید بنی امیه به کشته شدن ، ترغیب دشمن به لذّات مادی ، تشویق حکومت به ثروت پیدا کردن ، از مدار ثابت قدمی و تحمّل در برابر حوادث بیرون نرفتند ، تا در روز عاشورا به همراه مولای خود به حریم قدس دوست سفر کردند .

نمک حقّ را خوردند و پاس نمکدان را تا لحظه آخر حیات نگاه داشتند . ولی دشمن نمک خورد و نمکدان شکست و پاس نمک دهنده را در هیچ یک از امور حیات نگاه نداشت .

آنان ، با قدرت تقوا و احسان و نیکی ، به مقام معیّت با حقّ رسیدند و تا ابد محبوب حقّ شدند .

« . . . ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » (۱).

سپس پرهیزکاری را تداوم بخشند و ایمان خود را ادامه دهند ، و بر پرهیزکاری پافشاری ورزند و کار نیک بجا آورند ؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد .

« إِنَّ اللّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُم مُحْسِنُونَ » (۲).

بی تردید خدا با کسانی است که پرهیزکاری پیشه کرده اند و آنان که [واقعاً] نیکوکارند .

یاران حضرت حسین علیه السلام ، از هر دامی با چشم باز رستند ، و دوستان بنی امیّه به هر دامی گرفتار شدند .

اینک ما هستیم که دو طایفه را در برابر خود می بینیم ، طایفه ای الهی

۱- ((۱)) - مائده (۵) : ۹۳ .

۲- ((۲)) - نحل (۱۶) : ۱۲۸ .

و گروهی شیطانی ، قومی آسمانی و جمعی زمینی .

اگر اصولی که طایفه آسمانی در حیات خود بکار گرفتند بکار گیریم همای سعادت ابد بر سر ما می نشیند ، و اگر برای لذّتی اندک و ناپایدار به راه دشمن رفتیم زاغ بدبختی و تیره روزی دائمی روی سرمان لانه می کند .

از حسین و یارانش پیروی کنیم که عین خردمندی است ، و از اخلاق دشمنان او اجتناب کنیم که محض بصیرت و بینایی است ، و راهی که حزب اموی رفت نرویم که سیه روزی دائمی و تیره بختی همیشگی است .

یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام ، به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرور شهدای امّت اسلام (۱)و به گفته حضرت حسین علیه السلام وفادارترین و بهترین مردم تاریخ حیات هستند (۲) .

مردم در هر دوره ای اگر آنان را در هر زمینه ای الگوی خود قرار دهند ، و از آنان درس زندگی بگیرند ، هم چون آنان در حدّ ظرفیت خود از فیوضات و برکات و عنایات الهی در دنیا و آخرت بهره مند خواهند شد .

مردم باید از آنان درس تسلیم در برابر حقّ ، عشق به حضرت ربّ ، معرفت به قرآن ، امّت واقعی بودن برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، مأموم قابل قبول بودن برای امام معصوم علیه السلام و خلاصه درس ایمان و اخلاق و عمل صالح و صبر و مقاومت و ظلم ستیزی و مبارزه بگیرند .

به جهاد و عمل و حرکت آنان راضی باشند ، و به وجود آنان که هستی خود را

۱- ((۱)) - « اولئِکَ سادهُ شُهداءِ أمَّتی إلی یَومِ القِیامَه » ، مثیر الأحزان : ۲۲ ؛ عنصر شجاعت : ۱ / ۸ .
۲- ((۲)) - قال علی بن الحسین زین العابدین : علیه السلام فدنوت منه لأسمع ما یقول لهم........ فإنی لا أعلم أصحابا أوفی ولا خیرا من أصحابی...... ارشاد : ۲ / ۹۱ ؛ اعلام الوری : ۲۳۷ ، الفصل الرابع ؛ بحار الأنوار : ۴۴ / ۳۹۲ ، باب ۳۷ .

هـدیه حقّ کردند عشق بورزند ، و متخلّق به اخلاق آنان شوند ، و از دشـمنان آنان در هر دوره ای قولاً و عملاً بیزاری جسـته و راه خود را از راه آنان جدا سازند ، تا در دنیا و آخرت جزء آن کاروان نور محسوب گردند .

حقیقتی عالی از زبان جابر بن عبداللّه انصاری

شیخ بزرگوار « عماد الدین ابوالقاسم طبری آملی » که از شاگردان شیخ ابوعلی فرزند گرانقدر شیخ طوسی است ، در کتاب با قیمت بشاره المصـطفی که از کتب نفیسه است با ذکر سند از « اعمش » که از بزرگان محدّثین است و او از « عطیّه بن سعد بن جنـاده عوفی جـدلی » که او نیز از روات بنی امیّه است و اهـل سـنت در رجال خود تصـریح کرده انـد که او انسانی صادق می باشد ، روایت کرده که گفت :

با جابر برای زیارت حضـرت سـید الشهداء علیه السلام به کربلا آمدیم . جابر غسل کرد و بر خود عطر زد . دستش را گرفته به روی قبر مطهّر حضرت سید الشهداء علیه السلام گذاشتم . بیهوش شد . بر صورت او آب زدم .

به حال آمد . با سوز دل سـخنانی جگر سوز به محضـر حضـرت حسـین علیه السـلام عرضه داشت ، سـپس به شـهدای گرانقدر کربلا سـلام کرد و در پایان کلامش گفت که : ما نیز شریک بودیم در آن کاری که شما داخل شدید ، یعنی مجادله و مقاتله و نصرت و یاری ذرّیه خاتم پیامبران و شهادت در محضر او .

عطیّه می گوید :

به او گفتم : ما رنجی نبردیم ، و شمشـیری نزدیم ، سرهای این گروه از بدن جدا ، و همسرانشان بیوه ، و فرزندانشان یتیم شدند ، چگونه در اجر با ایشان شریک باشیم ؟

جابر در پاسخ گفت :

عطیّه ! من با دو گوش خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که : هر کس عمل قومی را دوست دارد ، در ثواب آن عمل با آنان شریک است .

سپس گفت : ای عطیّه ! رسول حقّ فرمود : نیّت من و اصحابم بر همان نیّت حسین و اصحاب اوست (۱) .

اولاً : نیّت خیر را ببینید از چه ارزشی برخوردار است ، که باعث متّصل کردن انسان به کاروان نور است .

ثانیاً : نیّت و عمل حضرت حسین علیه السلام و یارانش از چه عظمتی برخوردار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای شرکت در ثواب شهدای کربلا می فرماید : نیّت من همان نیّت حسین و اصحاب اوست .

چه نیکوست تمام مردم نیّت خود را در همه شؤون حیات در جهت نیّت شهدای کربلا قرار دهند ، سپس آن نیّت پاک و نورانی را به مرحله اجرا بگذارند ، تا اخلاق و عملشان نیز به نور حقیقت منوّر شود ، و در حدّ خود به فوز عظیم برسند ،

۱- (۱)) - عن الأعمش عن عطیه العوفی قال : خرجت مع جابر بن عبد اللّه الأنصاری رحمه الله زائرین قبر الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام فلما وردنا کربلاء دنا جابر من شاطی الفرات فاغتسل ثم ائتزر بإزار وارتدی بآخر ثم فتح صره فیها سعد فنثرها علی بدنه ثم لم یخط خطوه إلا ذکر اللّه حتی إذا دنا من القبر قال ألمسنیه فألمسته فخر علی القبر مغشیا علیه فرششت علیه شیئا من الماء فأفاق وقال : یا حسین ! ثلاثا ثم قال : حبیب لا یجیب حبیبه......... والذی بعث محمدا بالحق لقد شارکناکم فیما دخلتم فیه . قال عطیه : فقلت لجابر : کیف ولم نهبط وادیا ولم نعل جبلا ولم نضرب بسیف والقوم قد فرق بین رؤوسهم وأبدانهم وأولادهم وأرملت الأزواج فقال لی : یا عطیه ! سمعت حبیبی رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول : من أحب قوما حشر معهم ومن أحب عمل قوم أشرک فی عملهم والذی بعث محمدا بالحق إن نیتی ونیه أصحابی علی ما مضی علیه الحسین وأصحابه . بشاره المصطفی : ۷۴ ؛ بحار الأنوار : ۹۸ / ۱۹۵ ، باب ۱۸ ، حدیث ۳۱ ؛ اربعین قاضی طباطبایی : ۱۳۱ .

و بتوانند صادقانه این قطعه از زیارت وارث را در محضر معنوی حضرت حسین علیه السلام و شهدای کربلا بخوانند .

اشْهِدُ اللّهَ وَمَلائِكَتَهُ وَاَنْبِيائَهُ وَرُسُلَهُ انّى بِكُمْ مُؤْمِنٌ ، وَبِاِيابِكُمْ مُوقِنٌ ، بِشَرايِعِ دينى وَخَواتيمِ عَمَلى وَقَلْبى لَقَلْبِكُمْ سِلْمٌ وَاَمْرى لِاَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ (۱) .

من خدا و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان حقّ را گواه و شاهد می گیرم که به امامت و رهبری شما مؤمنم ، و به رجعت و ظهور شما معتقدم ، هر قدمی که در راه دین بردارم ، و هر عملی که در زندگی به انجام رسانم به دوستی و محبّت شما و در سایه امامت و هدایت شماست ، دلم تسلیم قلب پاک شما و همه برنامه هایم تابع برنامه های شماست .

اگر این اقرارهای عرشی با نیّت و عملی همسو با نیّت و عمل حضرت حسین علیه السلام و یاران او نباشد ، جز دروغی بس بزرگ و نابخشودنی در محضر خدا و انبیا و حضرت حسین علیه السلام و یاران او نیست ؟

اصولاً ـ این گونه چهره های پاک ، و در رأس آنان حسین عزیز و یارانش از جانب حضرت حقّ برای تمام مردم در همه ادوار اسوه حسنه هستند . مردم اگر بخواهند از وجود پاک آنان قدردانی کنند راه قدردانی حقیقی به این است که باطن و ظاهر خویش را با آن بزرگواران هم سو نمایند ، و از اخلاق و رفتار و کردار دشمنانشان قولاً و عملاً بپرهیزند ؛ آن هم دشمنانی که بر اثر شقاوت در اخلاق و عمل ، خود را

۱- (۱)) - تهذیب الأحکام : ۶ / ۱۱۳ ، حدیث ۱۷ ؛ بحار الأنوار : ۹۸ / ۲۰۰ ، باب ۱۸ ، حدیث ۳۲ .

برای ابد از رحمت واسعه حقّ محروم کردند .

دشمنان امام و یاران او ، مجسـمّه تمام نمای رذایل ، شـقاوت ، ظلم ، دد منشی ، تجاوز ، غارت ، بی رحمی ، غفلت ، حرص ، حسـد ، کـبر و به خصـوص نفـاق و دو رویی بودنـد ، و آن چنـان حرکت کردنـد که به یقین خـود را از عموم بِرَحْمَتِکَ الَّتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ اسـتثنا نمودنـد ، و به قول شاعر عالم محتشم کاشانی که دوازده بند او مورد قبول اهل بیت واقع شد ، کاری کردند که ترس این معنا می رود که در قیامت چون بخواهند جزای دشـمنان حضـرت حسین علیه السلام و یارانش را رقم زنند ، کتاب رحمت را برچیننـد و به هیچ انسانی رحمت نیاورند که چرا افرادی از نوع شـما به چنین جنایت هولناک و بی سابقه ای دست یازیدند ! ! ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یک باره بر جریده رحمت قلم زنند

بنابراین با تمام وجود از وضع دشـمنان آن حضـرت کنار بمانیم ، و تا آن جایی که در قدرت ماست از حسـین و یارانش رنگ بگیریم که خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا در رنگ پذیری از این جمعیّت الهی و قوم آسمانی و ملکوتی است .

استقامت در راه هدف

در رنـگ پـذیری از حضـرت حسـین علیه السـلام و یـاران بـا وفـایش ، امکـان دارد انسان به بلای بـدنی یا مالی یا روحی و یا خانوادگی و اجتماعی دچار شود ؛ چون هدف رنگ پذیر ، هدف بسـیار مقدّس و والایی است ، و آن به دست آوردن رشد و کمال و تعالی است ، و رسـیدن به رضای محبوب ؛ پس بایـد در برابر هجوم بلا اسـتقامت ورزد ، و صبر و تحمّل پیشه کند ، و در مدار دین و ایمان و جهاد و کوشـش و عشق و معرفت ثابت قدم باشد ، که بدون سپر مقاومت و صبر و اسـتقامت ، شکست و سرشکستگی حتمی است ، و زیان و خسران دنیا و آخرت قطعی است .

ص:۵۲

آنـان که در طـاعت حقّ و در رنـگ پـذیری از اهل حقّ تا لحظه خروج از دنیا اسـتقامت ورزنـد ، در عرصه گاه قیامت با چهار طایفه همراه و هم نشین خواهند شد .

« وَمَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولَئِکَ رَفِیقاً » (۱)

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند ، در زمره کسانی از پیامبران و صدّیقان و شـهیدان و شایسـتگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان ، اخلاق و عمل صالح] داده ؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند .

آری ، نتیجه اسـتقامت در راه هـدف و هم سو نمودن نیّت و عمل با شـهدای کربلا ، حشـر با آن ها در قیامت کبری است ، که اتصال به کاروان نور بهره ابدی و نتیجه شیرین سرمدی نصیب انسان می نماید (۲) .

از خدا جوییم توفیق ادب

یاران حضـرت حسـین علیه السـلام این خداوندگاران فضیلت ، به رفتارشان و گفتارشان معنویّات اسلام را مجسّم می دارند ، و بسان سروشی آسمانی حقایق اسلام را به جهان ما فرود می آورند ، و ما را از شکوه وحی و عظمت سروش آسمانی که در

۱- ((۱)) – نساء (۴) : ۶۹ .

۲- ((۲)) – توبه (۹) : ۷ . «کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکِینَ عَهْدٌ عِندَ اللّهِ وَعِندَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِینَ عَاهَدْتُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَکُمْ فَاسْتَقِیمُوا لَهُمْ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ »؛ فصلت (۴۱) : ۳۰ «إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلاَئِکَهُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ »؛ احقاف (۴۶) : ۱۳ «إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ ».

مرتبه اول مغزها را بجوش آورده و دل ها را از عظمت فرا گرفته بود ، خبردار می کنند .

کردار اینان برای هم کیشان در آماده کردن آنان برای توجّه به خدای کائنات از سروشی غیبی کمتر نیست ، و انضباط اسلامی را در این افراد خردمند آیین شناس به طور کامل می توان دید .

پیام این شهیدان کوی فضیلت ، و این نیک نامان عرصه گاه کرامت ، به تمام هم کیشان این است که : بیایید ادب نسبت به حقّ را که در عبادات ما جلوه دارد ، و ادب نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله را که در تسلیم ما نسبت به او دیده می شود ، و ادب نسبت به قرآن را که در عمل و اخلاق ما مشاهده می گردد ، و ادب نسبت به امام و رهبر را که در هدیه کردن جانمان در راه او ملاحظه می شود ، تماشا کنید . و شما هم در هر کجا و هر موقعیتی و هر شرایطی و هر دوره ای هستید همانند ما به خدا و قرآن و پیامبر و امام معصوم ادب کنید . نماز را با تمام شرایط فقهی و معنویش بپا بدارید . زکات مال بپردازید امر بمعروف کنید . و نهی از منکر نمایید .

این ادب حسین و یاران او در فضای حیات و زندگی بود ، و این همه ثمره طاعت خدا و رسول تا پایان حیات بود .

اشْهَدُ انَّکَ قَدْ اقَمْتَ الصَّلاةَ وَآتَیْتَ الزَّکاةَ وَامَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاَطَعْتَ اللّهَ وَرَسُولَهُ حَتّی اتاکَ الْیَقینُ (۱) .

بی نماز ، آلوده به کبر است ؛ آن هم از نوع کبری که ابلیس را از اطاعت امر حقّ در سجده به آدم باز داشت .

خوددارِ از زکات ، بخیل است ؛ بخلی که مانع انجام هر خیری از جانب انسان

ص:۵۴

۱- (۱)) - جملاتی از زیارت وارث .

است ، و عامل و علت عذاب انسان در قیامت .

« . . . وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ وَلَا یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِیمٍ » (۱).

و کسانی را که طلا و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند ، به عذاب دردناکی مژده ده .

تارک امر بمعروف سست کننده خوبی ها در حیات اجتماعی ، و تعطیل کننده نهی از منکر تقویت کننده زشتی ها در خیمه زندگی است .

آن که جدای از نماز و زکات است ، آن که تارک امر به معروف و نهی از منکر است ، هم سو با حزب یزید و همراه با کاروان ظلمت است . از خدا جوییم توفیق ادب

از ادب پر نور گشته این فلک وز ادب معصوم و پاک آمد ملک (۲)

اوج کرامت کاروان نور ، ادب آن در برابر خدا و پیامبر و قرآن و اهلبیت بود ، و فریاد رسایشان از میان امواج خون پاکشان همه را به این واقعیّت دعوت می کند .

بر همگان واجب شرعی و اخلاقی است که دعوت آنان را اجابت کنند ، ور نه در دنیا گرفتار خزی و در آخرت دچار عذاب می شوند .

ادب یاران حسین در برابر حسین

آنچه را در رابطه با ادب یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام در سطور ذیل ذکر می شود از امام عابدان ، مولای عاشقان ، زینت عبادت کنندگان حضرت

۱- ((۱)) - توبه (۹) : ۳۴ .

۲- ((۲)) - مولوی ، مثنوی معنوی .

سجّاد علیه السلام روایت شده است .

روز تاسوعـا بپایـان رسـید و شـام شـد . شب عاشورا بر جهان دامن گسترد و این مرغک سـیاه ، سـرزمین کربلا را زیر بال های پهناور در خود جای داد .

حضـرت حسـین علیه السـلام بخشـی از شب را با یاران گذراند ، و بخشـی را به عبادت ، و قسـمتی را به آماده شدن برای رزم بامداد .

در آغـاز شب در جمع یـاران به سـخن پرداخت . نخست حمـد و ثنـای خـدا را به جـای آورد ، و ذات احـدیّت را در تنگی و سختی درود گفت :

اثْنی□ عَلَی اللّهِ احْسَنَ الثَّناءِ□ وَاَحْمَدُهُ عَلَی السَّر□اءِ وَالضَّر□اءِ .

چنـان چه در آسـایش و خوشـی سـپاس می گفت ، به نعمت هـایی چنـد از نعمت های الهی اشاره کرد ، نعمت هایی که ویژه خود او بود و نعمت هایی که دگران با وی شـریک بودند ، باز هم خدا را سـپاس گفت و بخواست که او و یارانش را در زمره سپاسگذاران قرار دهد .

نخست به نعمت رهبری و امامت اشاره کرد ، که خداوند خاندانش را بدان موهبت عظمی سرافراز ساخت . نعمت دوّم زادگی پیامبر بود که وجودش از آن نور پاک ریشه گرفته است . نعمت دیگر دانش و دانستن قرآن و کتاب خدای بود .

فقـاهت در دین و پی بردن به حقیقت احکام و قوانین اسـلام ، نعمت دیگری بود که بآن اشاره کرد ، و خـدای را دگر باره در برابر نعمت های گوش و چشم و دل سپاس گذارد ، آنگاه با یاران به سخن پرداخت و چنین گفت :

من یـارانی باوفاتر و بهتر از یاران خود سـراغ نـدارم ، و اهل بیتی را بهتر و حقّ شـناس تر و برتر از اهل بیت خود نمی شـناسم ، خدای به همگی پاداشی نیکو عطا فرماید .

پر روشن است که ما را با این مردم روزی خواهد بود ! و چه روزی ؟

ص:۵۶

روزی سیاه و خونین ، من بیعت خود را از شما برداشتم و حقّی بر گردن شما ندارم . شما همگی آزاد هستید ، می خواهید بروید یا بمانید اینک شب فرا رسیده ، و تاریکی جهان را فرا گرفته ، می توانید از این تاریکی استفاده کرده و خود را از دید دشمن نهان داشته به هر سو که می خواهید بروید ، و هر کدام از شما دست یک تن از اهل بیت مرا گرفته ببرید ، و در بیابان ها و شهرها پراکنده شوید ، تا وقتی که خدای فرجی کند . این مردم با من کار دارند و بس ، اگر بر من دست یافتند دیگری را فراموش کرده به او کاری نخواهند داشت .

کلام حضرت که به پایان رسید حضرت عبّاس بن علی علیه السلام آن علمدار جوانمرد از جای برخاست و چنین پاسخ داد :

چرا برویم ؟ آیا برویم که پس از تو زنده بمانیم ؟ ! خدای چنین روزی را نیاورد .

خویشان دیگر نیز با عباس هم سخن شدند و گفته او را گفتند . حسین علیه السلام به عمو زادگانش - زادگان عقیل - روی کرده و گفت :

شماها شهید داده اید ، بس است ، شهادت مسلم برای شما کافی است اذن می دهم که همگی بروید و اینجا نمانید .

پاسخ عقیلیان این بود :

به خدا سوگند نخواهیم رفت ، بلکه جان و مال و خاندانمان را در راه تو فدا خواهیم کرد ، در پیشگاه تو نبرد کرده و با تو کشته خواهیم شد ، خدای ماندن پس از ترا زشت گردانیده است .

سخن از بنی هاشم گذشت و نوبت پاسخ به یاران رسید .

نخست مسلم بن عوسجه از جای برخاست و گفت :

آیا از یاری تو دست برداریم و عذری در پیشگاه خدا نداشته باشیم ؟ ! به خدا قسم از دامان تو دست برنمی دارم ، تا با نیزه ام سینه های این مردم را سوراخ کنم . از دامانت دست نمی کشم تا شمشیر در دست دارم و قدرت نبرد در خود ببینم . اگر سلاحی در دست نداشته باشم با سنگ خواهم جنگید . از دامان تو دست بر نمی دارم تا خدا بداند که پس از پیامبرش عترتش را تنها و بی یار و یاور نگذاشته ایم . اگر بدانم کشته می شوم سپس زنده می شوم ، دوباره کشته می شوم و سوزانده می شوم و خاکسترم را بر باد می دهند و هفتاد بار با من چنین کنند ، از یاری تو دست بر نمی دارم تا در راه تو جان دهم ، در حالی که بجز یک مرگ بیش نیست و پس از مرگ ، بهشت خدای ، بهشتی که پایان ندارد .

آنگاه زهیر از جای برخاست و گفت :

اگر می دانستم که هزار بار مرا می کشند و زنده می کنند و بدین وسیله می توانم مرگ را از تو و جوانانت دور کنم آماده هستم که هزار بار کشته شوم .

دیگر یاران متّفق القول گفتند :

به خدا قسم که از تو جدا نخواهیم شد ، جان های ما همگی فدای تو باد ، از تو با دست و سر دفاع می کنیم وقتی که کشته شدیم کاری نکرده ایم و بر تو منّتی نداریم فقط انجام وظیفه بوده است .

به ابن بشیر حضرمی خبر دادند : پسرت در مرزی اسیر شده .

گفت : می دانم و پای خدا حسابش می کنم و جان خود را نیز نمی خواهم که پسرم اسیر باشد و من زنده بمانم .

ص:۵۸

حضرت حسین علیه السلام فرمود : خدا تو را رحمت کند ، برو برای نجات پسرت کوشش کن . بیعتم را از تو برداشتم .

ابن بشیر گفت :

درندگان مرا بدرند ، و زنده زنده بخورند اگر از تو جدا بشوم (۱) .

۱- ((۱)) - آنچه در کتاب کامل ابن اثیر : ۵۷/۴ ، از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل شده است چنین است که : قال علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام : فدنوت منه لا سمع ما یقول لهم وأنا إذ ذاک مریض . فسمعت أبی یقول لأصحابه : أثنی علی اللّه احْسَنَ الثَّناءِ وَاَحْمَدُهُ عَلَی السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ، اللّهُمَّ إِنِّی احْمَدُکَ عَلی انْ اکْرَمْتَنا بِالنُّبُوَّهِ وَجَعَلْتَ لَنا اسْماعاً وَاَبْصاراً وَاَفْئِدَهً وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنا فِی الدّین فَجَعَلَنا لَکَ مِنَ الشّاکِرین، أمّا بَعْدُ إنّی لا اعْلَمُ اصْحاباً اوْفی وَلا خَیْراً مِنْ اصْحابی وَلا اهْلِ بَیْتٍ ابَرُّ وَلا اوْصَلُ مِنْ اهْلِ بَیْتی فَجَزَاکُمُ اللّهُ عَنّی خَیراً الا وَاِنّی لا اظُنُّ یَوْمَنا مِنْ هؤلاءِ الْأَعْداءِ غَداً وَاِنّی قَدْ اذِنْتُ لَکُمْ جَمیعاً فانْطَلِقُوا فِی حِلٍّ لَیسَ عَلَیْکُمْ مِنّی ذِمامٌ، هذَا اللَّیْلُ قَدْ غَشِیَکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً وَلیأخُذْ کُلُّ رَجُلٍ مِنْکُمْ بَیَدِ رَجُلٍ مِنْ اهْلِ بَیْتِی فَجَزاکُمُ اللّهُ جَمیعاً ثُمَّ تَفَرَّقُوا فِی البِلادِ فِی سَوادِکُمْ وَمَدائِنِکُمْ حَتّی یُفَرِّجَ اللّهُ فَاِنَّ القَوْمَ یَطْلُبُونَنی وَلَوْ اصابُونی لَهُو عَنْ طَلَبِ غَیْری . علی بن الحسین علیه السلام می فرماید : من نیز خدمت پدرم رفتم تا گفتار او را بشنوم در حالی که بیمار بودم ، پدر به اصحاب خود فرمود : خدای را ستایش می کنم بهترین ستایش ها و او را سپاس می گویم در خوشی و ناخوشی. بار خدایا! تو را سپاسگزارم که ما را به نبوت گرامی داشتی و علم قرآن و فقه دین را به ما کرامت فرمودی و گوشی شنوا و چشمی بینا و دلی آگاه به ما عطا کردی، ما را از زمره سپاسگزاران قرار بده. من یارانی بهتر و با وفاتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل بیتی فرمانبردارتر و به صله رحم پای بندتر از اهل بیتم نمی شناسم، خدا شما را بخاطر یاری من جزای خیر دهد! من می دانم که فردا کار ما با اینان به جنگ خواهد انجامید، من به شما اجازه می دهم و بیعت خود را از شما برمی دارم تا از سیاهی شب برای پیمودن راه و دور شدن از محلّ خطر استفاده کنید و هر یک از شما دست یک تن از اهل بیت مرا بگیرید و در روستاها و شهرها پراکنده شوید تا خداوند فرج خود را برای شما مقرر دارد. این مردم، مرا می خواهند و چون بر من دست یابند با شما کاری ندارند. این روایت در ارشاد : ۹۱/۲ ؛ روضه الواعظین : ۱۳۸/۱ ؛ بحار الأنوار : ۳۹۲/۴۴ ، باب ۳۷ با کمی اختصار نقل شده است . و مرحوم علامه مجلسی کامل این جریان را مقتبس از کتب معتبره مانند : أمالی صدوق ، ارشاد شیخ مفید ، لهوف سید بن طاووس ، مثیر الاحزان ابن نما ، مقاتل الطالبین أبی الفرج اصفهانی ، مناقب ابن شهر آشوب ، مروج الذهب مسعودی وکشف الغمه در بحار الأنوار : ۳۹۲/۴۴ ، باب ۳۷ نقل فرموده است .

آنگاه حسین همگی یاران را مخاطب قرار داده گفت :

من فردا کشته خواهم شد و شما همگی کشته خواهید شد و یک تن از شما زنده نخواهد ماند . یاران گفتند : حمد خدای را که چنین منّتی بر ما نهاد که حضرتت را یاری کرده ، و به شرف شهادت با تو نائل شویم ، ای فرزند رسول خدا ! دریغ مدار که در بهشت با تو باشیم و در درجه تو بسر بریم .

حسین علیه السلام گفت : خدا به همه شما پاداشی بزرگ عطا کند .

قاسم جوان نورس ، برادر زاده حسین از عمو پرسید : آیا من هم فردا کشته خواهم شد ؟

حسین پرسید : پسرم کشته شدن نزد تو چگونه است ؟

پاسخ داد : از عسل شیرین تر .

حسین علیه السلام گفت : آری ، تو هم کشته خواهی شد ، کودک شیرخوار من عبداللّه نیز کشته خواهد شد .

قاسم گفت : شیرخوار ! شیرخوار هم کشته خواهد شد ؟ ! مگر این مردم به زنان و کودکان نیز حمله می کنند و از آن ها دست بردار نیستند (۱) ؟ !

ص:۶۰

۱- (۱)) - فرسان الهیجاء : ۲ / ۳۲ ، محدث خبیر مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در کتاب نفس المهموم : ۲۳۰ ادامه جریان را چنین نقل می فرماید : امام علیه السلام فرمود : عمویت به فدای تو باد ! عبداللّه کشته خواهد شد هنگامی که دهانم از شدّت عطش خشک شود و به خیمه ها آمده آب یا شیر طلب کنم و چیزی نیابم ، فرزندم عبداللّه را طلب می کنم تا از رطوبت دهانش بنوشم، چون او را نزد من آورند قبل از آن که لبانم را بر دهان او بگذارم، شقاوت پیشه ای از لشگریان دشمن، گلوی فرزند شیرخوارم را با تیر پاره کند و خون او بر دستانم جاری شود، آنگاه است که دست به آسمان بلند کنم و از خدا طلب صبر نمایم و به ثواب او دل بندم، در این حال نیزه های دشمن مرا به سوی خود خواند و آتش از خندق پشت خیمه ها زبانه کشد و من بر آن ها حمله خواهم کرد و آن لحظه، تلخ ترین لحظه دنیاست و آنچه خدا خواهد، واقع شود. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: قاسم با شنیدن این سخنان زار زار گریست و ما نیز گریستیم و بانگ شیون و زاری از خیمه ها بلند شد.

این بود ادب یاران حضرت حسین علیه السلام و سلامت و صفای روح آنان که تحت هیچ شرایطی حاضر به جدا شدن از حقّ نبودند . گرچه حضرت حسین علیه السلام به آنان فرمود : من بیعتم را از شما برداشتم و حقّم را بر شما حلال کردم می خواهید بروید آزادید . ولی آن قوم باعزّت و آن آسمانیان باکرامت ، عاشقانه در کنار حضرت حسین علیه السلام ماندند و عاشقانه به شرف شهادت در رکاب او نائل آمدند .

بیاییم در حالات و افعال و اخلاق ، و معاشرت و برخورد با دین و آیین و برخورد با عمر و وقت ، و خلاصه در همه امور ، به خصوص نسبت به حقّ و قرآن و پیامبر و امامان معصوم هم چون اصحاب حضرت حسین علیه السلام ادب را رعایت کنیم ، تا گوهر سعادت دنیا و آخرت را در این معامله نصیب خود کنیم ؛ معامله ای که در آن تا ابد اقاله ای وجود نداشته باشد .

خیر و شر

در سرزمین الهی کربلا دو جمعیّت مقابل یک دیگر قرار گرفتند :

ص:۶۱

* یـک جمعیت نماینـده حقّ و حقیقت ، شـرف و کرامت ، ایمـان و فضـیلت ، درستی و صـداقت ، عبـادت و طاعت و در یک کلمه نماینده خیر به معنای مطلق آن بودند .

آنان با تمام وجود مجسّمه قدس و تقوا ، صفا و وفا ، قرب و لقا و مصداق عینی کتاب اللّه و معارف آل اللّه بودند .

سلمان محمّدی معروف به سلمان فارسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حقّ او فرمود :

خدا مرا به محبت داشتن بر چهار نفر امر فرموده : علیّ بن ابیطالب ، مقداد بن اسود ، ابوذر غفاری و سلمان فارسی (۱) .

سلمان فارسی که امیرالمؤمنین علیه السلام در حقّ او فرمود :

ای ابوذر ! سـلمان ، باب حقّ در زمین است ، کسـی که به او معرفت پیدا کرده مؤمن ، و هرکس به انکار او برخیزد کافر اسـت (۲) !

شخصیتی که متکلم بزرگ شیعه و مؤلف کم نظیر ، فضل بن شاذان ، در حقّ او گفته :

۱- (۱)) - قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله : إن اللّه أمرنی بحب أربعه قالوا : ومن هم یا رسول اللّه ؟ قال : علی بن أبی طالب علیه السـلام ثم سکت . ثم قال : إن اللّه أمرنی بحب أربعه ، قالوا : ومن هم یا رسول اللّه ؟ قال : علی بن أبی طالب والمقداد بن الأسود وأبوذر الغفاری وسـلمان الفارسـی . رجال کشّی : ۱۰ ، حدیث ۲۱ ؛ اختصاص : ۹؛ بحـار الأنوار : ۳۵۳/۲۲ ، باب ۱۰ ، حدیث ۸۲ .

۲- (۲)) - عن جابر عن أبی جعفر علیه السـلام قال.... فقال أمیر المؤمنین علیه السـلام : یا أباذر ! إن سـلمان لو حدثک بما یعلم لقلت رحم اللّه قاتل سـلمان . یا أباذر ! إن سـلمان باب اللّه فی الأرض من عرفه کان مؤمنا ومن أنکره کان کافرا . رجال کشّی : ۱۴ ، حدیث ۳۳؛ بحار الأنوار : ۳۷۳/۲۲ ، باب ۱۱ ، حدیث ۱۲ .

مَا نَشَأَ فِی الْإِسْلَامِ رَجُلٌ مِنْ کَافَّهِ النَّاسِ کَانَ افْقَهُ مِنْ سَلْمَان الفارسی (۱) .

در اسلام در میان تمام مردم مردی به دانایی و فهم سلمان فارسی بوجود نیامد .

سلمانی که رسول حقّ صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت باقر علیه السلام در حقّ او فرمودند :

انَّ سَلْمَانُ مِنّا أَهْلِ الْبَیْت (۲) .

یقیناً سلمان از ما اهل بیت است .

سلمانی که امام صادق علیه السلام در حقّ او فرمود :

سَلْمانُ عَلِمَ الْإِسْمُ الْاَعْظَمَ (۳) .

سلمان اسم اعظم را یافته بود .

این سلمان با این عظمت و دانش و بصیرت و نورانیّت و ایمان ، زمانی که در طریق سفر به مدائن ، در زمین عراق به کربلا رسید اشاره به زمین فرمود و گفت :این قتلگاه برادران من است . این جای زمین نهادن بنیه آن هاست ، و این خوابگاه سواران آنان است . شتران خود را در آن برای ابد خواهند خوابانید . این محلّ ریزش خون آنان است در اینجا پسر بهترین پیامبران « که خود از بهترین خوبان است » کشته می شود ، و در این منطقه بهترین بازماندگان از انسان ها به قتل می رسد (۴) .

ص:۶۳

۱- ((۱)) - رجال کشّی : ۱۶ .

۲- ((۲)) - رجال کشّی : ۱۸ ، حدیث ۴۲ ؛ بحار الأنوار : ۳۸۵/۲۲ ، باب ۱۱ ، حدیث ۲۵ .

۳- ((۳)) - رجال کشّی : ۱۳ ، حدیث ۲۹ ؛ اختصاص : ۱۱ ؛ بحار الأنوار : ۳۴۶/۲۲ ، باب ۱۰ ، حدیث ۵۹ .

۴- ((۴)) - عن المسیب بن نجبه الفزاری قال : لما أتانا سلمان الفارسی قادما تلقیناه فیمن تلقاه فسار حتی انتهی إلی کربلاء فقال : ما تسمون هذه قالوا کربلاء فقال هذه مصارع إخوانی هذا موضع رحالهم وهذا مناخ رکابهم وهذا مهراق دمائهم یقتل بها خیر الأولین ویقتل بها خیر الآخرین...... رجال کشّی : ۱۹ ، حدیث ۴۶ ؛ بحار الأنوار : ۳۸۶/۲۲ ، باب ۱۱ ، حدیث ۲۸ .

* جمعیّت دیگر نماینده کفر و شر ، خسران و ضرر ، پستی و دنائت ، شرک و نفاق ، کبر و حرص ، بخل و منیّت ، تجاوز و غارت ، ظلم و ستم و فساد و بیداد بودند .

گروهی از آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیده بودند ، و معجزات آن حضرت را مشاهده کرده بودند ، ولی عملاً به انکار نبوّت برخاستند ، و بر حرم او تاختند ، فرزندانش را سر بریدند ، و پرده نشینان عصمت و عفت را به اسارت گرفتند .

گروه دیگر ایّام مولای عاشقان ، امام عارفان ، اسوه صادقان امیر مؤمنان و حضرت مجتبی علیهما السلام را درک کرده بودند ، ولی با کار و کردار و افعال و اخلاقشان نشان دادند که با بودن منبع نور جز با ظلمت سر و کار نداشتند ، و از هر خیری مهجور و محجوب بودند .

آنان عملاً به انکار وحی برخاستند و به جای توحید و نبوّت و امامت و توجّه به قیامت ، یزید شرابخوار ، سگ باز ، میمون باز و منافق ، و ابن زیاد بی مادر را انتخاب کردند تا با تمام وجود منبع شرّ شوند ، و مصداق بدترین مردم روزگار و پلیدترین موجودات جهان هستی گردند .

آری ، آنان با تمام وجود نماینده شرّ شدند ، به طوری که در هر کجا و در هر موقعیت بخواهیم از شرّ سخن بگوییم باید شرّ را بوجود آنان ترجمه کنیم .

آری ، موجود زنده ای که استعدادهای خود را در مسیر ضلالت بکار گیرد ، تحصّل عقل را تعطیل کند و وجدان را سرکوب نماید ، خلاف واقعیّات حرکت کند و به جنگ حقّ و حقیقت برود ، بدترین موجود است .

ص:۶۴

« إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَايَعْقِلُونَ » (۱).

قطعاً بدترین جُنبندگان نزد خدا ، کرانِ [از شنیدن حق] و لالانِ [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی اندیشند !

« إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَايُؤْمِنُونَ » (۲).

یقیناً بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که کافرند و [به سبب لجبازی و عنادشان] ایمان نمی آورند .

این جمعیت از خدا بی خبر ، تمام امکاناتی را که در اختیار داشتند در راه غیر خدا ، یعنی : در مسیر هوا و هوس و شیطان و طاغوت و نظام شرک و جاهلی قرار دادند ، و نفهمیدند ، یا فهمیدند و خود را به نفهمی زدند که در کویر و شوره زار بذر افشانی کردند ، کویر و شوره زاری که بذر را در دل تاریک خود فرو می برد و می پوشاند ، و هیچ محصولی به دست صاحب بذر نمی دهد !

مسؤولیت عظیم ما در برابر حادثه کربلا

دو جمعیتی که در سرزمین کربلا گرد آمدند ، یکی نماینده تمام خیر ، و دیگری نماینده تمام شرّ برای ما درس و عبرتند .

بر ما وظیفه و لازم و واجب است که از یاران حضرت حسین علیه السلام درس ایمان و درستی و فضیلت و اخلاق بگیریم ، و خود را از آنچه یاران یزید به آن آلوده بودند حفظ کنیم .

۱- ((۱)) - انفال (۸) : ۲۲ .

۲- ((۲)) - انفال (۸) : ۵۵ .

آری ، از بی ادب هم می توان درس گرفت که : مرد باید که گیرد اندر گوش

معروف است که به لقمان گفتند ادب از که آموختی ؟ گفت : از بی ادبان . گفتند :

چگونه ؟ گفت : آنچه در آن دیدم همه شرّ و نادرستی و ضلالت بود ، و این همه برای مردم جز رنج و زحمت فراهم نمی آورد ، سعی کردم آنچه در آنان است در عرصه گاه حیات خود نپذیرم و به میدان زندگی راه ندهم .

بر ما لازم است با بکارگیری فضایل یاران حضرت حسین علیه السلام و تکرار و تمرین آن واقعیّات ، خود را در مدار حقّ قرار دهیم ، و با تداوم دادنِ ترکِ آنچه در گروه یزیدی بوده خود را به روح تقوا و پرهیز از پلیدی آراسته کنیم .

ما در نزدیک شدن به واقعیّات ، و دور شدن از رذایل نفسی گرچه همانند و هم عرض یاران حسین نخواهیم شد ، ولی در طول آنان قرار خواهیم گرفت و بدون شک جزء کاروان نور محسوب خواهیم شد ؛ و چه کاری در این دنیا بهتر و بالاتر از این که در ایمان و اخلاق و عمل خود را به این کاروان برسانیم .

استقامت یاران حسین علیه السلام

از جمله خصوصیاتی که در یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام بود و این خصوصیت در حدّ اعلی جلوه داشت ، روح استقامت و پایداری و ثبات قدم بود .

قواعد و قوانین نظامی و رزمی می گوید : در هیچ شرایطی فرمانده نظامی نباید با قول و عمل خود ، و اخبار واقعی و غیر واقعی ، دل سربازان خود را خالی کند و قلب آنان را آلوده به ترس از دشمن کند .

فرمانده اگر عدد لشگر خود را کمتر از دشمن دید ، و تدارکات خود را ضعیف تر از

دشـمن مشاهـده کرد ، و احتمال داد به وقت جنگ و درگیری با شـکست مواجه خواهـد شـد ، نبایـد این واقعیات را در اختیار نیروی تحت فرماندهی اش قرار دهد .

او باید برای سربازان آن چنان سخن بگوید که روحیه آنان تقویت شود ، و آنگونه وانمود کند که فتح و پیروزی از آن ماست ، و شکست و افتضاح برای دشمن است .

ولی حضـرت سیدالشـهداء علیه السـلام در شب عاشورا این قاعـده نظامی را بکار نگرفت و با توجّه به کمی عـدد یاران خود و کثرت دشمن و تدارکات و امکانات اندک خود و امکانات فراوان دشمن به یاران خود فرمود :

وإنّی لأظن أنّ آخرَ یومٍ لنا من هؤلاء (۱) .

نه این که ترس بر قلوب یـاران باوفـایش حـاکم نشـد ، بلکه همه آنـان از خبر کشـته شـدن خویش شـاد شدنـد و به یک دیگر تبریـک گفتنـد و پشت خیمه هـا نشـاط و سـرور خود را از این خبر به یـک دیگر نشـان دادنـد ، و همه آنان با شور و هیجان ، استقامت و ثابت قدمی خود را نسبت به حضرت ، اعلام ، و روز عاشورا همین معنا را عملاً به اثبات رساندند .

آری ، آنان حاضر نشدند یک لحظه بعد از امام زنده بمانند ، آنان شب عاشورا با صدای رسا اعلام کردند :

نَفْدیکَ بِاَنْفُسِنا وَاَمْوالِنا وَاَهْلِنا وَنُقاتِلُ مَعَکَ حَتّی نَرِدَ مورِدَکَ ، فَقَبَحَ اللّهُ الْعِیشَ بَعْدَکٌ (۲) .

ما با جان و مال و زن و بچه خود را فدای تو می کنیم ، در کنار تو

ص:۶۷

۱- (۱) - ارشاد : ۹۱/۲ ؛ بحار الأنوار : ۳۹۲/۴۴ ، باب ۳۷ .

۲- (۲) - اعلام الوری : ۲۳۸ ، الفصل الرابع ؛ بحار الأنوار : ۴۴ / ۳۹۳ ، باب ۳۷ .

و همراه تو تا رسیدن به مقام تو با دشمن می جنگیم ، خداوند زندگی بدون تو را زشت گرداند ، و حیات بدون تو را هرگز برای ما نخواهد .

آن بزرگواران در چه شرایطی این گونه اعلام وفاداری و استقامت و پایداری کردند ؟ !

این شرایط در هیچ زمانی برای یک بار دیگر برای قومی اتفاق نخواهد افتاد ، آنچه اتفاق بیفتد مادون شرایط آن روز است ، اگر مردم مسلمان در شرایطی مادون شرایط یاران حضرت حسین علیه السلام برای حفظ دین و کرامت انسانی و سرکوب کردن دشمن استقامت نورزند و پایداری نشان ندهند در دادگاه قیامت بدون شک محکومند .

آنان بر این عقیده و باور بودند ، که زندگی به اندازه یک چشم بهم زدن بعد از حضرت سید الشهداء علیه السلام حرام است [(۱)](#) .

بنابراین اگر مأموم ، امام خود را تنها بگذارد ، و از او جدا شود ، آلوده به حیات حرام شده ، و در فضای این حیات بدون شک عبادات باطل و کار خیر ، بی ثمر است .

این حقیقتی است که اصحاب روشن ضمیر حضرت حسین علیه السلام با تمام وجود به آن معتقد بودند . ما باید این واقعیت را از آن بزرگواران درس بگیریم ، به این معنا که یک چشم بهم زدن زندگی را بدون امامت امام معصوم نگذرانیم ، که

۱- (۱)) - عن فضیل بن الزبیر، قال... وکان حبیب من السبعین الرجال الذین نصروا الحسین علیه السلام ولقوا جبال الحدید واستقبلوا الرماح بصدورهم والسیوف بوجوههم وهم یعرض علیهم الأمان والأموال فیأبون ویقولون لا عذر لنا عند رسول اللّه صلی الله علیه و آله إن قتل الحسین ومنا عین تطرف حتی قتلوا حوله... رجال کشّی : ۷۸، حدیث ۱۳۳ .

حیات بدون امامت امام معصوم حرام ، و عبادت در فضای آن حیات ، باطل ، و هر خیری در عرصه گاه آن زندگی ، بی نتیجه و بدون اجر الهی است .

امام صادق علیه السلام به نقل شیخ صدوق به معلّی بن خنیس فرمود :

لَوْ انَّ عَبْداً عَبَدَ اللّهَ مِأَةَ عامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقامِ يَصُومُ النَّهارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ حَتّى يَسْقُطَ حاجِباهُ عَلى عَيْنَيْهِ وَتَلْتَقِيَ تَراقيهِ هِرَماً جاهِلاً لِحَقِّنا لَمْ يَكُنْ لَهُ ثَوابٌ (۱) .

اگر بنده ای یکصد سال میان رکن و مقام خدا را عبادت کند به روزه گرفتنِ روزها و راز و نیازِ شب ها ، در حدّی که از شدت پیری ابروانش روی دیدگان قرار گیرد ، و استخوان های گردنش در سینه اش فرو رود امّا در شناخت حقّ ما جاهل باشد و امامت ما را نشناسد هرگز برای او ثوابی نخواهد بود .

دنیا دریایی است عمیق و پر طوفان ، راه عبور از این دریا راهی است بسیار خطرناک ، سالك این راه اگر بدون دست گذاشتن در دست امام تعیین شده از جانب خدا و پیامبر این راه را طی کند غرق شدنش در میان امواج طوفان حتمی و قطعی است .

یاران حضرت حسین علیه السلام که به مقام والای آنان ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می بالد ، در پرتو امامت حضرت حسین علیه السلام ، در این راه پرخطر با تحمل همه مشکلاتش حرکت کردند . و این مسیر را قدم به قدم دنبال طی کردند .

و این است مهم ترین پیام زنده آنان به هم کیشان خود در بستر تاریخ ، که : ای

۱- (۱)) – ثواب الاعمال و عقاب الاعمال : ۴۵۵ ؛ محاسن : ۹۰/۱ ، باب ۱۶ ، حدیث ۴۰ ؛ وسائل الشیعه : ۱۲۲/۱ ، باب ۲۹ ، حدیث ۳۰۹ ؛ بحار الأنوار : ۱۷۷/۲۷ ، باب ۷ ، حدیث ۲۴ .

هم کیشان ما ! راه حیات را با در دست داشتن چراغ امامت طی کنید تا در پایان این راه به رضای حقّ و جنّات نعیم برسید .

انَّ الْحُسَیْنَ مِصْباحُ الْهُدی وَسَفینَهُ النَّجاهِ (۱) .

آری ، بیاییم هم چون یاران حسین نیروی بدن و مالی ، اهل و فرزند ، علم و آبرو و قدرت و قوّت را همگام و همسو با امامت امام معصوم خرج کنیم تا دخل ابدی نصیب ما گردد ؛ و از انجام هر کاری که همسویی با امامت امام ندارد بپرهیزیم که حیات و زندگی گرچه یک چشم بهم زدن باشد بدون امامت امام حرام است .

اگر در گذشته از عمر اهل گناه بودیم ، و جدای از امامت امام زندگی می کردیم ، هم اکنون مانند حرّ بن یزیدِ آزاده به امام برگردیم ، و با حضرتش پیمان توبه ببندیم ، و بر پیمان خود تا افتادن به کام مرگ وفادار باشیم ، که هر توبه کننده ای توبه اش مانند حرّ باشد بدون تردید مقبول درگاه حضرت حقّ است .

حر بن یزید ریاحی

حرّ توبه کرد ، یعنی به رهبری یزید و یزیدیان پشت پا زد ، و امامت حضرت حسین و پدر و جدّش علیهم السلام را پذیرفت ، با این که یقین داشت دست برداشتن از

۱- ((۱)) - این جمله مقتبس از روایتی است به این مضمون : . . . الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام قال : دخلت علی رسول اللّه ۹ وعنده أُبی بن کعب . فقال لی رسول اللّه صلی الله علیه و آله : مرحبا بک یا أبا عبداللّه ! یا زین السموات والأرضین ! قال له أُبی : وکیف یکون یا رسول اللّه زین السموات والأرضین أحد غیرک ؟ قال : یا أُبی ! والذی بعثنی بالحق نبیا ان الحسین بن علی فی السماء اکبر منه فی الأرض ، وانه لمکتوب عن یمین عرش اللّه عزوجل : مصباح هدی وسفینه نجاه وامام خیر ویمن وعز وفخر وعلم وذخر . . . عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۶۲/۲ ، حدیث ۲۹ و . . .

یزید و روی آوردن به حضرت حسین علیه السلام که انقلابی کامل و جامع در حیات او بود ، به قیمت کشته شدنش تمام می شود .

او توبه کرد و در کاروان نور قرار گرفت و مدال اولیاء اللهی و اصفیاء اللهی و احباء اللهی را به سینه جان گرفت ، و جزء انصار دین و انصار رسول اللّه و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و امام مجتبی و حضرت سید الشهداء علیهم السلام شد .

بر ما واجب است اگر در گذشته عمر آلوده بودیم همانند حرّ از رهبری هوا و هوس و شهوات و امیال و بت بی جان و جاندار دست برداریم ، و به رهبری امام معصوم گردن نهیم تا به سعادت دنیا و آخرت و آزادی از خزی دنیا و عذاب آخرت برسیم .

حرّ با این که از فرماندهان لشگر یزید بود و اجیر بنی امیه ، ولی در برخورد با حضرت حسین علیه السلام در دو مرحله ادب نشان داد ، و همین ادب که بارقه الهی است ، برای او زمینه ساز توبه و انابه و جبران گذشته و روشنی آینده تا ابد شد .

اوّل ، امام به وقت ظهر به مؤذّن خود - حجّاج بن مسروق - فرمود : اذان بگو .

امام به حرّ فرمود : آیا نمازت را به همراه یاران خود خواهی خواند ؟ حرّ گفت : نه ، بلکه نماز را با تو می خوانم .

به هر حال با هزار گونه ملاحظات و حیثیّات مبارزه ، باید خود و هزار نفر را به این گونه تواضع رهبری نماید .

این ادب بارقه ای است از توفیق و منشأ توفیق نیز خواهد شد ، چیرگی بر نفس ، توانایی های تازه به تازه به او خواهد داد ، و به اندازه ای او را نیرومند می دارد که هنگامی که در بحران انقلاب است و سی هزار برابر قوّه خود را بر ما فوق خود می بیند ، توانا باشد حیثیّت خود را نبازد ، و به توانایی اراده ، پیروز و چیره بر قوای خارج ، و ثقل و فشار آن ها گردد .

گویی در وجود حرّ دو حوزه قوه - یکی از قدرت ادب و دیگر از توانایی - ، فراهم

است که هر یک جامع جهان خود ، و هر یک به تنهایی صاحب خود را مجتمع و خداوندگار آن جهان می کند ، و از اجتماع مجموع ، محیطی قهّار و زورمند به نظر می آید .

دوّم ، امام علیه السلام ، پس از نماز عصر رو به جانب مردم کرد و فرمود :

« ای مردم ! شما اگر خدا ترس باشید و حقّ را برای خداوند حقّ بشناسید خدا از شما بهتر خشنود خواهد بود . ما که اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم به ولایت این امر اولی می باشیم تا مردم دیگر ، که ادّعا می کنند آنچه را حقّ ندارند ، و در میان شما به گناه و به ظلم و تعدّی رفتار می کنند ، اما اگر حاضر نیستید جز به کراهت و بی میلی از ما و به جهالت حقّ ما و رأیتان اکنون غیر از آن است که فرستادگان شما به من رساندند و نامه ها و مراسلات شما برای من آمد ، اینک منصرف می شوم و از پیش شما برمی گردم » .

حرّ مسئله مراسلات و نامه ها را منکر شد و گفت :

به خدا قسم ما نمی دانیم این مراسلات که ذکر می کنی چیست ؟

حسین فرمود :

« ای عقبه بن سمعان ! آن خورجین را که نامه ها و مراسلاتشان میان آن است بیرون آر » .

او رفت و خورجین را بیرون آورد، مملوّ از نامه ها بود، همه را در مقابلشان ریخت.

حرّ عرض کرد :

ما از آن ها نیستیم که مراسله به تو نوشته اند ، ما امر داریم که همین که تو را ملاقات کردیم از تو مفارقت نکنیم تا تو را به کوفه برده بر

عبید اللّه وارد کنیم .

امام فرمود :

« مرگ به تو از این آرزو نزدیک تر است » .

و بعد از آن رو به یارانش فرمود : و امر کرد سوار شوید . آن ها سوار شدند و منتظر ماندند تا زنها نیز سوار شوند . فرمود : برگردانید . رفتند که برگردند . سپاه حرّ جلو آمد و مانع از بازگشتن آنان به سوی مکّه یا مدینه شد .

امام به حرّ فرمود :

« مادرت به عزایت بنشیند چه می خواهی ؟ »

حرّ گفت :

هان ، به خدا اگر دیگری از عرب این کلمه را به من می گفت ، من واگذار نمی کردم و مادرش را به شیون و فرزند مردگی نام می بردم . و حتماً پاسخ او را می دادم هرچه باداباد و لکن به خدا من حقّ ندارم که مادر تو را ذکر کنم مگر به نیکوترین وجه که مقدور باشد .

در هر صورت حرّ با مانع شدن از حرکت امام ، آن حضرت را به محاصره ارتش بنی امیّه انداخت . او در روز عاشورا با اندکی تأمّل به خود آمد و بر زشتی کار واقف شد و عزم بر ترک فرماندهی و سروری و مال و منال و حکومت و زن و بچه و همه هستی خود جزم کرد و به خود گفت : به خدا قسم چیزی را بر مینوی بهشت اختیار نمی کنم و برنمی گزینم اگرچه قطعه قطعه شوم ، اگرچه سوخته شوم .

سیّد بن طاوس می گوید : بسان آن کس که روی به وادی ایمن برود می رفت و می نالید و می بالید .

در حالی که قصدش رسیدن به حسین بود دست بر سر گذاشت و به ناله گفت :

بار خدایا ! به سوی تو انابه دارم ، دست توبه بر سرم گذار که من دل اولیای تو و اولاد

دختر پیامبرت را آزردم .

همینکه نزدیک شد بر حسین علیه السلام سلام کرد و گفت :

خدا مرا فدایت کند ، ای پسر رسول خدا ! من آن همراهت هستم که تو را حبس کرده ، از مراجعت مانع شدم ، در راه پا به پای تو آمدم تا خود را به پناهگاهی نرسانی و بعد به تو سخت گرفتم تا پیاده ات کردم و در این مکان هم تو را دچار مضیقه کردم ، اما به حقّ خدایی که جز او خدایی نیست گمان نمی کردم که این مردم سخن و پیشنهادهای تو را قبول نکنند و کار را با مثل تویی به این پایه برسانند . . .

اکنون براستی آمده ام ولی توبه کار و فداکار ، تا پیش رویت بمیرم ، اکنون برنامه مرا توبه می بینید ؟

امام فرمود :

« آری ، خداوند توبه پذیر است ، توبه ات را قبول می کند و تو را مورد عفو و آمرزش قرار می دهد . تو همان حرّی چنان که مادرت نامت نهاده تو حرّی در دنیا و آخرت » (۱) .

امام صادق علیه السلام می فرماید :

« حرّ به فرزندش بکیر اشاره کرد که در پی من باش .امام فرمود :

کیست ؟ عرض کرد : فرزندم . فرمود : خدا از من به شما جزای خیر بدهد . آنگاه حرّ به فرزندش فرمان حمله داد و گفت : بر اینان که جرثومه نفاقند و قاتل ذریّه پیامبر حمله کن « بارک اللّه فیک » که من

۱- (۱)) - عنصر شجاعت : ۳ / ۵۶ . لنعم الحرّ حرّ بنی ریاح ونعم الحر مختلف الرماح ونعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح

نیز در پی توام » .

پسر رشیدش پس از آن که دست و پای امام را بوسید با امام و پدر وداع کرد و به دشمن حمله برد .

پدر ، خدا را شکر کرد و از پسر هم سپاسگذاری نمود ، که خداوند توفیقشان داد از گروه ستمکاران جدا شدند .

پسر ، حمله شدیدی کرد و تعدادی را به خاک انداخت ، سپس به پدر مراجعه کرد و طلب آب نمود . پدر گفت : صبر و شکیبایی پیشه کن ، برگرد به لشگرگاه .

بازگشت تا به شرف شهادت رسید . حرّ به کشته او نظر انداخت و گفت : خدا را حمد که بر تو منّت نهاد شهید پیش روی امام خود شدی و در کوی شهیدان آرمیدی (۱) .

این است آن درسی که تمام مردم باید از این پدر و پسر بگیرند . این است پند و موعظه ای که برای تمام جهانیان عملاً بیان شده است .

خود را با یاران حضرت حسین علیه السلام همراه و همسو و همراز کنیم ، تا به خیر دنیا و آخرت برسم ، که جدا زیستن از این چهره های آسمانی ، غیر خزی دنیا و عذاب آخرت برای انسان باقی نمی گذارد .

در این مرحله از نوشتار چه نیکوست که نمونه ای چند از آن عرشیان فرش نشین ، و ملکوتیان به صورت انسان ، و غرق شدگان در دریای عشق حضرت جانان ، معرّفی شوند .

لازم است قبل از تماشای چهره معنوی آن فداکاران بی بدیل ، و جانبازان بی نظیر ، و آراستگان به تمام حسنات ، و به دور از همه سیّئات به آیاتی چند از سوره مبارکه صف که اصول و اساس حیات آنان را تشکیل می داد و مزدی که

۱- (۱)) - جوهر الثّمین : تألیف حسین بن علی بغدادی به سال ۱۰۱۹ هجری .

حضرت دوست در برابر عمل به آن اصول وعده داده ، اشاره کنیم .

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ » (۱).

ای اهل ایمان ! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می دهد ؟ * به خدا و پیامبرش ایمان آورید ، و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید ؛ این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید ، برای شما [از هر چیزی] بهتر است .

از ایمان به خدا و رسول الهی ، و جهاد با مال و جان در راه خدا تعبیر به تجارت شده ؛ زیرا در این تجارت بهره و سود است ، آن هم بهره و سود ابدی و منفعت جاوید و همیشگی .

سود این تجارت در دنیا حیات طیّبه و در آخرت جنّات نعیم است .

سود این تجارت اصلاح عقیده و عمل و اخلاق در دنیا و خشنودی و رضای حقّ در آخرت است . این تجارتی است که وجود مقدّس حضرت حقّ به آن دلالت فرموده ، و اصول آن را از باب رحمت و لطف در اختیار عباد و بندگان قرار داده است .

ایمان ، یعنی باور داشتن خدا و رسول ، آن باور داشتنی که قیچی هیچ حادثه ای نتواند بین انسان و خدا و رسولش جدایی بیندازد .

ایمان ، یعنی نفی بت هوا ، و در هم شکستن بت وجود طاغوت ، و خلاصه

۱- ((۱)) - صف (۶۱) : ۱۰ - ۱۱ .

تحقّق مفهوم لا اله الا اللّه در تمام شؤون حیات .

جهاد با مال و جان ، یعنی مال و ثروت و جان و روان را سخاوتمندانه در راه خدا در طبق اخلاص گذاشتن ، و با قدرت مال و جان ، از حقّ و حقیقت دفاع کردن .

این چهار واقعیت یعنی یقین داشتن به حقّ و رسول حقّ و جهاد با مال و جهاد با جان ، که معلول انصاف و بصیرت و کرامت و تواضع و خاکساری و روشن بینی است ، در یاران حضرت سید الشهداء علیه السلام جلوه کامل و جامع داشت .

امام و یارانش در ایمان و جهاد سرآمد مردم عالم و اسوه همه جهانیانند .

امام و اصحابش در میدان امتحان و آزمایش ایمان و جهاد عالی ترین نمره قبولی از حضرت ذو الجلال گرفتند و در تمام برنامه هایی که بر اساس قرآن داشتند سرافراز و پیروز شدند . در نبرد حقّ و باطل سرفراز آمد حسین

ص:۷۷

خواست تا خاموش سازد نور یزدان را یزید

آری ، اگر چشم بصیرت مردم باز باشد هم چون هفتاد و دو نفر کربلا شاهد ایمان و جهاد را به آغوش جان می گیرند ، و همان راهی را در زندگی طی می کنند که آنان با یک جهان شور و نشاط و عشق و محبّت طی کردند .

به دنبال تحقق ایمان و جهاد است که حضرت حقّ وعده می دهد :

« یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَیُدْخِلْکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ وَمَسَاکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ * وَأُخْرَی تُحِبُّونَها

ص:۷۸

نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ » (۱).

تا گناهتان را بیامرزد ، و شما را در بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و خانه های پاکیزه در بهشت های جاویدان درآورد ؛ این است کامیابی بزرگ . * و نعمت های دیگری که آن را دوست دارید [و به شما عطا می کند] یاری و پیروزی نزدیک از سوی خداست . و مؤمنان را مژده ده .

آری ، آن چهره های جاودانه و همیشه زنده ، با ایمان و جهاد همه جانبه به فوز عظیمی که حضرت حقّ در آیات سوره مبارکه صف وعده داده رسیدند و میلیاردها نفر در بستر تاریخ در پیشگاه خود آرزومند رسیدن به آن درجه اختصاصی شدند ، چنان که در جملات آخر زیارت وارث می خوانند :

یا لَیْتَنا کُنّا مَعَکُمْ فَنَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً .

ابتلاء آزمایش الهی

آنان به آزمایشی بسیار سخت و ابتلایی جانکاه مبتلا شدند ، ولی محض ایمان و بصیرتی که داشتند در آن طوفان آزمایش و ابتلا که چون آنان کسی در همه تاریخ به آن کیفیت امتحان نشده بود ، دشمن را با شکست سختی روبرو کردند ، و خود به فتح و پیروزی ابدی رسیدند .

عارفی صمدانی و حکیمی فرزانه در زمینه ابتلا می فرماید :

۱- (۱)) - صف (۶۱) : ۱۲ - ۱۳ .

ای عزیز ! قدم در نه که آدمی صنیع خداست و قوّتی در او هست که روی به هر چه آورد و سست نشود از پیش برد اسیر لذّت تن گشته ای و گرنه ترا چه عیش هاست که در ملک تن مهیّا نیست

و تا به بلا و آلام و مصایب او را امتحان ننمایند و خالص نگرداند به آن لذّات روحانیّه نمی رسد .

طلا با آتش آزموده می شود ، و بنـده صالـح با بلا . حکمت آزمایش خدای متعال بندگان صالح خود را اظهار صدق و کذب ادّعایی است که در باطن دارند .

امام صادق علیه السلام بنا به نقل باب ۹۴ مصباح الشریعه می فرماید :

و مـدعی ناگزیر از وی دلیل خواهنـد ، و چون از داشـتن دلیل تهیـدست است رسوا خواهـد شـد ، ولی به راسـتگو نمی گویند دلیلت چیست ؟

به این خـاطر گفته انـد : هر کس خـدا را بر بسـاط رنـج و گرفتـاری عبـادت کنـد برتر است از کسـی که او را بر بسـاط نعمت عبادت نمایـد ؛ زیرا پیامبران از نظر مرتبه و منزلت برتر و بالاتر از دیگران بودنـد ، و خداوند همه آنان را با انواع گرفتاری ها و بلاها آزمایش فرموده است .

و نیز به دلیل این فرمایش رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم که : شدیدترین بلاها برای انبیاست ، سپس برای هر که بهتر دارای منزلتی بالاتر است (۱) .

وهب بن منبه گویـد : ما در کتاب های آسـمانی می یابیم که : بنـدگان صالح خدا چنین بودند که چون خداوند آنان را به راه نعمت و آسایش می برد انـدوهگین شـده و دلهره داشـتند ، و از غافلگیری خداوند می هراسـیدند ، و چون آنان را به راه بلا و سختی ببرد خوشحال و مسرور شده می گفتند : اکنون پروردگارمان به سراغ ما آمده و از ما تفقّد می کند ! ! روی این حساب اگر ناملایم به انسان نرسد خام است

ص:۸۰

۱- (۱)) - مصباح الشریعه : ۱۸۳ ، باب ۸۷ .

و خام بماند و شایسته بساط خداوندی نگردد ، و اگر گوشت خام بی حرارت آتش پخته شود شاید که آدمی نیز بی تعب مصایب پخته گردد .

گاه هست که به شخصی مکروهی رسد و او دعا کند که : خدایا ! بر من رحم کن و این مکروه را از من بگردان و خدای عزّ و جل فرماید : « از رحم من است که این مکروه را بر تو گماشته ام » ؛ پس باید مکروه را با نشاط و خوشی و عشق و محبّت بپذیرد که عارف را ادّعا و محب را شکایتی نباشد (1) .

اینک به ابتلای یاران امام بنگرید ، و عظمت روح و ثابت قدمی آنان را در راه حقّ تماشا کنید .

منبع و مأخذ ما در شرح مختصر حیات نورانی و زندگی ملکوتی بعضی از اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام که در کتب مختلف کمتر از آنها نامی برده شده است عبارتند از : رجال کشی ، اعیان الشیعه ، ارشاد شیخ مفید ، ابصار العین ، بصائر الدرجات ، مقتل خوارزمی ، مقتل ابو مخنف ، تاریخ طبری ، رجال مامقانی ، عنصر شجاعت علامه کمره ای و فرسان الهیجاء محدث خبیر شیخ ذبیح اللّه محلاتی و . . .

نافع بن هلال

اشاره

نافع سید و سرور و آقا ، از اشراف ، شجاع ، قاری قرآن ، نویسنده معارف ، از حَمَله حدیث محمد و آل محمد ، از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام ، و در جنگ های سه گانه حضرت حاضر در معرکه و در اوج جهاد فی سبیل اللّه بود .

پیش از کشته شدن مسلم بن عقیل ، از کوفه رو به حسین علیه السلام آورد . سفارش کرده بود که اسبش را به نام کامل غلامش از دنبال او بیاورد . آن عاشق وارسته با

۱- (۱) - بحر المعارف : ۲ / ۳۱۷ .

پای پیاده چندین فرسخ راه به استقبال امام آمد تا به امام رسید ، و به همراه حضرت برگشته به کربلا آمد .

ابن شهر آشوب می گوید : وقتی که حرّ بن یزید کار را بر حضرت حسین سخت گرفت ، آن حضرت در برابر یارانش به سخن ایستاد و فرمود :

امّا بعد ، پیش آمد کار این شد که می بینید ، با آن که باور کردنی نبود ، دنیا خود را به ناشناسایی زده ، روی گرداند و این روش ناستوده ، خود را ادامه خواهد داد ، از عمر ما هم چیزی باقی نمانده ، زندگانی جز پشیزی نمی ماند ، یا جز چراگاهی پر وزر و وبال و زهرآگین نیست .

آیا نمی بینید حقّ را که به آن عمل نمی شود ، و باطل را که از آن جلوگیری نمی گردد ؛ پس مؤمن باید به دیدار خدا رغبت داشته باشد .

من مرگ را سعادت می دانم و بس ! و زندگی با ستمگران را خستگی می دانم و بس .

انّی لا اری الْمَوْتَ الاّ سَعادَةً وَلاَ الْحَیاةَ مَعَ الظّالِمینَ الاّ بَرَماً (۱) .

نافع ، در برابر سخنان امام سخنی می پردازد که شعاعی مانند برق از آن می جهد . تیره گی ها و کدورت هایی را که در آن هامون هولناک زندگی ، همراهان را احاطه نموده از بین می برد ، راه و روش بزرگان جهان و خط سیر آزاد مردان را می نماید و می گوید : باید این راه را بی دغدغه پیش گرفت و رفت . چون معنی

۱- (۱)) - الحلیه روی محمد بن الحسن أنه لما نزل القوم بالحسین وأیقن أنهم قاتلوه قال لأصحابه قد نزل ما ترون من الأمر وإن الدنیا قد تغیرت وتنکرت وأدبر معروفها واستمرت حتی لم یبق منها إلا کصبابه الإناء وإلا خسیس عیش کالمرعی الوبیل ألا ترون الحق لا یعمل به والباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء اللّه وإنی لا أری الموت إلا سعاده والحیاه مع الظالمین إلا برما . مناقب : ۶۸/۴ ؛ تحف العقول : ۲۴۵ ؛ بحار الأنوار : ۱۹۲/۴۴ ، باب ۲۶ ، حدیث ۴ .

و معنویّت در بنیان آن شخص شریف کامل بود ، در ابراز و پرداخت سخن ، او را در ردیف اوّل قرار می داد .

برای تسلیت دل سردار ، از ناحیه یک تن فداکار ، تنها این گونه گفتار می باید که کدورت ها را از خاطر محو کند و اطمینان بدهد ، و در عین آن که رشادت و شجاعت به درجه خلّاقیت در آن یافت شود ، لطافت نیز از آن ، قطره قطره بچکد و مهر و عاطفه در آن موج زند .

نافع بدینگونه داد سخن داد :

ای فرزند رسول خدا ! تو خود آگاهی و می دانی که جدّ تو رسول خدای مقدورش نشد شهد محبّتش را به این مردم بنوشاند ، و به آن پایه که دوست داشت به امر و فرمان او برگشت کنند . تحقیقاً کسانی از این مردم دو دل و منافق بودند که به یاری ، وعده اش می دادند ، و در دل خیال غدر و مکر می داشتند ، پیش رو می آمدند با سخنانی و قیافه ای شیرین تر از عسل ، و در پشت سر به رفتاری می پرداختند تلخ تر از حنظل ، تا این که خدای او را از میان ما برای خویشتن برگرفت و برد .

و باز میدانی و آگاهی که پدر تو علی که ما در رکابش بودیم ، تا بود ، در گرفتاری هایی بمانند این گرفتاری ها بود ، به همان تفصیل که مردمانی جدّاً به یاریش برخاسته به اتّفاق ، یک دل و یک جهت شدند ، و به همراهش با پیمان شکنان جمل « ناکثین » و کجروان صفّین « قاسطین » و از بیرون شدگان نهروان « مارقین » جنگیدند ، و مردم دیگر خلاف ورزیدند تا این که اجل به سراغش آمد و به سوی رحمت و رضوان خدا رفت و تو امروز نزد ما ، به چنان وضع گرفتاری ، لکن

هر کس پیمان خود را شکست و نیّت و اراده را که لباس مردانگی است از خود دور کرده و از قامت خود بدر آورده ، با جان خود دشمنی کرده و جز به نفس خود ضرر نمی زند ، و خدا ما را از او بی نیاز می کند « تو با چنین کس کاری نداری و بمانند او نیازمند نیستی » . اینک ما را بردار و با رشد و سربلندی بی درد سر و منّت ، بی سنگینی و زحمت ببر اگر خواستی به مشرق و اگر هم خواستی به مغرب ؛ زیرا به خداوندی خدا ما از مقدّرات خدا هراسی نداریم ، و از دیدار خدا روگردان نیستیم ، بد نکرده ایم که روی دیدار نداشته باشیم ؛ بنابراین بر سر نیّات خود ایستاده و به پای بینش خود استواریم . طرح دوستی می ریزیم با هر که با تو سر دوستی داشته باشد ، دشمنی می کنیم با هر که با تو دشمنی کند .

نافع در روز عاشورا با شور و شوقی خاص به دشمن حمله برد ، علاوه بر تعدادی زخمی دوازده تن از مردان عمر سعد را کشته و بر زمین انداخت و به خاک مذلّت کشید .

لشگر به قصد جان او از جا کنده شدند ، بر سرش ریختند ، به دورش چرخیدند ، سنگ اندازها سنگباران و تیراندازها تیر بارانش کردند ، تا آن که دو بازوی او را شکستند ، پس از آن او را دستگیر کرده به اسارت گرفتند ، شمر او را نگاه داشت و با همراهی یاران آلوده اش او را خواهی نخواهی بردند تا نزد عمر سعد رساندند .

عمر به او گفت : ای نافع ! خدایت بفریاد رسد چه وادارت کرده که با خود چنین کردی ؟ به چه خیال و برای چه این وضع را به روزگار خود آوردی ؟

نافع با رشادت گفت : پروردگار می داند که چه مراد و مقصودی داشتم .

مرد دیگری از همراهان عمر سعد چون نگاه کرد به خون هایی که سیل آسا بر

صورت و موی نافع روان بود ، به طور دلسوزی گفت : آیا خودت را نمی بینی که چه به سرت آمده ؟

نافع ، آن مرد رشید ، گویی عجز را نمی فهمید و رقّت دشمن را به خود نمی دید ، غیرتمندانه به پاسخ او گفت : به خدایم قسم کوشش خودم را کرده ام ، دوازده مرد از شما کشته ام به جز آنان که زخمی کرده ام ، خودم را در کوشش ملامت نمی کنم ، اگر بازو و دست برایم باقی مانده بود اسیرم نمی گرفتید .

شمر به عمر سعد گفت : اصلحک اللّه او را به قتل برسان .

عمر گفت : تو او را آورده ای اگر می خواهی تو بکش .

شمر شمشیر از غلاف کشید . نافع به او گفت : هان به خدا قسم اگر تو از مسلمانان بودی البته بر تو بزرگ می آمد که نزد خدا قاتل ما باشی ، خداوند را سپاس می گویم که مرگ ما را به دست اشرار خلقش قرار داد . سپس به دست شمر آن رو سیاه ازل و ابد شهید شد !

داستانی بسیار عجیب از نافع بن هلال

خبری است از شیخ مفید ، آن فقیه بزرگ و متکلّم برجسته و شخصیت کم نظیر :

وقتی که حضرت حسین علیه السلام در کربلا نزول اجلال کرد ، در میان یارانش نافع بن هلال بیشتر از همه به ملازمت حضرت اختصاص داشت ، به ویژه در مواقعی که بیم غافل گیری می رفت ؛ زیرا آن سرو بینا ، احتیاط کار و آگاه به سیاست می بود.

حضرت حسین علیه السلام شبی از خیمه گاه بیرون آمده به سوی هامون قدم می زد تا دور شد . نافع ، شمشیر خود را به خود آویخته و پیاده شتاب کرد تا خود را از پشت سر به حضرت رسانید ، دید که امام پیچاپیچ صحرا و گردنه ها و تپه و ماهوری که بر

اطراف خیمه گاه مشرف است رسیدگی می کند .

نافع می گوید : آن حضرت به پشت سر نگاهی کرد مرا دید فرمود : کیست این مرد ، هلالی ؟

گفتم : آری ، خدایم به قربانت کند بیرون آمدن تو این نابهنگام ، رو به سمت لشگرگاه این یاغی سرکش ، مرا بیقرار ساخت .

فرمود : نافع ! من بیرون آمدم که به این تل ها رسیدگی کنم ، مباد آن روزی که شما به آن ها و آن ها به شما حمله می کنند ، از این برآمدگی ها کمین گاهی برای خیمه گاه ما و هجوم دشمن شود .

سپس مراجعت کرد با وضعی که دست چپ مرا میان دست خود گرفته بود و همی فرمود : همانست ، همانست به ذات خدا سوگند ، وعده ای است که خُلف در آن نیست .

سپس فرمود : ای نافع ! آیا این راه را نمی گیری و بروی ؟ مابین این دو کوه را بگیر و جان خود را نجات ده ، از همین وقت شروع کن .

نافع خود را در قدم های امام انداخت و گفت : در این صورت باید مادر برای نافع شیون کند . یعنی مگر نافع مرده باشد و زنده نباشد ، آقای من این شمشیر و این اسب که با من است از این کار سرپیچ است ، من به حقّ آن خدایی که به وجودت بر سرم منّت گذاشته از تو مفارقت نمی کنم و جدا نخواهم شد تا شمشیر و اسب من از سرد و گرم من هر دو خسته و وامانده شوند .

سپس امام از من جدا شده و در سراپرده خواهرش داخل شد . من پهلوی چادر ایستادم به امید این که زود از آنجا بیرون آید . خواهرش از او استقبال کرده برایش متکّایی گذاشت . آن حضرت نشست و به گفت وگوی آهسته و سخن سرّی با او شروع کرد ، اما قدری نگذشت که گریه گلوگیر خواهرش شد ، و به او گفت : ای وای

برادرم ! من قربانگاه تو را مشاهده کنم و به پاسبانی این زنان ضعیف مبتلا باشم ؟ ! این مردم را می شناسی و آگاهی که چه کینه دیرینه با ما دارند ؟ این پیش آمد امر بس بزرگی است ، به من سنگین است قربانگاه این جوانان و ماه های بنی هاشم .

بعد گفت : ای برادر ! آیا از اصحاب خود نیات آنان را استعلام کرده ای ؟ من از آن می ترسم که در هنگام از جا جستن و اصطکاک سر نیزه ، تو را وا گذارند .

امام به گریه افتاد و فرمود : آگاه باش ! هان به خدایم قسم ! آن که می باید در آن ها هست ، رسیدگی کرده ام ، در آنان جز مردان مرد ، سرفراز ، سربلند ، پُر غیرت ، بی اعتنا به مظاهر دنیوی ، مملوّ از غضب به دشمن ، خورده بین ، دورانديش ، پُر عمق ، گردن فراز ، سینه سپر کن نیست ! به آن اندازه پیش پای من به مرگ مأنوسند که طفل به پستان مادر .

وقتی که نافع این را شنید از سوز به گریه افتاد و برگشت . راه خود را به سمت خیمه حبیب بن مظاهر قرار داد ، حبیب را دید نشسته ، به دستش شمشیری است که از غلاف کشیده .

به حبیب سلام داد و بر در خیمه او نشست .

حبیب گفت : نافع ! چه تو را از منزل بیرون آورده ؟ می گوید : آنچه شده بود برای حبیب بازگو کردم .

حبیب گفت : آری ، به خدایم سوگند اگر انتظار فرمان خودش در بین نبود ، این لشگر را هر آینه مهلت نمی دادم و همین امشب با این شمشیر به چاره آن ها می پرداختم .

نافع گفت : ای حبیب ! من از حسین جدا شدم با وضعی که وی نزد خواهرش می بود و خواهرش در رنج و اضطراب بود ، گمان می کنم زن ها متوجّه شده باشند ،

و در فغـان و نـاله بـا او در همراهی انـد ، آیـا تو راهی داری که همین امشب یـارانت را جمع آوری کنی و روبروی زنـان حرم سخنانی به دلداری آنان بگویی که دل آنان آرام گیرد ؟ زیرا من چنان از دختر علی بی قراری دیدم که من نیز بی قرارم .

حبیب گفت : مطیعم هر چه خواهی .

پس حبیب از میان چادر بیرون آمده و به یک ناحیه ایستاد که هویدا باشد .

نـافع پهلویش ایسـتاد . همراهـان را صـدا زد . آنان نیز از منزل هایشان سـر بیرون آوردنـد . وقتی که جمع شدنـد به بنی هاشـم گفت : چشم شما بیدار مباد .

پس یاران را مخاطب کرده و گفت :

ای اصـحابِ حمیّت ، شیران روز سختی ! این نافع است که همین ساعت مرا با خبر از چنین و چنان کرده ، خواهر و اهل حرم و باقی عیالات آقای شما را به این وضع دیده که اشک می ریخته و گریه می کرده اند ، و گذاشته آمده ، خبرم کنید شما به چه خیالید ؟

آنان شمشـیرها را برهنه کرده ، عمّامه ها را بر زمین زدند و گفتند : ای حبیب ! آگاه باش هان به حقّ آن خدایی که به واسـطه این مهبـط ، مـا را اسـیر منّت خود کرده ، اگر این مردم بخواهنـد خود را پیش بِکشـند سـرهاشان را درو می کنیم ، و آنان را با خواری به مرده های گذشته شان ملحق می نماییم ، و وصیّت پیامبر را درباره پسران و دخترانش حفظ می کنیم .

حبیب گفت : بنابراین از پی من بیایید .

خود روان شده و زمین را ندیده و دیده در نوردید ، همی زیر پای گذاشت و آنان به دنبالش می دویدند ، تا مابین طناب های خیمه های حرم ایستاده صدا برداشت :

ای اهل حرم پیامبر ! ای بانوان ما ! ای معاشـر آزادگان پیامبر خـدا ! این است شمشـیرهای برّان ، جوانمردان شـما عهـد و پیمان بسته اند که غلاف نکنند مگر در

گردن هر کس که خیال اذیّت شما را داشته باشد ، و این است سر نیزه های غلامان شما ، قسم خورده اند جای ندهند مگر در سینه آن که بخواهد انس شما را بهم زند.

حضرت حسین علیه السلام فرمود : یا آل اللّه ! شما هم برای تشکّر از آنان در برابر ایشان قرار بگیرید .

اهل حرم بیرون آمدند . ندبه می کردند و همی می گفتند : ای پاکان و پاک مردان ! اگر دست از حمایت دختران فاطمه بکشید چه عذر دارید ؟ آن وقتی که ما به دیدار جدّمان پیامبر برسیم و به او از این پیش آمدی که بر ما نازل شده شکایت کنیم ، و او بپرسد که : آیا حبیب و یاران حبیب حاضر نبودند ، نشنیدند ، ندیدند ؟

گفت : قسم به خدا که جز او خدایی نیست اصحاب آماده شدند که اگر موقع سواری است سوار شدند و اگر جنگ ، جنگ کنند ! (۱) !

اصحاب گویا با زبان حال به اهل بیت علیهم السلام عرضه می داشتند : از منای کعبه گر امروز رخ برتافتیم

از پی درمان درد جهل ابنای بشر نینوای خویش را دار الشفّا خواهیم کرد

۱- ((۱)) - مقتل الحسین مقرم : ۲۱۸ با کمی اختلاف .

از پی آزادی نوع بشر تا روز حشر

یزید بن ثبیط عبقسی

او از شیعیان پاک دل و از دوستان ابو الاسود دوئلی و در قبیله خود از بزرگان بوده و مورد سلام حضرت مهدی (عج) در قائمیّات است .

ماریّه سعدیّه دختر سعد ، در شهر بصره از شیعیانی بود که در تشیّع سخت و استوار بود . همواره خانه او مجمعی برای شیعه بود که در آن گرد آمده الفت می گرفتند و حدیث بازگو می کردند و سخن می شنودند و می سرودند .

به پسر زیاد در کوفه خبر رسید که : حسین آهنگ عراق دارد و اهالی عراق با او در مکاتبه اند .

به کارگزار خود در بصره فرمان داد که دیده بانان بگمارد و راه را بر آینده و رونده بگیرد .

ابن ثبیط عبقسی تصمیم گرفت که به قصد حضرت حسین علیه السلام از بصره بیرون بیاید . ده پسر داشت ، آن ها را دعوت کرد که با او همراه شوند و فرمود : آیا کدام یک از شما با من پیشاپیش بیرون خواهید آمد ؟

ص:۹۰

دو نفر از آن ها « عبـداللّه و عبیداللّه » دعوت او را پذیرفتند . پس با یاران و همگنان خود که با او در خانه ماریّه سـعدیّه بودند گفت : من عزم جزم کرده ام و خواهم رفت . از شما که با من خواهد آمد ؟

آنان گفتند : ما از اصحاب پسر زیاد هراس داریم .

این مرد بزرگ به آنان فرمود : امّا من به خدا قسم همین که ببینم پای شترم به سر زمین سـخت استوار و آشنا شود دیگر باکی از تعقیب نخواهم داشت ، هر که خواهد گو مرا دنبال کند .

این بزرگ مرد با ادهم بن امیّه و بلند همّتان دیگر از بصـره بیرون شتافتند ، و به سوی مکه رفتند . محبوب خود را آنجا ندیدند . از مکّه بیرون آمده راه بیابان های دور دست را پیش گرفته تا خود را به حضرت حسین علیه السلام رساندند .

یزید بن ثبیط پس از استراحت در بنه خود ، قصد دیدار امام کرد و به کوی حضـرت حسـین روان شد . از طرف دیگر امام هم به جستجوی او رفته تا در بنه و آسایشـگاه او وارد شد ، و آنجا به انتظار او نزول اجلال فرمود . به عرض حضـرت رساندند که یزید به دیدن شما رفته . امام در بنه او به انتظار بازگشت وی نشست « زهی مهر و یگانگی ، زهی بزرگی و بزرگواری » .

بـاری ابن ثبیط به منزل حضـرت که رسـید و شـنید که امام به سـراغ او بیرون رفته است به منزل خود باز گشت تا وقتی به منزل رسید و چشمش به جمال کشتی نجات افتاد این آیه را خواند .

« بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا . . . » (۱).

[این موعظه ، دارو ، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست ،

۱- ((۱)) - یونس (۱۰) : ۵۸ .

پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می کنند ، بهتر است .

خواندن این آیه بدان ماند که به خود گوید : من و این دولت ! باور از بخت ندارم که تو مهمان منی خیمه سلطنت آنگاه سرای درویش

خلاصه این که نه از بخت ماست ، بلکه فقط از فضل خداست که یار در منزل ماست .

پس از قرائت آیه به امام سلام کرد و روبروی حضرت نشست و قصدش را از آمدن که جان فشانی در محضر حضرت است بیان کرد .

امام او را دعای خیر فرمود سپس بنه و خرگاهش را ضمیمه خیمه های حسینی کرد .

از امام جدا نشد تا در فضای ملکوتی جانبازی قرار گرفت . دو پسرش در حمله اول شهید شدند و خودش در مبارزه تن به تن به وصال جانان رسید .

این مرد بزرگ از دعوتی که در ابتدا از هم قطاران کرد و از پافشاری خود و سر بر شتافتن از کوی حقیقت و از سفر دور و دراز خود به سوی حضرت حسین علیه السلام و از تربت آرام خود پیامی می دهد که : من چون منش اشرافیّت را در دریای حقیقت انداختم ، به دولت هم قطاری با شهیدان کوی حسین رسیدم . در راه قدر دانی از آن سرچشمه نور و منبع فضیلت آن قدر کوشیدم که هفت نفر را به همراه خود به توفیق دولت شهادت رساندم . هان ای مردم ! نباید هراس و وحشت جلوگیر راه مقصد شود ، بیابان دور و دراز و بی آب و آبادانی را در راه حقیقت بزرگ مشمارید .

و بمانند سروشی می گوید : برای موقع شناسی موقعی بهتر از فداکاری و صدق در راه حقیقت نیست .

سر غیرت فرو نارند مردان پیش نامردان

عابس بن شبیب شاکری

این بزرگ مرد حقّ و حقیقت ، از رجال شیعه و رئیس قبیله خود و شجاع بمعنی الکلمه و سخنور و خطیب و پارسا و شب زنده دار بود .

ابوجعفر طبری می گوید : مسلم وقتی وارد کوفه شد رجال شهر و مردم شیعه برای ملاقات او به خانه مختار گرد آمدند . او هم نوشته امام را بر آن ها قرائت می کرد . آنان از شوق می گریستند . عابس در یکی از آن جلسات از جای برخاست و بدین صورت داد سخن داد :

ای فرستاده حضرت حسین علیه السلام ! راستی را من نه از این مردمان خبرت می دهم و نه از اندیشه ایشان آگاهی دارم و نه از طرف آن ها وعده فریب آمیزت می دهم ، ولی به خدا قسم من خبری که از خودم می دهم و می گویم بر آن دل نهاده ام و آخرین تصمیم را گرفته ام ، هرگاه

و بیگاه که مرا صـدا زنیـد اجابتتان می کنم . به همراهتان با دشـمنانتان می جنگم . برای آن که نگذارم هیچ صدمه ای به شـما نزدیـک شود ، تا دم مرگ و نفس آخر که خـدا را ملاقات کنم در برابرتان شمشـیر می زنم و مراد و مقصودی هم از این کار ندارم و چیزی نمی جویم جز آنچه نزد خداست .

این گونه سـخنرانی عابس در برابر مسـلم در آن انجمن ، هم خدمت به مافوق است و هم به مادون و هم به همگنان وظیفه می آموزد و زبان به دهان آنان می گذارده ، دستور به آن ها می دهد و حرارت می بخشد .

برای مافوق همین گونه سخن ، کار چندین داعی و مبلّغ را انجام می دهد .

معلوم است خطیب لشگر بلکه کشور ، اگر اعتمـاد به نفس را به پـایه ای رسانـد که گفت : بـا تنهـایی هم بایـد پیش رفت ، و اکتفا به حقیقت را به پایه رسانید که گفت :

این گونه هدف برای جان نثاری کافی است ، در منطقه مردانگی و برازندگی جوّ اعتماد به نفس را ایجاد می کند ، و به اهتزاز این جوّ از امواج شـجاعت و هنر و رشـادت ، دیگران و خود را در عـالم زنـدگی جدیـدی وارد می کنـد و بر حسّ اعتمـاد می افزاید و گوینده را در فداکاری پیشرو خواهد کرد . یعنی کم یا بیش مردم را به دنبال خود می کشاند ، و اگرچه خود او نظری به این گونه اغراض نداشته باشد به ناچار ، آن ها را وادار می کند که آنان نیز بر رشادت برخیزند ، سخن بگویند و اقدام کنند .

اینجا چون عابس تکیه به حقیقت داشت برای اقدام خود جز اعتماد به نفس را لازم نشمرده ، گفت : اعتماد به دیگری در مقام خـدمت به حقیقت لازم نیست و نبایـد هم باشـد ، برای اقدام ، در آغاز اعتماد به نفس باید و بس ، و در بهره برداری از وجود در انجام ، اکتفای به احراز حقیقت باید و بس . رشیدانه گفت : در اقدام ،

کمکی لازم نیست جز نفس ، و در بهره برداری از عمر ، جز به فضیلت نظری نباید داشت .

وقتی مردم با مسلم بیعت کردند و زمانی که از خانه مختار به خانه هانی منتقل شد نامه ای برای حضرت حسین علیه السلام نوشت و همراه عابس به مکّه فرستاد .

در هنگامه عاشورا که تنور جنگ گرم شده و بعضی از اصحاب شهید شدند ، عابس شاکری همراه شوذب آماده دفاع از حقّ شد . با شوذب گفتاری عجیب دارد .

در آتش فشان جنگ تو گویی انفجار آتش فشانی از حکمت است . در میان جنگ های هوایی و دریایی و خشکی و سواره و پیاده ، جنگ تن به تن از همه خطرناک تر است ، و آن هنگامی رخ می دهد که کارد به استخوان رسیده باشد و در آن موقع عقل از سر می پرد ، و ضبط نفس و حکومت داخلی از بین می رود ، و اگر حکمی مختصر در نفرات باقی بماند از دایره حفظ جان بیرون نیست ولی اصالت رأی باقی نخواهد ماند .

اینک بنگریم گوینده یک نفر حکیم است در پیراهن سلحشور ، یا سلحشوری در پیراهن حکمت ؟

گویا کوه حکمت منفجر شد ، عابس فرمود : ای شوذب ! امروز می خواهی چه کنی ، چه بسازی ؟

به پاسخ گفت : چه می سازم ؟ به همراه تو پیش روی پسر دختر پیامبر جنگ می کنم تا کشته شوم .

عابس گفت : گمانم به تو همین گونه بود ، حالیا که تکلیف معلوم شد ، پیش افتاده در مقابل ابوعبدالله فداکاری کن ، تا با کشته شدن چون تو احتساب کند ، هم چنان که به جان نثاران دیگرش احتساب کرده و من نیز به کشته دادن چون تو احتساب کنم .

احتساب یعنی چه ؟ مرگ عزیزی را بیند و داغ او را در حساب خدا آورد و از خدا عوض بگیرد .

عابس بعد از آن گفت وگویی که با شوذب کرد ، رو به امام آمد ، پیش روی حضرت ایستاده و به قصد وداع سلام کرد و با جوشش وفا خطاب به حضرت عرضه داشت :

ای ابوعبداللّه ! آگاه باش به حقّ خدا در پشت زمین ، نه خویش و نه بیگانه ، نه دور و نه نزدیکی دارم که عزیزتر یا محبوب تر از تو باشد ، اگر مقدور بود که برای دفع ظلم و دفاع از این ستم و جلوگیری از کشته شدنت ، چیزی عزیزتر از جان و خونم صرف کنم البتّه می کردم .

شاهد باش که من همانا بر هدایت تو و هدایت پدرت استوارم و بر آن رفتم .

سپس پیاده با شمشیر برهنه به جانب آن مردم رفت . احدی را جرأت آمدن به میدان او نبود .

این معنی برای پسر سعد سنگین بود .

فرمان سنگ باران داد و فریاد زد : با سنگ بدنش را درهم بشکنید .

پس از آن فرمان از هر جانب سنگ بارانش کردند . او وقتی چنین دید ، زره را از تن و کلاه خود را از سر به عقب انداخت و سپس بر آن دیوانگان جهنّمی حمله کرد .

راوی می گوید : به خداوندی خدا دیدمش که بیشتر از دویست نفر از این مردم را در جلوی شمشیرش پراکنده می کرد و می تاراند ، بالاخره در میانه اش گرفتند ، جنگ سختی در گرفت تا او را کشتند و سرش از تن بریدند .

محدّث سماوی می گوید : از سرهای بریده اصحاب امام ، سه سر بریده را

پیش پای حسین پرتاب کردند :

اول : سر عبداللّه بن عمیر .

دوم : سر عمر بن جناده که مادرش آن را برگرفت و گفت : احسنت ای میوه دلم !

سوم : سر سربلند عابس ، چون آن هنگام که کشته شد سرش از تن بریده شد ، جمعی گرد سرش با هم منازعه کردند و عمر سعد کشمکش آن ها را فیصل داد ، سپس سر را نزد حسین پرتاب کرد ! !

ابو ثمامه صائدی

نام مبارکش عمرو بن عبد اللّه صائدی و از دلاوران و شجاعان قبیله هَمْدان ، و از پیروان و شیعیان خاص امیر مؤمنان علیه السلام بود ؛ و در همه امور و مشاهد و مجاهدت ها با ولی اللّه الاعظم ، صاحب ولایت کلیّه و جانشین بلافصل رسول اسلام صلی الله علیه و آله همراهی داشت ؛ و ملازم رکاب سرور عارفان و امام عاشقان و چراغ روح پاکان بود .

پس از شهادت امیر مؤمنان با همه وجود و خالصانه و عاشقانه در محضر حضرت مجتبی علیه السلام قرار گرفت و جانانه از آن حضرت در امور دین و دنیا متابعت کرد .

پس از هلاکت معاویه و قرار گرفتن آن نابکار در چاه هاویه شیعیان از جمله ابوثمامه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و به وسیله نامه از حضرت حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه برای مبارزه با امویان و تشکیل حکومت اسلامی دعوت کردند تا به دل گرمی نامه های آنان ، نماینده ویژه آن حضرت ، جناب مسلم بن عقیل در کوفه مستقر شد .

ص:۹۷

به روایت فقیه بزرگ و محدث سترگ و دانشمند کم نظیر ، شیخ مفید در کتاب ارشاد ، ابوثمامه برای مسلم بن عقیل اسلحه می خرید و ابزار جنگ فراهم می ساخت و در این کار کوششی چشم گیر و سعی کامل و تلاش جامع داشت ، و اموالی که برای مسلم می آوردند به دستور جنابش به وسیله ابوثمامه ، هزینه تهیه اسلحه و ساز و برگ جنگی می شد .

ابن اثیر در کتاب خود معروف به کامل می گوید : چون ابن زیاد وارد کوفه شد و یاران مسلم به سرپرستی او آماده مبارزه با آن جرثومه پلیدی و فساد شدند ، مسلم بن عقیل ابوثمامه را به سرپرستی یک بخش از چهار بخش لشگر خود به سوی آن غدّار نابکار گسیل داشت و پرچمی به نام ابوثمامه برافراشت و او را سردار قبیله هَمْدان و تمیم نمود .

ابوثمامه دلاور ، آن رزمنده جنگ آور عبیداللّه بن زیاد را در قصر دارالاماره محاصره کرد ، و چندان که توانست در این محاصره پافشاری ورزید . و نیت و اراده اش این بود که آن دشمن خدا را با همه عوامل و دست یارانش از پای در آورد ، ولی حیله گری ابن زیاد و ترس مردم کوفه ، مسلم را غریب و تنها گذاشت ، و او را به ناچار در تاریکی شب به خانه طوعه کشانید ، و ابوثمامه هم پس از بی وفایی مردم و عقب نشینی آنان ، از مبارزه با دشمنان خدا در قبیله خود پنهان شد .

ابن زیاد به جستجوی ابوثمامه برخاست ، و در این زمینه اصرار و پافشاری داشت ؛ و اگر به او دست می یافت بی درنگ آن انسان والا را به سخت ترین مرحله دچار شکنجه و سپس او را قطعه قطعه می کرد . ولی آن عارف عاشق ، و صادق پاک دل و وضو گرفته از چشمه عشق ، در کمال شجاعت و بدون واهمه به صورتی پنهان از راه و بیراه از کوفه بیرون آمد و خود را میان راه به معشوق ابدی و امام

حقیقی و مطلوب واقعی اش حضرت حسین علیه السلام رسانید و دل از غم دنیا و آخرت رهانید ، و به همه جهانیان ثابت کرد که در هر شرایطی ، و در هر موقعیتی می توان صراط مستقیم را طی کرد ، و به دامان معشوق آویخت ، و گوی سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت با کوششی اندک و زحمتی خالصانه و بی درنگ به دست آورد .

طبری و دیگران روایت کرده اند : چون عمر سعد با ارتش نحس خود به کربلا رسید ، می خواست فرستاده ای را نزد حضرت حسین علیه السلام گسیل دارد ، تا راز آمدن آن حضرت را به آن سرزمین بفهمد ، ولی افراد لشگر از رفتن نزد آن جناب امتناع می کردند و عذر و بهانه می آوردند که ما با نامه نوشتن از او دعوت به کوفه کردیم و حیا می کنیم به عنوان سفارت نزد او رویم !

کثیر بن عبداللّه شعبی به پا خاست و گفت : مرا انتخاب کن تا نزد حسین بروم و پیغامت را به او برسانم و اگر بخواهی سر بریده اش را نزدت بیاورم !

عمر سعد گفت : نمی خواهم سربریده اش را بیاوری فقط نزد او برو و بگو برای چه به این سرزمین آمده ای ؟

او به جانب حضرت حسین علیه السلام روانه شد . ابو ثمامه وقتی چشمش به کثیر بن عبداللّه افتاد روی به حضرت حسین علیه السلام کرد و گفت :

یا اباعبداللّه ! همانا شریرترین و بی باک ترین مردم به سوی شما می آید ، سپس به سرعت به سوی کثیر بازگشت و سر راه بر او گرفت و به او فرمان داد :

شمشیرت را بگذار آنگاه نزدیک بیا .

کثیر گفت : نه به خدا سوگند تو را نمی رسد که این سخن با من گویی ، من هرگز اسلحه خود را از خود جدا نمی کنم ، من پیام آوری از سوی ابن سعد هستم ، اگر می خواهی با همین صورت پیامم را برسانم وگرنه بازگردم .

ابوثمـامه گفت : من اجـازه نمی دهم بـا اسـلحه به محضـر مولایم برسـی ، پیامت را به من بگو تا من به مولایم برسانم ، تو مرد فاسق و فاجر و خونریزی هستی و لیاقت رسیدن به محضر حسین را نداری .

کثیر برآشفت و دشنام داد و مراجعت کرد .

در بیشتر کتـاب هـای مقتـل آمـده : در گرماگرم روز عاشورا ، در حالی که دو بخش از یاران حضـرت حسـین علیه السـلام به شرف شـهادت رسـیده بودنـد و جز انـدکی بـاقی نبودنـد ابوثمامه وسط میـدان جنگ و کنار شـهیدان به خون خفته به محضـر حضرت حسین علیه السلام آمد و گفت :

یا ابا عبـداللّه ! نَفسـی لک الفِداء . إنی أری هؤلاء قَد اقْتَرَبُوا مِنْکَ وَلا وَاللّه لاتُقتَل حتّی اقتل دونَک إنشاءَ اللّه ، وَاُحبُّ أن ألقی رَبّی وَقدْ صَلّیتُ هَذِه الصَّلاهِ قَدْ دَنی وَقْتُها .

ای ابا عبـداللّه ! جانم فـدایت ، اگر چه پرچم مقاتلت افراخته اند ، و تنور جنگ افروخته اند ، به خدا سوگند تو کشـته نشوی تا من به خون خود نغلطم ، دوست دارم خدایم را دیدار کنم در حالی که این نمازی که وقتش رسیده با جماعت با تو بگذارم ! !

قالَ : فَرَفَعَ الحُسـینُ رَأسَهُ ثم قـالَ : ذَکرتَ الصَّلاهَ جَعَلَکَ اللّهُ مِنَ المُصَـلّینَ الـذّاکِرینَ ، نَعَمْ هذا أوّلُ وَقتها . ثُمَّ قالَ سَـلُوهُمْ أنْ یَکُفُّوا عَنّا حَتّی نُصَلّی .

امـام علیه السـلام سـر به جانب آسـمان برداشت و فرمود : ابوثمامه آری ، هنگام ظهر است خـدا تو را از نمازگزاران به حساب آورد که وقت نماز را متـذکر شدی ، اکنون از این مردم بخواهید که مهلت دهند تا ما به نماز قیام کنیم ، سـپس جنگ را ادامه دهیم .

حبیب بن مظاهر در برابر لشگر یزید آمد و فریاد برداشت : آیا شرایع اسلام را از

یاد برده ای ؟ آیا از جنگ و قتال باز نمی ایستی تا ما اقامه نماز کنیم ؟ و پس از نماز جنگ را ادامه دهیم (1) ؟

حصین بن نمیر فریاد برداشت : یا حسین ! هر چه می خواهی نماز به جای آر که نماز تو مورد پذیرش خدا نیست ! !

حبیب فریاد برداشت : ای فرزند زن شراب خوار ! آیا نماز تو پذیرفته می شود و نماز فرزند رسول خدا به درگاه خدا قبول نمی شود ؟ !

دیگر اصحاب نیز پاسخی دندان شکن به دشمن دادند ، از پی این گفتگو جنگ سختی درگرفت که حبیب بر اثر آن به شرف شهادت نایل آمد .

ابو ثمامه پس از ادای نماز خوف آماده جان فشانی شد ، به محضر حضرت حسین علیه السلام عرض کرد :

إنّی قَدْ هَمَمتُ أنْ الْحِق بِأصحابی وَکَرِهْتُ أنْ أتَخَلَّفَ وَأراکَ وَحیداً مِنْ أهْلِکَ قَتیلاً ، فَقالَ الحُسَینُ علیه السلام : تَقَدَّم یَا أباثُمامه فَإنّا لاحِقُونَ بِکَ عَنْ سَاعَهٍ :

همانا من آماده شده ام که خود را به یارانم برسانم و به آنان ملحق شوم ، و دوست ندارم که از راهی که آن بزرگواران رفتند باز بمانم و مرا طاقت نیست که تو را این گونه غریب و بی مدد کار یا مقتول ببینم ، حضرت فرمود : ای ابوثمامه ! قدم پیش بگذار که ما هم به همین نزدیکی به شما ملحق خواهیم شد .

در این هنگام ابوثمامه چون سیل سراشیب و شیر مهیب خود را به سپاه دشمن زد و از چپ و راست بر آن روبهان بی ریشه و اساس حمله برد و گروهی را به خاک

۱- (۱)) - مقتل الحسین ابو مخنف : ۱۴۲ .

هلاك انداخت ، تا بر اثر جراحت زياد به لقاء اللّه پيوست .

در زيارت ناحيه مقدسه آمده :

السَّلامُ عَلیَ أبی ثُمَامه عَمْرو بْنِ عَبدُاللّهِ الصَّائِدی .

آری ، او ثـابت كرد كه می توان نمـاز واجب را در ميـدان هر حادثه سـنگين و خطرناكی گرچه پای از دست دادن جان باشـد حتی با جماعت به جای آورد .

و ثابت كرد كه در دل همه سختی ها می توان شيعه واقعی و پيرو امام زمان خود بود . و ثابت كرد كه می توان در سخت ترين مـوقعيت هـا از حق دفـاع كرد ، و در برابر دشـمن غـدّار ايسـتاد ، و بـا او تـا فروش جـان به حضـرت جانـان و رسـيدن به لقـای حضرتش ، و قرار گرفتن در جنّت ذات مقابله كرد .

فرزند برادر حذيفه بن اسيد غفاری

شيخ جليل محمد بن حسن صفار قمی در كتاب معتبر و با ارزش بصائر الدرجات به سند خود از حذيفه بن اسيد كه از اصحاب رسول خـدا بود ، و از بيعت كننـدگان زير درخت كه خـدا از آنان اعلام رضايت كرد ، و در قيامت از حواری حضـرت حسـن عليه السـلام است روايت می كنـد : چون حضـرت مجتبی پس از صـلح بـا معـاويه كه مايه بقای درخت دين و حافظ اسـلام تا قيامت بود به سوی مدينه حركت كرد ، من با حضرت همراه شدم .

در طور مسير ملاحظه می كردم شتری با بارش پيش روی حضرت در حركت است و آن بزرگوار از آن شتر جدا نمی شود !

من از بار آن شتر خبر نداشتم ، ولی می ديدم شتر به هر طرف می رود حضرت مجتبی متوجه اوست ! به حضرت گفتم : پدر و مادرم فدايت ، مگر بار اين شتر چيست كه شما چشم از آن بر نمی داريد ، و از آن جدا نمی شويد ؟

فرمود : نمی دانی بارش چیست ؟ گفتم : نه . فرمود : بارش دیوان و دفتر است .

گفتم چه دیوان و دفتری ؟ فرمود : دیوان و دفتری که نام شیعیان و پیروان ما در آن ثبت است .

حذیفه می گوید : به حضرت گفتم : ای فرزند رسول خدا ! من دوست دارم نام خود را در این دیوان ببینم ، حضرت فرمود : فردا بیا تا به تو نشان دهم .

حذیفه می گوید : چون صبح دمید با فرزند برادرم به محضر حضرت رسیدیم ، فرمود : حاجتت چیست ؟

عرض کردم وفا به وعده ای که دیروز به من دادید فرمود : این جوان کیست ؟ گفتم : فرزند برادر من است . او با سواد است و من بی سواد . وی را همراه خود آورده ام تا اسامی را در آن دیوان بخواند . حضرت فرمان داد دیوان و دفتر اوسط را بیاوردند . چون آوردند پسر برادر حذیفه شروع به مطالعه کرد ، ناگهان در حال قرائت گفت : ای عمو ! این نام من است که در این دیوان ثبت است و نور می دهد و از آن روشنائی تلألؤ دارد !

حذیفه گفت : بنگر به بین نام من در کجای دفتر است ؟ فرزند برادرش نام او را در آن دیوان ملکوتی پیدا کرد ، هر دو مسرور و خوشحال شدند که نامشان به عنوان شیعه در دفتر اهل بیت ثبت است (۱) .

پسر برادرش که نور ایمان و اخلاق و عمل صالحش از افق نامش در دیوان نام شیعیان می درخشید و از نوریان و ملکوتیان بود در حادثه بی نظیر کربلا کنار حضرت سید الشهدا علیه السلام ثابت قدم ماند تا به درجه رفیع شهادت رسید و ثابت کرد که : نوریان مر نوریان را جاذبند . و ثابت کرد که :

« الطَّیبینَ لِلطَّیِّبات » .

ص:۱۰۳

۱- (۱)) - بصائر الدرجات : ۱۹۲ ، نادر من الباب ، حدیث ۶ .

و ثابت کرد که انسان خاکی با تحقق دادن مقام خلافت اللّهی می تواند انسان نوری شود و از پهن دشت ناسوت به عرضه گاه ملکوت برسد و آوازه اش را در همه هستی پایدار و جاودان سازد .

ابوالحتوف بن حرث وسعد بن حرث

رجال مامقانی و اعیان الشیعه والکنی والالقاب از کتاب حدائق الوردیه نقل می کنند که : این دو برادر از خوارج نهروان بودند، و با عمر سعد برای جنگ با حضرت حسین علیه السلام و مقاتله با امام معصوم به سرزمین کربلا آمدند و تا روز عاشورا در لشگر عمر سعد بودند .

چون یاران حضرت حسین علیه السلام در کمال معرفت و اخلاص به جهاد برخاستند ، و با جانفشانی از تنگنای زندگی موقت دنیا رستند و به لقای حق پیوستند ، آن دو برادر صدای غربت امام و یاری خواهی او را با جمله :

هل من ناصر ینصرنی و هل من معین یعیننی

شنیدند ، و اضطراب و ناله و فریاد اهل بیت و زنان و دختران حرم را دیدند ، با اندکی تأمل و اندیشه در کار خود و در کار حضرت حسین علیه السلام دریافتند که مسیرشان باطل و مسیر حضرت حسین علیه السلام حق است ، و این تفکر و اندیشه پاک سبب شد که رحمت حضرت محبوب آنان را دریابد ، و دست لطف و عنایت حق از آنان دست گیری کند .

روی به یکدیگر کردند و گفتند : ما شعارمان این است :

لَاحُکْمَ إلّاللّه وَلَاطَاعَه لِمَنْ عَصَی اللّه .

حکومت جز ویژه خدا نیست ، و هرگز اطاعت و پیروی از کسی که بر خدا عصیان ورزیده جایز نمی باشد .

ص:۱۰۴

آیـا یزیـد و ابن زیـاد و عمر سـعد مطیع خداینـد تا اطاعت از آنان جایز باشـد ، و حسـین عاصـی بر خـدا تا پیروی از او حرام و ممنوع باشد ؟ !

این حسـین است که فرزنـد پیامبر ماست ، و از افق وجودش جز بنـدگی و عبادت و دانش و بصـیرت طلوع نمی کند . این عمر سعد است که به خواسته حرام زاده ای چون ابن زیاد برای کشتن حسین فرزند پیامبر - آن پیامبری که فردای قیامت به شفاعت حضرتش در عرصه محشر امید داریم - آمده !

چگونه و با چه دلیل عقلی در این حالی که یکّه و تنهاست و دچار غربت و بی یاری است و هـدفی جز حق ندارد با او بجنگیم و فریاد هل من ناصر او را پاسخ نگوییم ؟ !

پس هر دو که از برق بصـیرت دلشـان روشن شـده بـود ، و به عروه الوثقـای هـدایت خـاص حق چنـگ زده بودنـد ، و از چـاه ضلالت بِـدر آمده و به قلّه هدایت رسـیده بودند ، و این معنا را عملا به اثبات رسانیدند که می توان با کمترین وقت به تجارت پرسود ابـدی دست زد ، و ساختمان بی پایه گمراهی را با توبه و بازگشت به حق و چنگ زدن به دامان امام هـدایت تخریب و به جایش ساختمان با بنیان هدایت و فضـیلت را ساخت ، شمشیر از غلاف کشیدند و به سوی حضرت حسین علیه السلام آمده ، پیش روی حضـرت با دشـمن به مقاتله برخاسـتند و گروهی را به چاه هاویه در دوزخ پر عـذاب فرسـتادند ، و هر دو با کمال اخلاص و معرفت و بینش و بصیرت در برابر دیدگان حضرت حسین علیه السلام آن منبع شرافت و عزت به شرف شهادت نائل شدنـد ، تا به جهانیان ثابت کنند که توبه و بازگشت ، و اندیشه و تفکّر و از خود گذشـتگی ، و پیروی از مقام امامت و ولایت گرچه در زمانی انـدک می تواند مایه به دست آوردن سـعادت دنیا و آخرت و سـبب نیک نامی در فضای گنبد دوّار ، و پاک شدن زشتی های پرونده گردد .

اسلم بن عمرو برده ای برتر از همه آزادگان

اسلم بن عمرو برده ای بود که حضرت حسین علیه السلام او را پس از شهادت برادرش حضرت مجتبی علیه السلام خرید و وی را به حضرت زین العابدین علیه السلام بخشید . محمد بن یوسف گنجی شافعی ، و ابونعیم اصفهانی ، و محدث قمی از اسلم بن عمرو در کتاب های خود یاد کرده اند و بزرگان دین هم چون صاحب کتاب فرسان الهیجا او را از قاریان قرآن شمرده اند .

شغل او کتابت برای حضرت حسین علیه السلام بود ، و چون حضرت از مدینه به سوی مکه حرکت کرد ملازم رکاب آن حضرت شد ، و با آن بزرگوار از مکه به کربلا آمد تا در روز عاشورا به شرحی که می آید به شرف شهادت نایل آمد و بر کرامت همه آزادگان جهان افزود .

در کتاب بحر اللئالی و روضه الاحباب آمده : چون این غلام وفادار و برده خریداری شده که از همه آزادگان برتر بود در طلب اذن جهاد به محضر حضرت حسین علیه السلام آمد .

حضرت فرمود : از فرزندم سید سجاد علیه السلام اجازه جهاد بخواه .

آن سعادتمند دنیا و آخرت از امام سجاد علیه السلام اذن جهاد خواست و با اهل حرم وداع گفت و به میدان جنگ شتافت ، و هفتاد نفر را به شمشیرش که در راه دفاع از امامت به کار گرفته بود به دوزخ فرستاد .

حضرت سجاد علیه السلام با بالا زدن دامن خیمه به تماشای کارزار آن مرد الهی نشست ، و از این که برده ای زر خرید به دفاع از امامت برخاسته مسرور و شاد بود .

برده وفادار پس از کارزاری عظیم و جنگی نمایان و جهادی خالص ، دوباره به محضر حضرت سجاد علیه السلام شتافت و با آن حضرت وداع گفت و به میدان بازگشت .

این بار از کثرت کوشش و سعی و مقاتله سنگین و شدت عطش و جراحت زیاد ، به خاک افتاد .

حضرت حسین علیه السلام به بالین او حاضر شد و سخت گریست و صورت مبارک برگونه غلام گذاشت تا به جهانیان بفهماند که ارزش معنوی این برده هم چون ارزش فرزندش علی اکبر است ، و ثابت کند که او از همه تعلقات برای خدا و در راه خدا رهید و از مصادیق بارز

فانی لا اعلم اصحاباً خیراً من اصحابی

شد .

آری ، حضرت حسین علیه السلام یارانی را در جهان به خوبی آنان و بهتر از آنان سراغ نداشت .

وهب بن وهب

طریحی در کتاب با ارزش منتخب از این جوان کم نظیر و عارف بی بدیل یاد کرده است و محدث قمی در نفس المهموم از روضه الواعظین فتّال نیشابوری و امالی حضرت صدوق نقل می کند که : وهب بن وهب مردی نصرانی بود و در مسیر راه با کاروان نور برخورد کرده و خود و مادر و همسرش به دست حضرت حسین علیه السلام به شرف اسلام مشرف شدند و به کاروان نور پیوستند و دل از هرچه بود جز حضرت حسین علیه السلام گسستند .

روز عاشورا برای رفتن به میدان کارزار و جهاد فی سبیل اللّه از معشوق طلب رخصت کرد ، و چون از شب زفافش با همسرش بیش از هفده روز نگذشته بود مفارقت او بر همسرش گران آمد .

زن در آن وضعیت شگفت ، به شوی خود گفت : ای وهب ! برای من روشن

است که چون تو در رکاب حضرت حسین علیه السلام به شهادت رسی در بهشت عنبر سرشت جای گیری ، و با حور بهشت هم آغوش شوی ، واجب و فرض است که در محضر حضرت حسین علیه السلام با من عهد استوار و پیمان پایدار بندی که فردای قیامت جدای از من در بهشت اقامت ننمایی .

پس هر دو به محضر حضرت حسین علیه السلام رسیدند زن به امام ملکوتیان و هادی خاکیان عرضه داشت : مرا از حضرت تو دو خواسته است : نخست این که این جوان برومند و شوی نیکو صورت و زیبا سیرت به زودی شهید می شود ، و مرا در این معرکه هیچ فریادرسی نیست بنابر این مرا به اهل بیت خویش سپار تا هم چون یکی از خودشان از من محافظت نمایند . و دیگر این که : امروز وهب شما را گواه گیرد که فردای قیامت مرا فراموش نکند .

امام از شنیدن این سخنان به شدت گریست و هر دو درخواست او را اجابت فرمود و خاطر آن زن با معرفت و وفادار را مطمئن ساخت .

وهب برای دفاع از دین به میدان شتافت . در گرماگرم کارزار دو دستش از بدن جدا شد . همسر مهربان و گران قدرش عمود خیمه را بر گرفت و به رزمگاه آمد و فریاد زد : ای وهب ! پدر و مادرم فدایت باد ، چندان که در توان داری و قدرت و نیرویت اجازه می دهد به رزم و جهاد ادامه ده ، و دشمن را از حریم رسول خدا دور کن .

وهب گفت : همسر با وفایم ! چه شده که مرا به جنگ ترغیب می کنی و به جهاد تشویق می نمایی ؟

زن گفت : من خود وقتی صدای

وَاغُرْبَتَاه وَاقِلَّهَ نَاصِراه وَوَاوَحْدَتَاه هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنّا .

را از حسین شنیدم دل از حیات شستم و به زندگی دنیا پشت پا زدم و با خود گفتم :

ص:۱۰۸

زندگی پس از اهل بیت به چه کار آید ؟ اکنون عزم جزم کرده ام تا با این نابکاران بجنگم و جان بر سر این کار دربازم !

وهب گفت : ای زن ! به خیمه ها باز گرد که تو را جهاد بر عهده نیست .

همسر شیر دلش گفت : من روی از جهاد نتابم تا همراه تو به خون درغلطم و جان ناقابل فدای حسین علیه السلام کنم .

وهب چون دست در بدن نداشت که او را باز دارد ، با دندان جامه همسر برگرفت و از حمله به دشمن باز داشت .

زن خود را از دست وهب رهانید . وهب فریاد برداشت و از حضرت حسین علیه السلام برای بازگرداندن همسرش یاری خواست .

امام به میدان آمد و فرمود : خدایتان پاداش خیر دهد ، شما را از سوی اهل بیت من جزای نیکو باد . ای زن ! به سراپرده زنان بازگرد ؛ زیرا مقاتلت بر زنان روا نیست .

زن گفت : مولای من ! بگذار تا بجنگم چون کشته شدن بر من آسانتر از اسارت به دست بنی امیه است .

حضرت فرمود : برگرد تو با زنان ما به یک حال خواهی زیست و نهایتاً او را به زبان نصیحت و موعظت بازگردانید .

از طرف دیگر دشمن به وهب حمله کرد و او را دستگیر نمود و نزد عمر سعد گسیل داشت . عمر سعد گفت : ما اشد صولتك ! حمله ات در این میدان رزم چه سخت و دشوار بود ! و آنگاه فرمان داد تا سر از بدن وهب جدا کردند و آن سر را به سوی سپاه حسین پرتاب کرد . مادر وهب سر بریده دل بندش را گرفت و بوسید و گفت :

« الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی بَیَّضَ وَجْهی بِشَهَادَتِکَ بَیْنَ یَدَی ابی عَبْدِاللّه » .

ص:۱۰۹

خدا را سپاس که به سبب شهادتت در پیش روی حسین مرا آبرومند ساخت .

سپس روی به دشمن کرد و گفت : ای امت نکوهیده ، و جمعیت عاری از شرف ! و ای مردمان ناخلف ! گواهی می دهم که نصاری در کلیسا و یهود در کنیسه بر شما شرف و برتری دارند .

و سپس از روی خشم سر بریده را به سوی سپاه عمر سعد پرتاب کرد ، و آنگاه عمود خیمه را برگرفت و به میدان تاخت و دو نفر از نفرات دشمن را به خاک هلاک انداخت .

حضرت حسین علیه السلام به میدان رفت و او را بازگردانید و گفت : بر جای بنشین که جهاد بر زنان روا نیست تو و فرزندت وهب با جدّ من پیامبر در بهشت جای دارید .

آن مادر نیکو سیرت به فرمان امام بازگشت و گفت :

الَهی لَاتَقْطَعْ رَجَائی .

خدایا ! امیدم را به رحمت و عنایاتت و به لطف و کراماتت ناامید مکن .

امام به او فرمود : خدا هرگز امید تو را قطع نخواهد کرد .

جابر بن حجاج

مامقانی در کتاب رجال خود از او یاد کرده ، و ارباب تاریخ در باره او گفته اند :

او سوارکاری بسیار شجاع و انسانی والا و از مردم کوفه و شیعه ای ناب و خالص بود .

وی در کوفه با کمال صلابت با مسلم بن عقیل به عنوان نایب خاص حضرت حسین علیه السلام دست بیعت داد ، و هنگامی که مردم سست پیمان آن شهر ، مسلم را رها کردند ، جابر میان قبیله خود پنهان شد تا زمانی که شنید حضرت حسین علیه السلام به کربلا آمده است .

او با ترفندی شگفت و با حیله ای کارساز و نقشه ای عجیب و تدبیری غریب ، خود را به لباس دشمن آراست و وارد لشگر عمر سعد شد و در کمال آرامش خود را به کربلا رسانید . آنگاه از صف دشمن جدا شد و به صف دوست پیوست و روز عاشورا به فیض با عظمت شهادت نایل شد ، تا ثابت کند اگر انسان بخواهد صراط الهی را طی کند و به دوست بپیوندد می تواند ، گرچه مسیرش از لابلای هزاران دشمن و انواع فتنه ها و بلاها بگذرد .

جابر بن عروه غفاری

شرح شافیه از مقتل خوارزمی روایت می کند :

جابر بن عروه مردی سالخورده و پارسا بود ، و در جنگ بدر و دیگر جنگ ها در رکاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای اعتلای دین شمشیر زد .

روز عاشورا دستمالی بر پیشانی بسته بود که ابروانش را از فرو افتادن بر چشم حفظ کند تا از دیدار چهره مبارك و نورانی حضرت حسین علیه السلام باز نماند .

امام چون نگریست جابر با آن سالخوردگی و پیری - که هنگام استراحت و بازنشستگی است - با کمال رغبت و شوق آهنگ رزم با دشمن را دارد تا با خون درخت دین را آبیاری نماید ، و چراغ اسلام را روشن نگاه دارد ، و از حریم اهل بیت دفاع نماید ، فرمود :

شَکَرَ اللّهَ سَعْیَکَ یَا شَیْخ .

ای پیرمرد ! خدا به کوشش و جهادت پاداش فراوان دهد .

او ثابت کرد که انسان برای دفاع از اسلام و کیان انسانیت زمانی به نام بازنشستگی ندارد .

جناده بن حرث انصاری

ابن عساکر در تاریخ خود از ابن مسعود روایت می کند که : رسول خدا برای جناده بن حرث نامه ای به این مضمون نوشت :

این نوشته ای است از محمد رسول خدا برای جناده و قوم او و کسانی که زیر مجموعه او هستند و از وی پیروی می نمایند به این که : نماز را بر پا بدارند ، و زکات بپردازند ، و از خدا و رسول اطاعت کنند که هر کس چنین کند ، در امان خدا و رسول است .

نصر بن مزاحم در کتاب وقعه صفین می گوید : جناده در جنگ صفین در محضر امیرمؤمنان علیه السلام جهاد کرد ، و داد مردانگی داد .

در ابصار العین آمده : جناده از مشاهیر شیعه بود و در کوفه با مسلم بیعت کرد ، و هنگامی که مردم مسلم را رها کردند ، جناده با عمرو بن خالد صیداوی و نافع بن هلال و مجمع بن عبداللّه در سرزمین غریب هجانات به حضرت حسین علیه السلام ملحق شدند .

از شگفتی های برنامه این چهار یار خالص حضرت حسین علیه السلام این است که حر بن یزید که در آن هنگام سردار لشگر دشمن بود به حضرت حسین علیه السلام گفت :

این چهار نفر از کوفه آمده اند و بر من است که آنان را حبس کنم یا به کوفه بازگردانم .

حضرت حسین علیه السلام در پاسخ حر فرمود : اینان از یاران من هستند و به منزله مردمی می باشند که با من آمده اند ، از ایشان چنان حمایت می کنم که از خود حمایت می نمایم ؛ پس هرگاه بر این قرار هستی که کاری با تو ندارم وگرنه با تو برای حفظ اینان می جنگم .

ص:۱۱۲

حر با دیدن این وضع و ایستادگی حضرت حسین علیه السلام در دفاع از یارانش ، از تعرض به آن چهار نفر باز ایستاد .

اینان نشان دادند که باید آن گونه شد که امامی چون حضرت حسین علیه السلام برای حفظ انسان در برابر دشمن از جان مایه بگذارد و به دفاع از کیان و کرامت آدمی حاضر به جنگ با دشمن شود .

جناده در ابتدای جنگ همراه عمرو بن خالد و سعد مولی عمرو بن خالد و مجمع بن عبداللّه ، به ارتش شیطانی حمله بردند و در محاصره دشمن غدار قرار گرفتند . وجود مبارک قمر بنی هاشم با حمله خود به دشمن ، حلقه محاصره را شکست و آنان را نجات داد . دیگر باره که لشگر به آن بزرگواران حمله کردند همگی یک جا و در یک مکان به شرف شهادت دست یافتند .

امام زمان علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه به جناده بن حرث سلام داده است .

حبیب بن مظاهر اسدی

شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام به شمار آورده است .

طریحی در منتخب می گوید : پیامبر اسلام با گروهی از یاران و اصحاب از راهی عبور می کردند . جمعی از اطفال مشغول بازی بودند . پیامبر در آن میان کودکی را گرفت و نزد خود نشانید و میان دیدگانش را پیوسته بوسه داد ، و نسبت به او کمال ملاطفت و مهربانی را روا داشت . یاران سبب این همه لطف و محبت پیامبر را به آن کودک جویا شدند .

حضرت فرمود : دیدم این کودک همراه حسین قدم برمی داشت ، هرگاه حسین بر خاک راه عبور می کرد او خاک زیر قدم حسین را برمی داشت و به صورت خود

می مالید ، به این خاطر او را دوست دارم و مورد محبت قرار می دهم ، امین وحی به من خبر داد که این کودک در حادثه کربلا خواهد بود و به یاری حسین من خواهد شتافت ! !

و آن کودک به روایت تحفه الحسینیه حبیب بن مظاهر اسدی بود ، که نشان می دهد انسان از نظر معنویت و ارزش های باطنی می تواند به جایی برسد که امین وحی گزارش گر وضع مثبت او گردد .

رجال کشی به سند خود از فضیل بن زبیر روایت می کند که : روزی میثم تمّار در حالی که سوار بر مرکب بود مورد استقبال حبیب قرار . گرفت هر دو با هم مشغول صحبت شدند .

حبیب گفت : من مردی را می نگرم که جلوی پیشانی اش مو ندارد ، خربزه و خرما می فروشد ، او را در خانه الزرق بر دار می کشند و به پهلویش نیزه می زنند .

کنایه از این که : میثم ! در آینده در راه عشق علی با تو اینگونه رفتار خواهد شد .

میثم هم گفت : من مردی را می نگرم که دارای صورت سرخی است و از برای او دو گیسو است ، برای یاری پسر دختر پیامبر از کوفه خارج می شود و به شهادت می رسد و سر بریده اش را در کوفه می گردانند !

آنگاه از هم جدا شدند ، گروهی که سخنان آن دو را شنیدند گفتند : مردمی دروغگوتر از این دو ندیدیم . در این حال رشید هجری به طلب آنان از راه رسید و سراغشان را گرفت . گفتند : اینجا بودند و چنین و چنان گفتند . رشید گفت : خدا برادرم میثم را رحمت کند که دنباله حدیث را نگفت که آورنده سر بریده حبیب عطایش از دیگران صد درهم بیشتر است .

آن جماعت گفتند : این از آن دو نفر دروغگوتر است .

راوی می گوید : به خدا سوگند روزگاری نگذشت که میثم را بر دار زدند ، و سر

حبیب را به کوفه آوردند و آنچه هر دو خبر دادند واقع شد ! !

کشی در رجال خود می گوید : حبیب از هفتاد نفری است که حسین را یاری می دادند و با کوه های آهن ملاقات کردند ، یعنی با سوارانی که غرق آهن و فولاد بودند و به قصد کشتن حسین علیه السلام آمده بودند روبرو شدند . آنان با سینه ها و صورت های خود از تیرها و شمشیرها با کمال شجاعت استقبال کردند ، در حالی که دشمن امانشان می داد و با مال و ثروت به تطمیع آنان دست می یازید ؛ ولی نه امان دشمن را پذیرفتند ، و نه به قبول مال و ثروت تن دادند ، و نه به وعده های دشمن رغبت نمودند . و می گفتند : ما را در پیشگاه خدا در تنها گذاردن حسین علیه السلام عذری نخواهد بود ، و اگر حسین علیه السلام را واگذاریم تا کشته شود و ما زنده بمانیم به رسول خدا در قیامت چه جواب دهیم ، به خدا سوگند تا مژگان چشم ما حرکت می کند دست از یاری حسین علیه السلام برنداریم . سپس جهاد کردند تا همگی شهید شدند .

کشی می گوید : چون حبیب از خیمه بیرون شد شادان و خندان بود . بریر که سید قاریان قرآن بود گفت : ای حبیب ! این زمان ساعت خنده زدن نیست . حبیب گفت : کدام وقت سزاوارتر از این زمان به خوشحالی و خنده است ؟ به خدا سوگند میان ما و معانقه حور همین است که این کافران بر ما حمله کنند .

آیت اللّه سید محسن جبل عاملی در اعیان الشیعه در جلد بیستم در ترجمه حبیب می گوید : او حافظ همه قرآن بود ، و هر شب پس از نماز عشا تا طلوع فجر یک ختم قرآن داشت ! !

حبیب در جنگ جمل و صفین و نهروان در رکاب امیرمؤمنان علیه السلام حاضر بود .

و او را از خواص اصحاب آن حضرت و از حاملان علوم و اسرار شاه ولایت و اصفیای آن حضرت شمرده اند .

ص:۱۱۵

حضرت حسین علیه السلام هنگامی که وارد کربلا شد ، نامه ای به اهل کوفه به طور عام و نامه ای ویژه به این مضمون برای حبیب بن مظاهر نوشت :

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم مِنْ الحُسَیْنِ بْنِ عَلی الیَ الرَّجُل الفَقیه حَبیبِ بْنِ مَظاهِرِ الأسَدی ، أمّا بَعْد فَقَدْ نَزَلْنا کَرْبَلَا وَانْتَ تَعْلَمْ قَرَابَتی مِنْ رَسُولِ اللّهِ فَاِنْ ارَدْتَ نُصرَتَنا فَاقْدِمْ الَیْنَا عَاجِلاً .

بنام خدای بخشاینده مهرگستر . از حسین بن علی به آن مرد فقیه فهیم حبیب بن مظاهر اسدی ، ما در کربلا اقامت گرفته ایم ، تو نزدیکی مرا به رسول خدا می دانی ، اگر قصد یاری ما را داری به سرعت به سوی ما بشتاب .

حبیب پس از خواندن نامه با عبور از مقدماتی که بیشتر جنبه حفظ اسرار و تقوای سیاسی داشت به همسرش گفت : مطمئن باش که این محاسن سپیدم را در یاری و نصرت حسین به خون گلویم رنگین خواهم کرد . سپس از خانه بیرون شد که راه فرار از کوفه را به دور از چشم دشمن ارزیابی کند . در مسیر راه با مسلم بن عوسجه مصادف شد که می خواهد از مغازه عطاری جهت خضاب محاسن خود حنا بخرد .

حبیب گفت : ای مسلم ! مگر خبر نداری که مولایمان حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شده بیا به یاری او بشتابیم . مسلم بن عوسجه بی درنگ مهیای خارج شدن از کوفه شد !

حبیب غلام خود را طلبید و اسبش را به او سپرد و گفت : این اسلحه را زیر لباس خود پنهان دار و از فلان راه عبور کن و در فلان منطقه منتظر من باشد ، و اگر کسی از تو احوال پرسید بگو : بر سر فلان مزرعه می روم .

غلام به فرمان حبیب عمل کرد . سپس حبیب خود را از راه و بی راه به طور

ناشناس به غلام رسانید . شنید غلام با آن اسب به این گونه سخن می گوید : ای اسب ! اگر آقایم حبیب نیامد من خود بر تو سوار می شوم و برای یاری حسین علیه السلام به کربلا می روم .

این سخن دل حبیب را لرزانید و سیلاب اشک از دیدگانش جاری کرد و گفت :

یا اباعبدالله ! پدر و مادرم فدایت کنیززادگان برای تو غیرت به خرج می دهند وای بر آزادگان که دست از یاری تو باز دارند !

سپس سوار بر اسب شد و به غلام گفت : تو در راه خدا آزادی به هر کجا که می خواهی برو . غلام روی دست و پای حبیب افتاد و گفت : ای سید من ! مرا از این فیض محروم مکن ، مرا هم همراه خود ببر که دوست دارم جانم را فدای حسین کنم !

حبیب درخواست او را پذیرفت و با غلام روانه کربلا شد .

یاران حسین به استقبال حبیب شتافتند . زینب کبری پرسید : چه خبر است که یاران به هم برآمده اند ؟ گفتند : حبیب بن مظاهر به یاری شما آمده است .

حضرت فرمود : سلام مرا به حبیب برسانید .

چون سلام زینب کبری را به حبیب رسانیدند ، حبیب کفی از خاک برگرفت و بر فرق خود پاشید و گفت : من کیستم که دختر کبرای امیر عرب به من سلام رساند ! !

از برنامه های بسیار مهم حبیب ، درخواست وصیت در آخرین لحظات عمر مسلم بن عوسجه از مسلم بود :

هنگامی که حبیب با حضرت حسین علیه السلام بر سر مسلم بن عوسجه آمدند ، او را رمقی در بدن بود ، حبیب خطاب به مسلم گفت : ای مسلم ! بر من سخت است که تو را اینگونه آغشته در خون ببینم ، تو را به بهشت بشارت باد .

ص:۱۱۷

مسلم با صدایی ضعیف گفت :

بَشَّرَکَ اللّه بِخَیْر .

خدا تو را به خیر مژده دهد .

حبیب گفت : اگر نبود که ساعت دیگر به تو ملحق می شوم یقیناً دوست داشتم که اگر وصیتی داری با من در میان بگذاری ! که من با جان و دل در انجام آن کوشش لازم نمایم .

مسلم به سوی امام اشاره کرد و گفت : وصیت من با تو این است که از یاری این غریب دست باز نداری !

حبیب گفت : به پروردگار کعبه جز این عمل نکنم و دیده ات را به اجرای این وصیت روشن سازم .

و در کتاب مهیج الاحزان گوید : هنگامی که حبیب آماده شهادت شد ، حضرت حسین علیه السلام به او فرمود : تو از جد و پدرم یادگاری ، پیری تو را دریافته ، چگونه راضی شوم به میدان بروی ؟

حبیب گریست و گفت : می خواهم نزد جدت روسپید باشم و پدر و برادرت مرا از یاری کنندگان شما به حساب آورند .

در مقتل ابو مخنف آمده :

لمّا قُتِلَ حبیب بَانَ الاِنْکِسَار فِی وَجهِ الْحُسَیْن وَقَالَ : لِلّهِ درک یَا حَبیب لَقَدْ کُنْتَ فَاضِلاً تَخْتِمُ الْقُرآنَ فِی لَیْلَهٍ وَاحِدَه ! !

هنگامی که حبیب شهید شد ، در چهره حضرت حسین علیه السلام شکستگی نمایان گشت ، و گفت : حبیب خدا تو را پاداش نیک دهد ، تو مرد دانشمند و بافضلی بودی و در یک شب یک ختم قرآن می نمودی !

ص:۱۱۸

حنظله بن اسعد شباسی

حنظله ، از جوان مردان روزگار و شجاعان نامدار ، و از انسان های برجسته بود .

ارباب رجال و مقاتل و محدثین ، نام نامی و اسم گرامی و نورانی او را زینت کتاب های خود کرده اند ، و او را از بزرگان کم نظیر شیعه به شمار آورده اند ، و وی را به شجاعت و فصاحت زبان ، و قرائت قرآن ستوده اند .

او در دلِ فتنه و ناامنی ، و جوّ ارعاب و وحشت ، و فضای جاسوسی و ترس ، خود را از کوفه به کربلا رسانید ، تا با دفاع از دین و اهل بیت علیهم السلام گوی سعادت دنیا و آخرت را به دست آورد .

حنظله از جمله کسانی است که حضرت حسین علیه السلام او را برای گفتگو با سردار سپاه دشمن ، ابن سعد عنید ، گسیل داشت .

در کتاب شریف منتهی الآمال آمده : حنظله قَدّ مردی برافراشت و پیشاپیش امام ایستاد و در حفظ و نگهداری آن حضرت ، خود را سپر تیر و نیزه و شمشیر ساخت ، و هر زخم شمشیر و سنانی که به قصد امام می رسید آن را عاشقانه به جان خود می خرید ؛ و همی ندا در می داد که :

ای قوم ! من می ترسم بر شما همانند آن عذاب هایی که بر امت های گذشته وارد شد وارد شود ، و مانند عذاب های قوم نوح و عاد و ثمود ، و آنان که پس از ایشان راه کفر و انکار گرفتند بر شما نازل گردد ، من بر شما از روز قیامت می ترسم ، روزی که از صحرای محشر رو به دوزخ گردانید و شما را از عذاب الهی نگاه دارنده ای نباشد .

ای قوم ! حسین را مکشید که خدا شما را به سبب عذاب ، مستأصل و هلاک کند .

ص:۱۱۹

مطابق برخی از روایات ، حضرت حسین علیه السلام فرمود :

ای حنظله بن اسعد ! خدا تو را رحمت کند . بدان که این گروه مستوجب و مستحق عذاب شدند . تو اینان را به سوی حق دعوت کردی ولی آنان از پذیرش دعوتت امتناع کردند ، و بر تو و یارانت تاختند و به تو و اصحاب تو ناسزا گفتند .

حنظله گفت :

فدایت شوم سخن به صدق گفتی ، آیا من به سوی پروردگارم نروم ، و به برادرانم ملحق نشوم ؟

حضرت فرمود :

چرا ای حنظله ! شتاب کن و به سوی آنچه از جانب حق برایت مهیا شده برو که از دنیا و آنچه در دنیاست بهتر است . آری ، برو به سوی سلطنتی که هرگز کهنه نشود و زوال نپذیرد .

پس حضرت را وداع کرده و گفت :

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أبَاعَبْدِاللّه ! صَلّی اللّهُ عَلَیْکَ وَعَلی أهل بَیْتِکَ وَعَرَّفَ بَیْنَنَا وَبَیْنَکَ فِی الْجَنَّهِ .

حضرت حسین دعای حنظله را آمین گفت ، سپس حنظله به میدان شتافت و سر در راه جانان داد و جان به جان آفرین از طریق شهادت تسلیم کرد .

مردی با بصیرت از قبیله خزیمه

در مقتل ابومخنف آمده : عمر سعد مردی از قبیله خزیمه را به رسالت نزد حضرت حسین علیه السلام فرستاد که به آن حضرت بگو : قصد تو از آمدن به این سرزمین چیست ؟

آن مرد تا کنار خیمه امام آمد ، حضرت به یارانش فرمود : او را می شناسید ؟

گفتند : آری ، وی اهل خیر و صلاح است و جای شگفتی است که در چنین موقعیتی شنیع و فظیع و خطرناک و پر فتنه پیدا شده است .

حضرت فرمود : از او بپرسید چه می خواهد ؟

به او گفتند : چه قصدی داری ؟

گفت می خواهم خدمت حضرت حسین برسم .

زهیر بن قین گفت : سلاح خود را زمین بگذار و وارد شو .

گفت : اطاعت می کنم . سلاحش را بر زمین گذاشت و وارد شد . پس از سلام به محضر حضرت حسین علیه السلام ، دست و پای آن بزرگوار را بوسید و گفت : مولای من ! چه چیز شما را به این صحرا کشانید ؟

حضرت فرمود : نامه های شما مردم کوفه که پی در پی فرستادید .

گفت : پسر پیامبر ! مردمی که به سوی شما نامه فرستادند امروز از خواص ابن زیادند .

حضرت فرمود : برگرد و صاحب خود را از آنچه شنیدی خبر ده .

گفت : مولای من ! کدام عاقل و خردمند بهشت را می گذارد و آتش دوزخ را انتخاب می کند ، به خدا سوگند از تو جدا نمی شوم تا جانم را فدایت کنم .

حضرت فرمود :

وَاصَلَکَ اللّه کَمَا وَاصَلْتَنَا بِنَفْسِکَ .

خدا تو را از مقربین قرار دهد چنان که با همه وجودت با ما پیوند برقرار کردی .

سعید بن عبداللّه حنفی

کتاب های رجال و تاریخ و مقاتل از سعید به عنوان انسانی شایسته ، شیعه ای کامل ، جوانمردی وفادار و عبدی صالح یاد کرده اند .

شب عاشورا هنگامی که امام پس از خطبه معروفش فرمود : تاریکی شب شما را فرو پوشانده ، برخیزید و بروید و خود را از این مهلکه برهانید .

سعید بن عبداللّه از جای برخاست و گفت :

ای پسر پیامبر ! به خدا سوگند ما دست از یاری ات بر نداریم و تو را رها نکنیم ، تا خدا بداند که ما وصیت پیامبر را در حق ذریه اش حفظ کردیم ، به خدا سوگند اگر بدانم کشته می شوم سپس زنده می گردم ، آنگاه به آتش سوخته خواهم شد و خاکسترم را بر باد می دهند و هفتاد بار با من چنین کنند از تو جدا نخواهم شد تا جانم را فدایت کنم .

چگونه از تو جدا شوم در حالی که یک بار کشته شدن بیشتر نیست و پس از آن کرامت و عزت سرمدی و نعمت ابدی است ، نعمتی که هرگز برای آن زوال و فنایی نمی باشد !

سعید به صورتی ویژه شهید شد ، و آن به هنگام ظهر عاشورا بود که امام با یاران باقی مانده به نماز جماعت ایستادند ولی دشمن شروع به تیراندازی کرد .

سعید پیش روی امام خود را سپر قرار داد ، و از هر طرف تیر آمد ، او از آن تیر استقبال کرد ، و به سر و صورت و سینه و دست و پا نمی گذاشت تیرها به حضرت اصابت کند ، و در حال خریدن تیرها به بدن می گفت :

خدایا ! این قوم را چون قوم عاد و ثمود لعنت کن .

پروردگارا ! سلام مرا به پیامبرت برسان ، و به او ابلاغ کن که من از درد زخم هایی

ص:۱۲۲

که به سبب تیرهای دشمن به بدنم رسید چه دیدم و چه کشیدم .

خدایا ! من از این که بدنم را سپر این همه تیر قرار دادم قصدی جز پاداش و ثواب تو در یاری فرزند پیامبرت نداشتم .

هنگامی که قدرت و توانایی از سعید برفت و بر زمین افتاد ، روی به حضرت حسین نمود و گفت : یا بن رسول اللّه آیا من به عهدم وفا کردم ؟ حضرت فرمود آری تو پیشاپیش من به سوی بهشت می روی .

سوید بن عمرو

شیخ طوسی ، آن فقیه و رجالی بزرگ و استاد بسیاری از فقها در کتاب رجال خود سوید را از اصحاب حضرت سید الشهداء شمرده است .

علامه سماوی در ابصارالعین از طبری روایت می کند که : سوید پیرمردی شرافتمند و عابد و بسیار نمازگزار بود ، و از نظر شجاعت انسانی فوق العاده و در جنگ ها تجربه زیادی آموخته بود . روز عاشورا پس از شهادت بشر بن عمرو حضرمی به سوی دشمن تاخت و جنگی نمایان کرد تا جراحت زیادی برداشت و به رو در خاک در افتاد . دشمن خیال کرد او شهید شد وی را رها کردند تا وقتی شنید دشمن عربده می کشد که حسین علیه السلام به شهادت رسید ، او کاردی نزد خود پنهان کرده بود با همان کارد تا جایی که توان داشت کنار بدن حضرت حسین جنگید و از حریم قرآن و اهل بیت علیهم السلام دفاع کرد . دشمن بر او تاخت و وی را محاصره کرد تا به ضربت اسلحه عروه بن بکار و زید بن ورقا به شرف با عظمت شهادت نایل شد و به جهانیان این درس را داد که هیچ زمانی برای دفاع از حق دیر نیست و هیچ گاه انسان بازنشسته از مسئولیت نمی شود !

ص:۱۲۳

عبداللّه بن عمیر

مامقـانی گویـد : عبـداللّه بن عمیر مکنّی به ابـووهب ، مردی دلاـور و شـجاع و در شـهر کوفه نزدیـک بئر الجعـده که در قـبیله هَمْدان است منزل داشت و همسرش از قبیله بنی نمرین قاسط بود .

روزی از خانه بیرون شد ، مشاهده کرد سـپاهی انبوه و لشـگری فراوان به طرف نخیله ، سان می دهند . پرسـید این لشـگر برای چیست و عزم کجا دارد و به جنگ چه کسی عازم است ؟

گفتند عازم کربلا برای جنگ با حسین علیه السلام هستند .

عبـداللّه گفت : به خـدا سوگنـد من بی تردیـد و شک به جنگ با کفار بسـیار حریصم ، و جنگ با این قوم را که برای ریختن خون پسر پیامبر بیرون می روند ثوابش را کمتر از جنگ با کافران نمی دانم و به ثوابش امیدوارم .

آنگاه به خانه درآمد و همسـرش را از آن ماجرا خبر داد . آن زن صالحه شایسته گفت : اندیشه خوبی کردی و به فکر مناسبی افتادی ، مرا هم با خود ببر . عبداللّه شـبانه با همسـرش به سوی کربلا حرکت کرد و شب هشـتم به محضـر حضرت حسین علیه السلام مشرف شد .

هنگامی که روز عاشورا رسید اول کسی که به سوی لشگر حضرت حسین علیه السلام تیر انداخت عمر سعد بود ، و اول کسی که قدم به میدان مبارزه بر ضد لشگر حق گذاشت و مبارز طلبید یسار ، آزاد کرده پدر ابن زیاد بود .

حبیب بن مظاهر و بریر بن خضـیر خواسـتند به میـدان او روند حضـرت حسـین علیه السـلام فرمود : شـما در جای خود باشـید . عبداللّه بن عمیر پیش آمد و از حضرت رخصت میدان رفتن خواست .

ص:۱۲۴

حضـرت به او نظر کرد ، مردی دیـد گنـدم گون ، بلنـد قـامت ، دارای بـازوانی قوی ، فرمود : گمان دارم که عبـداللّه ، قرین و حریف مناسبی برای این دشمن خداست .

سپس او را برای مبارزه رخصت داد .

عبـداللّه به میـدان تـاخت . یسـار گفت : کیستی که به مبـارزه بـا من بیرون شـدی ؟ عبـداللّه خود را معرفی کرد . یسار گفت : بـازگرد که توهم کفو و حریف من نیستی حریف من حبیب یـا زهیر است . عبـداللّه گفت : حرام زاده مگر مبـارزه و جنگ به فرمـان توست که هر که را بخواهی بیایـد و هر که را نخواهی برگردد . این بگفت و بـا یـک ضـربت کاری ، یسار را به خاک هلاک انداخت .

این زمان همسـر صالحه و وفادارش سـتون خیمه را برگرفت و به سوی شوهر شـتافت و گفت : پـدر و مادرم فـدایت برای ذریه پـاک محمـد صـلی الله علیه و آله فـداکاری کن . شـوهر به سوی او نظر کرد ، خواست او را به خیمه بازگردانـد نپـذیرفت ، او جامه شوهر را می کشید و می گفت تو را رها نمی کنم تا با تو یکجا شهید شوم .

در ابصارالعین آمـده : عبداللّه چون نتوانست همسـر خود را از میدان جنگ دور کند و او را به خیام حرم برگرداند به حضـرت حسـین علیه السـلام متوسل شد . امام علیه السـلام به میدان آمد و به آن زن شـیردل فرمود : خدا شما را از جانب خاندان پیامبر پاداش خیر دهد ، به سوی حرم برگرد . خدای رحمتت کند جهاد بر زنان مقرر نیست .

زن اطاعت نموده به خیمه ها بازگشت ، عبداللّه در مبارزت همی کوشید تا شربت شهادت نوشید .

زن وقتی از شـهادت شوی خود آگاه شد به سوی کشـته شوهر شـتافت و بر بالین او نشـست و خاک و خون از چهره اش پاک می کرد و می گفت : بهشت بر تو گوارا باد .

من از خدایی که بهشت را روزی تو گردانید درخواست می کنم که به زودی مرا به تو ملحق سازد .

شمر به غلام خود گفت برو این زن را به شوهرش ملحق کن . آن نابکار غدار ، و مطرود از رحمت پروردگار پیش آمد و عمودی بر فرق آن زن صالحه زد که مغز سرش پریشان شد و همانجا جان به جان آفرین تسلیم کرد !

مالک بن عبد و سیف بن حارث

طبری می نویسد مالك بن عبد وسیف دو برادر مادری و پسر عمو بودند که با شبیب بن حرث به کربلا آمدند و به لشگر حضرت حسین علیه السلام پیوستند .

ابومخنف می گوید : مالك و سیف روز عاشورا در حالی که سیلاب اشك از دیدگانشان جاری بود خدمت حضرت حسین علیه السلام رسیدند .

امام فرمود : شما را چه می شود و برای چه گریه می کنید ؟

گفتند : پدر و مادر ما فدایتان باد ، گریه ما نه برای خود ماست که اینك کشته می شویم بلکه برای غربت و تنهایی توست که در محاصره دشمن قرار گرفته اید و کاری از دست ما برای نجات شما از حلقه این محاصره ساخته نیست .

حضرت فرمود : من امیدوارم پس از ساعت دیگر دیده های شما روشن و به نعیم ابد نایل گردد ، خدا شما را پاداش خیر عنایت کند ، شما با این مواساتی که نسبت به من دارید و به سبب سعی و کوششتان در راه خدا شایسته پاداش نیك هستید .

سپس با یکدیگر به میدان شتافتند و در جنگ با دشمن پشتیبان هم بودند .

آنگاه برای این که به فیض زیارت و دیدار حضرت حسین علیه السلام نایل شوند . به سوی خیمه برگشتند و به این گونه به امام سلام دادند :

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَابْنَ رَسُولِ اللّه !

حضرت پاسخ داد :

وَعَلَيْكَمَا السَّلَام وَرَحْمَهُ اللّهِ وَبَرَكَاتُه

پس از آن به میدان بازگشتند و آن چنان کوشیدند تا شربت شهادت نوشیدند .

مسلم بن عوسجه

کتاب های رجالی اهل سنت مانند اصابه ، استیعاب ، اسدالغابه ، وطبقات و کتاب های رجالی شیعه اتفاق دارند که مسلم از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود . او را مردی شب زنده دار ، قاری قرآن ، شجاعی شیرافکن برشمرده اند و نامش را در کتاب فتوحات ذکر کرده اند .

او از خواص اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام و ملازم رکاب حضرت در جمل و صفین و نهروان بود ، و به روایت مهیج الاحزان چندین بار قرآن را از نظر امیرالمؤمنین گذرانید .

در زمانی که مسلم بن عقیل به کوفه آمد ، مسلم وکیل آن حضرت در قبض اموال و خرید اسلحه و گرفتن بیعت از مردم بود . امام عصر علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه بر او سلام کرده است .

مامقانی در کتاب رجالش می نویسد : قلم از بیان جلالت قدر و عدالت و قوت ایمان و شدت تقوای مسلم بن عوسجه عاجز و زبان ناتوان است .

هنگامی که حضرت حسین علیه السلام در شب عاشورا اجازه انصراف اصحاب را داد و فرمود : من بیعت خود را از همه شما برداشتم راه بیابان را پیش گیرید و به خانه و دیار خود بازگردید . مسلم بن عوسجه از جای برخاست و گفت :

ای سید و مولای ما ! آیا ما شما را تنها بگذاریم ؟ اگر چنین کنیم فردای قیامت در محضر عدالت جواب جدت پیامبر را چه بگوییم و چه عذری بیاوریم ؟ به خدا سوگند از شما جدا نخواهم شد تا نیزه ام را در

سینه این کـافران بشـکنم و تا قبضه شمشـیر در دست من است با این گروه جهاد خواهم کرد . و اگر برای من اسـلحه ای نماند که به جهاد ادامه دهم با سـنگ می جنگم . به خـدا سوگند دست از یاری تو برندارم تا معلوم شود که تا زنده بودم ذریه پیامبر را حفظ کردم . به خدا سوگند اگر بدانم کشـته می شوم و دوباره زنده می گردم ، سپس مرا می کشند و به آتش می سوزانند و تا هفتاد مرتبه با من اینگونه رفتار می شود هرگز از تو جدا نشوم !

مسلم ، روز عاشورا چون شیر غرّان و همچون برق خاطف و صرصر عاصف بر آن سپاه خون آشام زد و جنگی نمایان کرد ، و پنجاه تن سوار را به خاک هلاک انداخت تا از کثرت زخم و جراحت به زمین افتاد . حضـرت حسـین علیه السـلام با حبیب بن مظاهر بر بالین او آمد و فرمود :

یَرْحَمْکَ اللّه یَا مُسْلِم ! «فَمِنْهُم مَّن قَضَیٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا » (۱).

هفهاف بن مهند راسبی

هفهـاف ، بنا به نوشـته دانشـمندان رجالی مردی تهمتن ، شـیرافکن ، کوه کن ، نیکوسـیرت و از شـجاعان بصـره و از مخلصـین جماعت شیعه است .

هفهـاف در عشق ورزی به امیرمؤمنـان علیه السـلام و محبت شـاه ولاـیت و اطـاعت از اهـل بیت علیهم السـلام گوی سـبقت از دیگران ربوده بود و در جنگ صفین ملازم رکاب آن حضرت بود .

۱- ((۱)) - احزاب (۳۳) : ۲۳ .

پس از شـهادت امیرمؤمنان علیه السلام روزگارش را در خدمت حضرت مجتبی علیه السلام به سر رسانید و پس از شهادت آن حضرت ساکن بصره شد . تا این که شنید حضرت حسین علیه السلام از مکه عازم سفر عراق گردیده .

هفهاف – در عین این که بیرون رفتن از بصره سخت بود و فضای جاسوسی و رعب و وحشت بر آن دیار حکومت داشت – از بصره بیرون تاخت تا عصر عاشورا خود را به کربلا رسانید .

بر لشگر عمر سعد وارد شد و پرسید : مولایم حسین کجاست ؟

گفتند تو کیستی و کجا بودی ؟

گفت : من هفهاف بن مهند راسبی بصری هستم ، برای یاری حسین آمده ام .

گفتند : ما حسـین را کشتیم و از اولاد و اصحاب او جز بیماری و جماعتی از زنان و دختران را باقی نگذاشتیم ، اکنون گروهی از لشگر عمر سعد به غارت خیمه های حسین هجوم برده اند !

دنیا در نظر هفهاف تاریک شـد و آه از نهادش برآمد ولی نگفت اکنون که حسـین علیه السـلام شـهید شده جایی برای مبارزه من نیست ، بلکه او مبارزه را اصلی اصیل برای دفاع از حق می دانست ، و ادامه راه حسین علیه السلام را بر خود از واجب ترین امور به شـمار می آورد ؛ به همین خاطر با ایمانی اسـتوار و اخلاصـی بی نظیر برای دفاع از دین و ملحق به حضرت حسین علیه السـلام هم چون پلنـگ بر آن لشـگر بی نـام و پر ننـگ حمله برد و از چپ و راست سـر و دست پرانیـد و بسـیاری را به دوزخ رسانید ، تا از همه طرف به دسـتور عمر سـعد به او حمله شد و در محاصره قرار گرفت تا اسبش از پای درآمد و پیاده ماند . او پیاده به جنگ ادامه داد تا بر اثر کثرت جراحت نزدیک گودال قتلگاه به خاک افتاد و با به سـر بردن پیمان به حضـرت حسـین علیه السلام پیوست .

اینان اصحاب و یاران امام بودند که قلم و بیان از توصیف شخصیت آنان تا ابد

ص:۱۲۹

عاجز است ، چه رسد به بیان شخصیت هایی هم چون قمر بنی هاشم ، علی اکبر ، و سایر جوانان بنی هاشم و به خصوص سالار شهیدان حضرت سید الشهداء علیه السلام .

قمر بنی هاشم

از آنجا که قلم شکسته این عاجز از وصف شخصیت باعظمتی چون قمر بنی هاشم ناتوان است به ناچار به زیارت هایی که نسبت به وجود مقدّس او از معصومین علیهم السلام رسیده متوسّل شده و نکات آن زیارات را برای شناخت دورنمایی از شخصیت آن حضرت یادآور می شوم .

سلام خدا و سلام همه فرشتگان مقرب و انبیای الهی و عباد شایسته حقّ و همه شهدا و صدیقین و نفوس پاکیزه و پاک در آنچه صبح و شام است بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین !

گواهی می دهم که حضرت تو مقام تسلیم به حقّ و تصدیق به واقعیّات و وفاداری و خیرخواهی نسبت به سالار شهیدان را در حدّ کمال داشتی .

برترین جزا ، به خاطر مقام صبر و استقامت و خلوص نیّت و کمک بر برادر مظلومت ، برای تو باد .

سلام بر تو ای عبد صالح ! ای مطیع فرامین خدا و رسول حقّ و امیرالمؤمنین و امام مجتبی و حضرت حسین !

گواهی می دهم در راه حقّ سستی نکردی ، و در احیای دین کوتاهی نداشتی ، عمر بابرکت خود را در بصیرت گذراندی ، به صالحین اقتدا کردی ، و از جمیع انبیا متابعت نمودی . تو در صبر و جهاد و یاری امام معصوم و دفاع از برادرت و در پاسخ گویی به دعوت حقّ و طاعت رب انسانی نیکو و بزرگوار بودی (۱) .

۱- ((۱)) - عن أبی حمزه الثمالی قال : قال الصادق علیه السلام : إذا أردت زیاره قبر العباس بن علی وهو علی شط الفرات بحذاء الحیر فقف علی باب السقیفه وقل : سلام اللّه وسلام ملائکته المقربین وأنبیائه المرسلین وعباده الصالحین وجمیع الشهداء والصدیقین والزاکیات الطیبات فیما تغتدی وتروح علیک یا ابن أمیر المؤمنین أشهد لک بالتسلیم والتصدیق والوفاء والنصیحه لخلف النبی صلی الله علیه و آله المرسل والسبط المنتجب والدلیل العالم والوصی المبلغ والمظلوم المهتضم فجزاک اللّه عن رسوله وعن أمیر المؤمنین وعن الحسن والحسین صلوات اللّه علیهم أفضل الجزاء بما صبرت واحتسبت وأعنت فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ لعن اللّه من قتلک ولعن اللّه من جهل حقک واستخف بحرمتک ولعن اللّه من حال بینک وبین ماء الفرات أشهد أنک قتلت مظلوما وأن اللّه منجز لکم ما وعدکم جئتک یا ابن أمیر المؤمنین وافدا إلیکم وقلبی مسلم لکم وتابع وأنا لکم تابع ونصرتی لکم معده حَتّی یَحْکُمَ اللّهُ وَهُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ فمعکم معکم لا مع عدوکم إنی بکم وبإیابکم من المؤمنین وبمن خالفکم وقتلکم من الکافرین قتل اللّه أمه قتلتکم بالأیدی والألسن . ثم ادخل فانکب علی القبر وقل : السلام علیک أیها العبد الصالح المطیع للّه ولرسوله ولأمیر المؤمنین والحسن والحسین السلام علیک ورحمه اللّه وبرکاته ومغفرته ورضوانه علی روحک وبدنک أشهد

وأشـهد اللّه أنـک مضـيت على ما مضـى به البـدريون والمجاهـدون فى سبيل اللّه المناصـحون له فى جهاد أعـدائه المبالغون فى نصـره أوليائه الذابون عن أحبائه فجزاک اللّه أفضل الجزاء وأكثر الجزاء وأوفر الجزاء وأوفى جزاء أحد ممن وفى بيعته واستجاب له دعوته وأطاع ولاه أمره أشـهد أنک قد بالغت فى النصـيحه وأعطيت غايه المجهود فبعثک اللّه فى الشهداء وجعل روحک مع أرواح السعداء وأعطاک من جنانه أفسحها منزلا وأفضلها غرفا ورفع ذکرک فى عليين وحشرک مع النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً أشـهد أنک لم تهن ولم تنکل وأنک مضـيت على بصـيره من أمرک مقتـديا بالصالحين ومتبعا للنبيين فجمع اللّه بينـا وبينک وبين رسوله وأوليائه فى منازل المخبتين فإنه أرحم الراحمين . تهـذيب الأحکام : ۶۵/۶ ، باب ۱۸ ، حديث ۱ ؛ کامل الزيارات : ۲۵۶ ، باب ۸۵ ، حديث ۱ ؛ بحار الأنوار : ۲۷۷/۹۸ ، باب ۲۰ ، حديث ۱ .

امام سجّاد علیه السلام فرمود :

برای عمویم قمر بنی هاشم نزد خداوند در قیامت منزلتی است که جمیع شـهدا به آن غبطه می خورند ، و همه شهدا را آرزوی آن مقام است ! (۱) !

ص:۱۳۱

۱- (۱)) – عن ثـابت بن أبی صـفیه الثمـالی قـال : نظر علی بن الحسـین... وإن للعبـاس عنـد اللّه عزّوجـل منزله یغبطه بهـا جمیع الشـهداء یوم القیـامه . خصـال : ۶۸/۱ ، حـدیث ۱۰۱ ؛ أمـالی صـدوق : ۴۶۲ ، المجلس السـبعون ، حـدیث ۱۰ ؛ بحـار الأنوار : ۲۹۸/۴۴ ، باب ۳۵ ، حدیث ۴ .

ای حرمت قبله حاجات ما

مزد تو زین سوختن و ساختن

ص:۱۳۲

حضرت حسین علیه السلام

نسبت به سالار شهیدان نیز نکاتی از زیارت حضرت را یادآور می شوم باشد که در آیینه این نکات بتوانیم گوشه ای از شخصیّت حضرت را که دریایی بی ساحل است تماشا کنیم .

سلام بر تو ای خازن و نگهبان علوم و اسرار کتاب مسطور ! ای وارث علوم تورات و انجیل و زبور !

سلام بر تو ای امین رحمان ! ای شریک قرآن ! ای نگهبان دین ! ای باب حکمت خداوند عالمیان !

سلام بر تو ای باب تواضع و طاعت ! که هرکه از آن وارد شود از هر بلا ایمن است .

درود بر تو ای صندوق علم خدا ! ای محل سرّ حقّ ! ای خون خدا و پسر خون خدا !

یا ابا عبداللّه ! چون خون پاکت به زمین ریخت سرادق عرش و ارواح خلایق به لرزه آمد ، و آسمان و زمین و ساکنان بهشت و موجودات دریا و خشکی برایت گریه کردند .

گواهی می دهم وجودت در منت های پاکی و از ریشه طهارت و پاکیزگی است .

تو امر به قسط و عدل فرمودی ، و به آن دو حقیقت دعوت کردی (۱) .

ص:۱۳۳

۱- ((۱)) - قال المفید والسید ابن طاوس رحمه اللّه علیها وغیرهما زیاره أول یوم من رجب ولیلته لیله النصف من شعبان فإذا أردت زیارته علیه السلام فی الأوقات المذکوره فاغتسل والبس أطهر ثیابک وقف علی باب قبته مستقبل القبله وسلم علی سیدنا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وعلی أمیر المؤمنین وفاطمه والحسن والحسین والأئمه صلوات اللّه علیهم أجمعین ثم ادخل علی ضریحه وکبر اللّه مائه مره وقل السلام علیک یا ابن رسول اللّه السلام علیک یا ابن خاتم النبیین السلام علیک یا ابن سید المرسلین السلام علیک یا ابن سید الوصیین السلام علیک یا أبا عبد اللّه السلام علیک یا حسین بن علی السلام علیک یا ابن فاطمه سیده نساء العالمین السلام علیک یا ولی اللّه وابن ولیه السلام علیک یا صفی اللّه وابن صفیه السلام علیک یا حجه اللّه وابن حجته السلام علیک یا حبیب اللّه وابن حبیبه السلام علیک یا سفیر اللّه وابن سفیره السلام علیک یا خازن الکتاب المسطور السلام علیک یا وارث التوراهالإنجیل والزبور السلام علیک یا أمین الرحمن السلام علیک یا شریک القرآن السلام علیک یا عمود الدین السلام علیک یا باب حکمه رب العالمین السلام علیک یا باب حطه الذی من دخله کان من الآمنین السلام علیک یا عیبه علم اللّه السلام علیک یا موضع سر اللّه السلام علیک یا ثار اللّه وابن ثاره والوتر الموتور السلام علیک وعلی الأرواح التی حلت بفنائک وأناخت برحلک بأبی أنت وأمی ونفسی یا أبا عبد اللّه لقد عظمت المصیبه وجلت الرزیه بک علینا وعلی جمیع أهل الإسلام فلعن اللّه أمه أسست أساس الظلم والجور علیکم أهل البیت ولعن اللّه أمه دفعتکم عن مقامکم وأزالتکم عن مراتبکم التی رتبکم اللّه فیها بأبی أنت وأمی ونفسی یا أبا عبد اللّه أشهد لقد اقشعرت لدمائکم أظله العرش مع أظله الخلائق

بكتكم السماء والأرض وسكان الجنان والبر والبحر صلى اللّه عليك عدد ما فى علم اللّه لبيك داعى اللّه إن كان لم يجبك بدنى عند استغاثتك ولسانى عند استنصارك فقد أجابك قلبى وسمعى وبصرى سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً أشهد أنك طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر طهرت وطهرت بك البلاد وطهرت أرض أنت بها وطهر حرمك أشهد أنك قد أمرت بالقسط والعدل ودعوت إليهما وأنك صادق صديق فيما دعوت إليه أنك ثار اللّه فى الأرض وأشهد أنك قد بلغت عن اللّه وعن جدك رسول اللّه وعن أبيك أمير المؤمنين وعن أخيك الحسن ونصحت وجاهدت فى سبيل اللّه وعبدته مخلصا حتى أتاك اليقين فجزاك اللّه خير جزاء السابقين وصلى اللّه عليك وسلم تسليما اللهم صل على محمد و آل محمد وصل على الحسين المظلوم الشهيد الرشيد قتيل العبرات وأسير الكربات صلاه ناميه زاكيه مباركه يصعد أولها ولا ينفد آخرها أفضل ما صليت على أحد من أولاد أنبيائك المرسلين يا إله العالمين ثم قبل الضريح وضع خدك الأيمن عليه والأيسر ودر حول الضريح وقبله من أربع جوانبه . إقبال : ۷۱۲ ؛ بلد الأمين : ۲۸۱ ؛ بحار الأنوار : ۳۳۶/۹۸ ، باب ۲۶ ، حديث ۱ .

سلام بر تو ای بزرگ جوانان اهل بهشت ! ای آن که رضا و خوشنودی تو و سخط و غضبت از خشنودی و غضب خداست !

سلام بر تو ای امین خدا ! حجت حقّ ! ای باب اللّه ! ای دلیل به سوی خدا و دعوت کننده به اللّه ! ای آن که حلال خدا را حلال دانستی ، و حرام حقّ را حرام

ص:۱۳۴

حساب کردی ، نماز برپا داشتی و زکات پرداختی ، و امر به معروف نمودی و نهی از منکر کردی ، و بر اساس حکمت و موعظه حسنه به راه خدا دعوت نمودی (۱) !

سلام بر تو ای ابا عبداللّه ! ای حجّت خدا در روی زمین و شاهد و گواه حقّ بر خلق ! درود خداوند بر امام شهید و کشته ستم و پیشوای اهل زهد و عبادت .

سلام بر امام نیکوکار ، امام راضی به قضای حقّ ، امام پاکیزه و باتقوا ، هادی و مهدی ، اسیر رنج و مصائب .

گریه بر حضرت حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود :

مَنْ ذُکِرَ الْحُسَیْنُ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَیْنِهِ مِنَ الدُّمُوعِ مِقْدارُ جُناحِ ذُبابٍ کانَ ثَوابه عَلَی اللّهِ عَزَّ وَجَلْ وَلَمْ یَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّهِ (۲) .

آن که حسین را نزد او یاد کنند ، از دیدگانش به اندازه بال مگس اشک بیاید ثوابش بر خداوند عزّ و جل است ، و کمتر از بهشت برای او رضایت نمی دهد .

۱- (۱)) - عن أبی عبداللّه علیه السلام قال : تقول إذا أتیت إلی قبره : السلام علیک یا ابن رسول الّه السلام علیک یا ابن أمیرالمؤمنین السلام علیک یا أبا عبداللّه السلام علیک یا سید شباب أهل الجنه ورحمه اللّه وبرکاته . السلام علیک یا من رضاه رضا الرحمن وسخطه من سخط الرحمن . السلام علیک یا ابن اللّه وحجه اللّه وباب اللّه والدلیل علی اللّه والداعی إلی اللّه ، أشهد أنّک قد حللت حلال اللّه وحرمت حرام اللّه وأقمت الصلاه وأتیت الزکاه وأمرت بالمعروف ونهیت عن المنکر ودعوت إلی سبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه . . . کامل الزیارات : ۲۲۲ حدیث ۱۳ .

۲- (۲)) - کامل الزیارات : ۱۰۰ ، باب ۳۲ ، حدیث ۳ ؛ وسائل الشیعه : ۵۰۷/۱۴ ، باب ۶۶ ، حدیث ۱۹۷۰۳ ؛ بحار الأنوار : ۲۹۱/۴۴ ، باب ۳۴ ، حدیث ۳۳ .

راوی می گوید : امام صادق علیه السلام فرمود :

. . . مَنْ انْشَدَ فِی الْحُسَیْنِ بِیْتاً فَبَکی وَاَظُنُّهُ قالَ اوْ تَباکی فَلَهُ الْجَنَّهُ (۱) .

آن که برای حسین علیه السلام شعری بگوید ، پس گریه کند ، و گمان کنم حضرت فرمود یا خود را شبیه گریه کننده سازد ، مزدش بهشت است .

امام ششم علیه السلام در روایتی فرمود :

مَنْ ذَکْرَهُ فَبَکی فَلَهُ الْجَنَّهُ (۲) .

آن که حسین علیه السلام را یاد کند و گریه کند مزدش بهشت است .

زیارت حضرت حسین علیه السلام

راوی می گوید از حضرت صادق علیه السلام شنیدم :

قَبْرُ الْحُسَیْنِ . . . رَوْضَهٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّه ، مِنْهُ مِعْراجُ الَی السَّماءِ فَلَیْسَ مِنْ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ وَلا نَبِیٍّ مُرْسَلٍ الّا وَهُوَ یَسْأَلُ اللّهَ تَعالی انْ یَزُورَ الْحُسَیْنَ فَفوْجٌ یَهْبِطُ وَفوْجٌ یَصْعَدُ (۳) .

قبر حسین باغی از باغ های بهشت است ، از آنجا محل عروج به آسمان است ، ملک مقرب و نبیّ مرسلی نیست مگر این که از خداوند زیارت حسین را می خواهد ، پس دسته ای برای زیارت فرود می آیند ، و گروهی بعد از زیارت بالا می روند .

۱- ((۱)) - کامل الزیارات : ۱۰۶ ، باب ۳۳ ، حدیث ۷ ؛ بحار الأنوار : ۲۸۹/۴۴ ، باب ۳۴ ، حدیث ۲۹ .

۲- ((۲)) - کامل الزیارات : ۱۰۶ ، باب ۳۳ ، حدیث ۵ ؛ بحار الأنوار : ۲۸۷/۴۴ ، باب ۳۴ ، حدیث ۲۵ .

۳- ((۳)) - کامل الزیارات : ۱۱۴ ، باب ۳۹ ، حدیث ۴ ؛ بحار الأنوار : ۶۰/۹۸ ، باب ۹ ، حدیث ۳۳ .

حضرت صادق علیه السلام فرمود :

رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و امامان علیهم السلام برای زائر حسین علیه السلام دعا می کنند .

امام ششم علیه السلام به معاویه بن وهب فرمود :

. . . وَمَنْ یَدْعُوا لِزُوَّارِهِ فِی السَّمَاءِ اکْثَرُ مِمَّنْ یَدْعُو لَهُمْ فِی الْاَرْضِ (۱) .

. . . و آنان که برای زائران حسین در ملکوت دعا می کنند ، بیش از دعا کنندگان در زمین هستند .

حضرت صادق علیه السلام فرمود :

چهار هزار ملک غبار آلوده کنار قبر حسین هستند ، تا قیامت بر او گریه می کنند ، سرپرست آنان فرشته ایست بنام منصور ، زائری به جانب زیارت نمی رود مگر این که او را استقبال می کنند ؛ و وداع کننده ای با او وداع نمی کند مگر این که او را مشایعت کنند ؛ بیمار نمی شود مگر این که او را عیادت می نمایند ؛ نمی میرد مگر این که بر جنازه اش نماز می خوانند و پس از مرگ او برایش استغفار می کنند (۲) .

۱- (۱)) - کافی : ۵۸۲/۴ ، باب فضل زیاره أبی عبداللّه الحسین علیه السلام ، حدیث ۱۱ ؛ ثواب الأعمال : ۹۴ ؛ وسائل الشیعه : ۴۱۱/۱۴ ، باب ۳۷ ، حدیث ۱۹۴۸۲ .

۲- (۲)) - قال أبو عبد اللّه علیه السلام : إن أربعه آلاف ملک عند قبر الحسین علیه السلام شعثا غبرا یبکونه إلی یوم القیامه رئیسهم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر إلا استقبلوه ولا یودعه مودع إلا شیعوه ولا یمرض إلا عادوه ولا یموت إلا صلوا علی جنازته واستغفروا له بعد موته . کافی : ۵۸۱/۴ ، باب فضل زیاره أبی عبداللّه الحسین علیه السلام ، حدیث ۷ ؛ ثواب الأعمال : ۸۸؛ کامل الزیارات : ۱۲۸ ، باب ۱۱۹ ، باب ۴۱ ، حدیث ۱ ؛ بحار الأنوار : ۶۲/۹۸ ، باب ۹ ، حدیث ۴۲ . .

روایـات و احـادیث در رابطه با گریه بر حضـرت و زیارت وجود مقـدّس و مبارك او از طریق پیامبر و ائمه به انـدازه ایست که بیش از چنـد جلـد کتاب است . روایات ذکر شـده در این نوشـتار نمونه ای از آن روایات است که از معتبرترین و پاکیزه ترین کتاب یعنی کامل الزیارات نقل شد .

در خاتمه لازم است خوانندگان عزیز را به بیست و شش امتیاز از قول امامان معصوم علیهم السلام در رابطه با اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام که در کتاب های زیر به آن اشاره شده توجّه دهم .

بحـار الأـنوار - کنز کراجکی - زیارت ناحیه - لهوف - امالی صـدوق - تهـذیب - مناقب ابن شـهر آشوب - مروج الـذهب - رجـال کشّـی - معانی الاخبار - کامل الزیارات - شـرح نهـج البلاغه ابن ابی الحدیـد - تفسـیر ثعلبی - خرائـج راونـدی - علل الشرایع - دار السلام - تذکره ابن جوزی و شرح شافیه ابن فرّاس .

۱ - آنان با همه وجود از خداوند راضی بودند و حضرت حقّ هم از آنان راضی بود .

۲ - باوفاتر و بهتر از اصحاب تمام انبیا و ائمه بودند .

۳ - نامشان از ازل در لوح محفوظ ، بدون کم و زیاد شدن ثبت بود .

۴ - احدی در گذشته بر آنان سبقت نگرفت ، و یک نفر بعد از آنان به مقام آنان نمی رسد .

۵ - درجه آنان از همه شهدای اولین و آخرین بالاتر است .

۶ - در اوج مقام زهد و عبادت بودند .

۷ - در بلندی همّت و رفعت شأن ، نمونه نداشتند .

۸ - دین حقّ تا قیامت به آنان نصرت یافت .

۹ – عاشق ترین عاشقان نسبت به حضرت حسین علیه السلام بودند .

۱۰ – خاکی که در آن دفن شدند خاک مقدّس و مبارک و پاک قلمداد شد .

۱۱ – پیش از اتفـاق افتـادن حـادثه کربلاـ ، انبیـا و اولیـا از آن حادثه و برپا کننـدگانش خبر دادنـد و از یاران حضـرت تعبیر به برادران خود نمودند .

۱۲ – سادات شهدا در دنیا و آخرتند .

۱۳ – شهیدان کوی حسین گویی شهید با همه انبیای خدا هستند .

۱۴ – در قیامت کنار مولایشان حضرت سید الشهداء قرار دارند .

۱۵ – از اولیاء اللّه و اصفیاء اللّه و اودّاء و طاهرون و ابرار و مهدیّون می باشند .

۱۶ – معروف و شناخته شده در ملکوتند ، چنان که ستاره های آسمان معروف اهل زمینند .

۱۷ – اگر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آنـان را در زمـان خود می یـافت دهانشـان را می بوسـید ، و در کنـار خود به عنوان بهترین انسان ها می نشاند .

۱۸ – از شدّت عشق و شوق به شهادت از اسم تیر و نیزه و شمشیر تو گویی غافل بودند .

۱۹ – خود حضـرت حقّ به وقت شـهادتشان متولّی قبض روحشان بود ، ملائکه آنان را به آب بهشت شستند ، و به طیب بهشتی حنوط کردند و بر آنان نماز گذاردند .

۲۰ – پیش از شهادت به اعجاز حسینی جایگاه خود را در بهشت دیدند .

۲۱ – به محض شهادت به جنّت خاص حقّ « و ادخلی جنّتی » وارد شدند .

۲۲ – به وقت شهادت از دست رسول حقّ صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام آب بهشتی نوشیدند .

ص:۱۳۹

۲۳ – قسمتی از خون شریفشان به هنگام شهادت به وسیله رسول الهی برای عرضه در قیامت ضبط شد .

۲۴ – مباشر حفر قبور دفن اجساد مطهّرشان روح باعظمت رسول الهی بود .

۲۵ – به توسط حضرت حسین علیه السلام به نعیم دائمه بشارت داده شدند .

۲۶ – از شدّت شهامت و شجاعت ، صدق و کرامت ، درستی و فضیلت ، مورد مدح دشمن قرار گرفتند .

« والفضل ما شهدت به الاعداء »

ص:۱۴۰

فهرست ها

اشاره

ص:۱۴۱

فهرست آیات

آیه سوره صفحه

ص:۱۴۳

آیه سوره صفحه

« وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ وَلَا يُنفِقُونَهَا... »توبه : ۳۴ ۵۵

« وَلٰكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً »نحل : ۱۰۶ – ۱۰۹ ۳۱

« وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً احَدٌ »توحید : ۴ ۳۸

« وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَهً ضَنكاً... »طه : ۱۲۴ – ۱۲۷ ۳۲

«وَمَن يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِم... »نساء :۶۹ ۵۳

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَهٍ تُنجِيكُم... »صف : ۱۰ – ۱۱ ۷۶

« يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ... »صف : ۸ ۴۳

« يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ... »صف : ۱۲ –۱۳ ۷۸

ص:۱۴۴

فهرست روایات

روایت معصوم صفحه

روایت معصوم صفحه

وإنّی لأظن أنّ آخرَ یومٍ لنا من هؤلاء سید الشهداء علیه السلام ۶۷

وٰاهاً لَکِ ایَّتُهَا الُتّرْبَه... امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۲

ص:۱۴۶

روایت معصوم صفحه

وَمَنْ یَدْعُوا لِزُوَّارِهِ فِی السَّمٰاءِ اکْثَرُ مِمَّنْ یَدْعُو لَهُمْ... جعفر صادق علیه السلام ۱۳۷

وَهُوَ یَوْمَئِذٍ فی عُصْبَهٍ کَاَنَّهُمْ نُجُومُ السَّمٰاءِ... فاطمه زهرا علیها السلام ۳۳

هٰذَا اللَّیْلُ قَدْ غَشِیَکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً... سید الشهداء علیه السلام ۵۹*

هل من ناصر ینصرنی و هل من معین یعیننی سید الشهداء علیه السلام ۱۰۴

یابنی!أنت شهید آل محمد وقد استبشر بک أهل السماوات... رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله ۲۰*

یَرْتَحِلُ الیٰ ارْضٍ مَقْتَلِهِ وَمَصْرَعِهِ... رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله ۳۷

یَرْحَمْکَ اللّه یَا مُسْلِم... سید الشهداء علیه السلام ۱۲۸

ص:۱۴۷

فهرست انبیاء ومعصومین

ص:۱۵۱

فهرست اعلام

ص:۱۵۳

جابر بن عروه غفاری، ۱۱۱

ص:۱۵۴

زن نصرانیه هند جگر خوار

ص:۱۵۵

شیخ عباس قمی، ۶۰*

ص:۱۵۶

میثم تمار، ۱۱۴

ص:۱۵۹

ص:۱۶۰

فهرست قبایل، بیوتات، مذاهب

فهرست کتاب ها

ص:۱۶۴

ص:۱۶۵

ص:۱۶۶

فهرست مکان ها

فهرست اشعار

فهرست منابع ومآخذ

۱- قرآن کریم

۲ – نهج البلاغه

۳ – ابصار العین، محمد بن طاهر سماوی .

۴ – اختصاص، شیخ مفید، کنگره شیخ مفید «قم ۱۴۱۳ ه. ق».

۵ – اربعین، شیخ بهایی .

۶ – ارشاد القلوب، شیخ مفید، کنگره شیخ مفید «قم ۱۴۱۳ ه. ق».

۷ – استیعاب، یوسف بن عبداللّه بن عبدبر .

۸ – اسدالغابه، علی بن محمد ابن اثیر .

۹ – اصابه

۱۰– اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی .

۱۱ – اعیان الشیعه، آغا بزرگ طهرانی .

۱۲ – اقبال الاعمال، سید بن طاووس، دار الکتب الاسلامیه، «تهران ۱۳۶۷ ه. ق».

۱۳ – الجواهر السنیّه، شیخ حر عاملی .

ص:۱۷۱

۱۴ – الکنی والالقاب، شیخ عباس قمی .

۱۵ – امالی، شیخ صدوق، کتابخانه اسلامیه «۱۳۶۲ ه. ش».

۱۶ – انجیل برنابا

۱۷– بحار الانوار، علامه مجلسی، الوفاء «بیروت ۱۴۰۴ ه. ق».

۱۸ – بحر اللئالی، علی اکبر بن نقیب (بسمل شیرازی) .

۱۹ – بحرالمعارف، ملا عبدالصمد همدانی .

۲۰ – بشارهالمصطفی، ابی جعفر محمد بن محمد طبری .

۲۱ – بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی۲ «قم ۱۴۱۰ ه. ق».

۲۲ – بلد الامین، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، چاپ سنگی .

۲۳ – تاریخ ابن عساکر

۲۴– تاریخ طبری محمد بن جریر طبری .

۲۵ – تحف العقول، حسن بن شعبه بحرانی، جامعه مدرسین «قم ۱۴۰۴ ه. ق» .

۲۶ – تحفه الحسینیه، فاضل بسطامی .

۲۷ – تذکره ابن جوزی

۲۸– تفسیر ثعلبی، (کشف البیان) احمد بن محمد ثعلبی (ابواسحاق) .

۲۹ – تفسیر فرات، فرات کوفی .

۳۰ – تورات

۳۱- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دارالکتب الاسلامیه «تهران ۱۳۶۵» .

۳۲ – ثواب الاعمال، شیخ صدوق، شریف رضی «قم ۱۳۶۴».

۳۳ – جعفریات، عبدالله حمیری .

۳۴ – جوهر الثمین، ابراهیم بن محمد بن دهقان .

۳۵ – حدائق الوردیه، عبد المحمد بن محمد خانی .

۳۶ – خرائج راوندی، قطب الدین راوندی .

۳۷ – خصال، شیخ صدوق، جامعه مدرسین «قم ۱۴۰۳ ه. ق».

۳۸ – دار السلام

۳۹- رجال طوسی

۴۰ – رجال کشی، محمد بن عمر کشی، دانشگاه مشهد «۱۳۴۸» .

۴۱ – رجال مامقانی

۴۲- روضه الاحباب، عطاء الله بن فضل شیرازی .

۴۳ – روضه الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، رضی «قم».

۴۴ – زبور

۴۵- شرح شافیه ابی فرّاس، محمد بن امیر حسینی .

۴۶ – شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید .

۴۷ – شرح نهج البلاغه جعفری، علامه جعفری ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی .

۴۸ – طبقات، ابن سعد .

۴۹ – علل الشرایع، شیخ صدوق، سید الشهداء «قم ۱۳۶۶».

۵۰ – عنصر شجاعت، حاج میرزا خلیل کمره ای .

۵۱– عوالی اللآلی، ابن ابی جمهور احسائی، سیدالشهداء «قم ۱۴۰۵ ه. ق».

۵۲ – فتوحات، محیی الدین عربی .

۵۳ – فرسان الهیجاء، حاج شیخ ذبیح اللّه محلاتی .

۵۴ – کافی، شیخ کلینی دار الکتب الاسلامیه «۱۳۶۵ ه. ش».

۵۵ – کامل ابن اثیر

۵۶– کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، مرتضویه «نجف ۱۳۵۶» .

۵۷ – کشف الغمّه، علی بن عیسی اربلی، مکتبه بنی هاشمی «تبریز ۱۳۸۱» .

۵۸ – کنز العمال، علی المتقی الهندی، التراث الاسلامی «بیروت ۱۳۸۹ ه. ق».

۵۹ – لهوف، سید ابن طاووس، نشر اسوه .

۶۰ – مثیرالاحزان، ابن نما .

۶۱ – محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، دار الکتب الاسلامی «قم ۱۳۷۱».

۶۲ – مروج الذهب، مسعودی .

۶۳ – مصباح الشریعه، امام صادق علیه السلام ، الاعلمی للمطبوعات « ۱۴۰۰ ه. ق».

۶۴ – معانی الاخبار، شیخ صدوق، جامعه مدرسین قم.

۶۵ – مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی .

ص:۱۷۴

۶۶ - مقتل ابومخنف

۶۷- مقتل الحسین مقرم، عبدالرزاق بن محمد مقرم .

۶۸ - مقتل خوارزمی

۶۹- مناقب ابن شهر آشوب، ابن شهر آشوب، مطبعه العلمیه «قم» .

۷۰ - منتخب طریحی

۷۱- منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی .

۷۲ - مهیج الاحزان، حسن بن محمد علی یزدی .

۷۳ - نفس المهموم، حاج شیخ عباس قمی .

۷۴ - وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، آل البیت «قم ۱۴۰۹».

ص:۱۷۵

فهرست تألیفات دانشمند معظم استاد حسین انصاریان

۷۵ – عرفان اسلامی ج ۱ ، حالات عارفان و صفات حق

۷۶ – عرفان اسلامی ج ۲ ، قلب و عقل

۷۷ – عرفان اسلامی ج ۳ ، نیت و ذکر و شکر

۷۸ – عرفان اسلامی ج ۴ ، آداب ظاهری

۷۹ – عرفان اسلامی ج ۵ ، نماز و قرآن

۸۰ – عرفان اسلامی ج ۶ ، روزه و دعا

۸۱ – عرفان اسلامی ج ۷ ، در آداب حج

۸۲ – عرفان اسلامی ج ۸ ، آداب سلوک

۸۳ – عرفان اسلامی ج ۹ ، معاصی و آداب معاشرت

۸۴ – عرفان اسلامی ج ۱۰ ، آداب باطنی

۸۵ – عرفان اسلامی ج ۱۱ ، در آداب فتوی و شناخت اهل بیت

۸۶ – عرفان اسلامی ج ۱۲ ، یقین و اخلاص و معرفت

۸۷ – تفسیر صحیفه سجادیه ج ۱ ، توحید

۸۸ – تفسیر صحیفه سجادیه ج ۲ ، شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۸۹– تفسیر صحیفه سجادیه ج ۳ ، ملائکه

۹۰ – تفسیر صحیفه سجادیه ج ۴ ، دعاهای مربوط به امور دنیایی

۹۱ – تفسیر صحیفه سجادیه ج ۵ ، دعاهای مربوط به امور معنوی

۹۲ – تفسیر صحیفه سجادیه ج ۶ ، دعاهای مکارم الاخلاق

۹۳ – تفسیر صحیفه سجادیه ج ۷ ، دعاهای مناجاتی

۹۴ – شرح دعای کمیل ، شرح دعای کمیل

۹۵ – توبه، آغوش رحمت حق ، بررسی تحلیلی موضوع توبه از دیدگاه آیات وروایات

۹۶ – نظام خانواده در اسلام ، بررسی جامع مسائل خانواده از دیدگاه اسلام

۹۷ – سیمای نماز ، بحثی تحلیلی پیرامون مسأله نماز

۹۸ – چهل حدیث حج ، تفسیر چهل حدیث پیرامون موضوع حج

۹۹ – چهره های محبوب و منفور در قرآن ، چهره های محبوب و منفور در قرآن

۱۰۰ – ترجمه قرآن کریم ، ترجمه

۱۰۱ – ترجمه و بازنویسی مفاتیح الجنان ، ترجمه

۱۰۲ – ترجمه نهج البلاغه ، ترجمه

۱۰۳ – ترجمه صحیفه سجادیه ، ترجمه

۱۰۴ – ولایت و رهبری از دیدگاه نهج البلاغه ، ولایت و رهبری از دیدگاه نهج البلاغه

۱۰۵ – بسوی قرآن و اسلام ، قرآن شناسی و اسلام شناسی

۱۰۶ – راهی بسوی اخلاق اسلامی ، مباحثی پیرامون اخلاق

۱۰۷ – در بارگاه نور ، مناسک عرفانی حج

۱۰۸ – حج وادی امن ، بررسی حج از دیدگاه روایات

۱۰۹ – عبرت های روزگار ، سلسله مباحث اخلاقی

۱۱۰ – نسیم رحمت ، تفسیر بسم اللّه الرحمن الرحیم

۱۱۱ – اخلاق خوبان ، اخلاق

۱۱۲ – لقمان حکیم ، نگرشی به شخصیت و گفته های لقمان

ص:۱۷۸

۱۱۳ – اسلام و کار و کوشش ، بررسی مسأله کار و کوشش از دیدگاه اسلام

۱۱۴ – اسلام و علم و دانش ، اسلام و علم و دانش

۱۱۵ – امام حسن بن علی را بهتر بشناسیم ، شخصیت شناسی امام مجتبی

۱۱۶ – معنویت اساسی ترین نیاز عصر ما ، بررسی نیازهای معنوی عصر ما

۱۱۷ – فروغی از تربیت اسلامی ، بررسی وجوه تربیت اسلامی

۱۱۸ – با کاروان نور ، شخصیت شناسی اصحاب سید الشهداء

۱۱۹ – مجموعه مقالات ، مختلف

۱۲۰ – زیبایی های اخلاق ، مباحثی پیرامون اخلاق

۱۲۱ – فضل و رحمت ، بررسی این دو موضوع از منظر قرآن و روایت

۱۲۲ – اهل بیت ، شخصیت شناسی اهل بیت

۱۲۳ – از انسان چه می خواهند ؟ ، بحثی در وظایف انسان

۱۲۴ – مونس جان ، مناجات نامه

۱۲۵ – مرز روشنایی ، دیوان اشعار

۱۲۶ – مناجات عارفان ، دیوان اشعار

۱۲۷ – چشمه سار عشق ، دیوان اشعار

۱۲۸ – گلزار محبت ، دیوان اشعار

۱۲۹ – مجموعه غزلیات (مخطوط) ، دیوان اشعار

۱۳۰ – تفسیر بسم اللّه ، تفسیر بسم اللّه

۱۳۱ – عبودیت (در حال چاپ) ، بررسی موضوع از منظر قرآن و روایت

۱۳۲ – معاشرت(در حال چاپ) ، بحثی تحلیلی پیرامون معاشرت

۱۳۳ – مهر و محبت(در حال چاپ) ، بررسی موضوع از دیدگاه قرآن و روایت

ص:۱۷۹

۱۳۴ – شفا در قرآن(در حال چاپ) ، بررسی موضوع از دیدگاه قرآن و روایت

۱۳۵ – نفس(در حال چاپ) ، بحثی تحلیلی پیرامون نفس

۱۳۶ – عرفان(در حال چاپ) ، بررسی مبانی عرفانی

۱۳۷ – اولیاء اللّه (در حال چاپ) ، دوستان خدا

۱۳۸ – سیر الی اللّه (در حال چاپ) ، بحثی جامع در مسأله سلوک

۱۳۹ – تقریرات درس آیت اللّه میرزا هاشم آملی (خطی) ، تقریر اصول فقه

۱۴۰ – تقریرات درس آیت اللّه ابوالفضل خوانساری (خطی) ، تقریر فقه بحث صلاه

۱۴۱ – تفسیر گلشن راز شبستری (خطی) ، عرفان

۱۴۲ – ترجمه اخلاق شبّر (خطی) ، اخلاق نظری

۱۴۳ – تاریخ حیات امام هشتم (خطی) ، تاریخ

۱۴۴ – تحقیق و مقدمه مدخل التفسیر ، تفسیر قرآن

ص:۱۸۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹